

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه تخصصی

تاریخ و پژوهش

سال اول - شماره اول - بهار ۱۳۹۵

شماره پروانه: ۷۶۸۶۸

مدیر مسئول و صاحب امتیاز: دکتر عبدالرحیم قاضی

سر دبیر: غلامحسین نوعی

مدیر داخلی: ایرج رضانی

ویراستار ادبی: ماهم عاشوری دوجی

صفحه آرایی و طراح جلد: بهاره عزت تبار

هیأت تحریریه:

دکتر امید سپهری راد عضو هیأت علمی گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

دکتر لیلا نجفیان رضوی عضو هیأت علمی گروه تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر محسن سلیم دکترای تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی شاهرود

دکتر امیر نعمتی لیمایی مشاور امور علمی، دانشگاه عدالت تهران

دکتر خلیل نعمتی عضو هیأت علمی گروه تاریخ، دانشگاه آزاد شهر ری

دکتر علی اکبر شهابادی عضو گروه تاریخ آموزش و پرورش تبادکان

دکتر عبدالرحیم قاضی دکترای تاریخ باستان، دانشگاه فرهنگیان گلستان

دکتر تورج تیموری دکترای تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه ارومیه

لیلا ساجع فوق لیسانس تاریخ ایران باستان، دانشگاه فردوسی مشهد

حاج محمد قجقی فوق لیسانس تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد

یاسر چنایی عضو گروه تاریخ آموزش و پرورش شوش

مجله در ویراستاری، تنظیم و تلخیص مطالب آزاد است. ترتیب مقاله ها نشان دهنده ارزش علمی یا شخصیت نویسندگان نیست. دیدگاه های مندرج در نوشته ها الزاماً مبین نظر مجله نیست.

شرایط پذیرش مقالات:

فصلنامه تاریخ و پژوهش ضمن دعوت از تمامی محققان و دانشجویان محترم جهت ارائه ی مقالات و آثار علمی خود و چاپ در مجله، خواستار توجه به نکات ذیل در تهیه ی مقالات مورد نظر می باشد:

- ۱- مقالات باید محتوای تاریخی داشته و یا بین رشته ای با تاریخ باشد.
- ۲- زبان رسمی نشریه فارسی است. (با این حال مقاله های به زبان انگلیسی نیز قابل بررسی خواهد بود).
- ۳- علاوه بر قرار گرفتن موضوع مقاله در دامنه تخصصی مجله، مقاله یا بخشی از آن نباید در هیچ مجله ای در داخل یا خارج از کشور در حال بررسی بوده یا منتشر شده باشد یا هم زمان برای سایر نشریه ها ارسال نشده باشد.
- ۴- مسئولیت صحت و سقم مطالب مقاله به لحاظ علمی و حقوقی و مسئولیت آراء و نظرات ارائه شده به عهده نویسنده مسئول مکاتبات است و چاپ مقاله به معنی تأیید تمام مطالب آن نیست.
- ۵- نشریه در رد یا قبول، ویرایش، تلخیص یا اصلاح مقاله های پذیرش شده آزاد است.
- ۶- مقاله پس از دریافت، نخست در هیأت تحریریه بررسی و ارزیابی می شود و در صورت داشتن شرایط لازم، برای داوران ارسال می گردد. پس از وصول دیدگاه های داوران، نتایج و امتیازات کسب شده در هیأت تحریریه مطرح می شود و در صورت کسب امتیازات کافی و پذیرش آن، در نوبت چاپ قرار می گیرد.
- ۷- فصلنامه در ویراستاری ادبی مقالات، بدون تغییر محتوای آن ها آزاد است.
- ۸- پس از چاپ مقاله نسخه ای از نشریه حاوی مقاله مورد نظر به تعداد نویسندگان، برای نویسنده مسئول مکاتبات ارسال خواهد شد.
- ۹- گواهی پذیرش مقاله پس از اتمام مراحل داوری و ویراستاری و تصویب نهایی هیأت تحریریه توسط سردبیر مجله صادر و به اطلاع نویسنده مسئول خواهد رسید.

شیوه نگارش مقالات:

- ۱- مقاله ارسالی، بیش از ۲۰ صفحه A4 نباشد.
- ۲- مقاله با قلم نازنین شماره ۱۴، با فاصله ۳ سانتی متر از هر طرف، تحت برنامه Word تایپ شود و از طریق ایمیل rahimghazi55@gmail.com ارسال گردد.
- ۳- عنوان مقاله باید کوتاه و گویا باشد.
- ۴- نام مؤلف یا مؤلفان همراه با درجه علمی، نشانی محل کار و نشانی اینترنتی (email) ذکر شود.
- ۵- چکیده فارسی حداکثر پانزده سطر (۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه) باشد.
- ۶- کلید واژه فارسی حداکثر هفت کلمه باشد.
- ۷- مقاله باید دارای مقدمه روشن و دقیق باشد؛ چنان که خواننده را برای ورود به مبحث اصلی آماده سازد.
- ۸- مقاله باید دارای نتیجه گیری دقیق باشد.
- ۹- ارجاع مقالات باید در پایین هر صفحه (پاورقی) و به شیوه زیر باشد:

الف- کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده. (سال انتشار). عنوان کتاب. نام و نام خانوادگی مترجم. شماره جلد. نوبت چاپ. محل نشر: نام ناشر، شماره صفحه.

ب- مقاله: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده. (سال انتشار). «عنوان مقاله». نام و نام خانوادگی مترجم. نام نشریه. سال، شماره، شماره صفحه.

۱۰- منابع و مآخذ پایانی باید به ترتیب زیر ذکر شود:

الف- کتاب: نام خانوادگی (شهرت)، نام. (سال انتشار). نام کتاب، نام مترجم یا مصحح، شهر محل نشر: نام ناشر، نوبت چاپ.

ب- نشریه: نام خانوادگی (شهرت)، نام. (سال انتشار). «عنوان مقاله» نام نشریه، شماره دوره، صفحات (از ص تا ص).

ج - مجموعه مقالات: نام خانوادگی، نام. (سال انتشار). عنوان مقاله «درون گیومه»، نام گردآورنده یا ویراستار، نام مجموعه مقالات، محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله (از ص تا ص).

د - سایت های اینترنتی: نام خانوادگی، نام. (آخرین تاریخ). «عنوان موضوع»، نام و نشانی اینترنتی به صورت ایتالیک.

ه: لوح فشرده: نام خانوادگی، نام. (سال انتشار). عنوان، نام لوح فشرده، محل نشر: نام ناشر.

برگ درخواست اشتراک

«فصلنامه تاریخ و پژوهش»

- ۱- برای اشتراک یکساله مجله مبلغ ۶۰۰۰۰۰ ریال به حساب سیبا ۰۳۴۸۵۵۶۰۱۹۰۰۵ و یا شماره روی کارت ۶۰۳۷۹۹۷۱۵۸۵۷۵۷۴۷ به نام عبدالرحیم قاضی نزد بانک ملی واریز کنید.
- ۲- برگ اشتراک را همراه با اصل فیش بانکی به نشانی استان گلستان، شهرستان گنبد کاووس، خیابان منوچهری، پلاک ۸۴، کد پستی ۴۹۷۱۶۴۳۱۵۹ ارسال نمایید.
- ۳- در صورت تغییر آدرس، مراتب را به وسیله نامه یا ایمیل به اطلاع امور مشترکین مجله برسانید.

نام:	نام خانوادگی:	شغل:
میزان تحصیلات:	موبایل:	ایمیل:
آدرس پستی:		

نشانی دفتر مجله: استان گلستان، شهرستان گنبد کاووس، خیابان منوچهری،

پلاک ۸۴، کد پستی ۴۹۷۱۶۴۳۱۵۹

تلفن ۰۱۷۳۳۲۲۸۵۷۴ - همراه ۰۹۱۱۲۷۶۷۱۶۷

ایمیل: rahimghazi55@gmail.com

فهرست مقالات

دانشگاه جندی شاپور و روابط علمی آن با هند و روم..... ۱

عبدالرحیم قاضی، ماهم عاشوری دوجی

ابوالغازی بهادر خان ۱۷

مصطفی کافالی، ترجمه حاج محمد قجقی

آثار مکتوب امیرعلیشیر نوایی ۲۵

امیر نعمتی لیمائی

نقش سیاسی خاندان سرابندی در تاریخ معاصر سیستان..... ۹۰

ناصر چاری

نقش انگلیس در جنگ های دوره اول و دوم روس و ایران..... ۱۱۸

ستاربردی فجوری

آسیب شناسی سیاسی حکومت آل زیار در جرجان و طبرستان..... ۱۴۱

ایرج رمضانی، عبدالرحیم قاضی

روند شکل گیری موالی در ایران، بعد از ورود اسلام به ایران..... ۱۵۸

لیلا نریمان فرد،محمد حبیب پور

قاضی، عبدالرحیم؛ عاشوری دوجی، ماهم. (۱۳۹۵). «دانشگاه جندی شاپور و روابط علمی آن با هند و روم». تاریخ و پژوهش. سال ۱، شماره ۱، صفحات ۱۶-۱.

دانشگاه جندی شاپور و روابط علمی آن با هند و روم

عبدالرحیم قاضی^۱، ماهم عاشوری دوجی^۲

چکیده:

یکی از مهم ترین تحولات علمی و فرهنگی عصر ساسانی، تأسیس و گسترش دانشگاه جندی شاپور بود که به شهرت جهانی در آن عهد رسید. این دانشگاه ظاهراً به دست شاپور اول ایجاد و در زمان خسرو انوشیروان رسماً افتتاح و گسترش یافت و به مرحله ی اشتهار رسید و دانشمندان سریانی زبان ایرانی و علمای هندی و زرتشتی در آنجا مشغول تحصیل شدند. دانشگاه جندی شاپور در طی چندین قرن، از بزرگ ترین مراکز علمی شرق به شمار می رفت که نقش بسیار مهم و ارزنده ای در ایران پیش از اسلام، به ویژه در دوره ساسانیان ایفا کرده است. این دانشگاه دارای دانشکده های مختلف در زمینه ی ریاضی، نجوم، طب، فلسفه و ... بود و توانست خدمات شایانی از خود نشان دهد و در سراسر جهان آباد آن روز، از شهرت و اهمیت بسیار برخوردار گردید. جندی شاپور، به عنوان یکی از مراکز مهم علمی به یاد مانده از عصر ساسانی، همچون مرکز علمی اسکندریه در روم و تاکشیل در هند، بسیار شناخته شده بود. ساسانیان با تأثیر از طب بقراطی و نیز شناخت و تأثیر از طب هندی موفق به ایجاد مکتب پزشکی جدیدی به نام طب جندی شاپور شدند که علاوه بر آگاهی از طب سرزمین های مجاور به تلفیق یافته های علمی نیز دست یافتند.

کلید واژه: جندی شاپور، ساسانیان، هند، روم، طب، فلسفه

rahimghazi55@gmail.com

^۱ دکترای تاریخ باستان - مدرس دانشگاه فرهنگیان گنبد کاووس،

^۲ دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، مدرس دانشگاه پیام نور مراوه تپه، mashuridavaji@gmail.com

مقدمه:

جندی شاپور که سابقاً از شهرهای کهن ایران بوده است بدون شک از بنیادهای شاپور اول ساسانی فرزند اردشیر بابکان بوده است. ظاهراً قبلاً در جایگاه شهر جندی شاپور، شهری باستانی و سبز و خرم به نام «چنتا شاپیرتا» به معنای (باغ دلگشا) وجود داشته است که توسط اسکندر مقدونی ویران، و بعدها شاپور اول برای ساختن اردوگاهی برای اسرای رومی، بر خرابه های شهر «چنتا شاپیرتا» شهری زیباتر از زیباترین شهرهای آن عصر مانند انطاکیه ساخت و نامش را «وه اندیو شه پوهر» به معنای (شهر شاپور بهتر از انطاکیه)^۱ گذاشت که به مرور زمان وندی شاپور و سپس به جندی شاپور تغییر نام یافت. موسی خورنی از این شهر به نام «وه انتیوک شاپور» که همان بیت لاپات^۲ و مطران نشین خوزستان بود یاد کرده است.^۳

برخی تأسیس دانشگاه جندی شاپور را به پادشاهان پس از شاپور اول نسبت می دهند، مانند شاپور دوم و خسرو اول، اما این شهر از زمان شاپور اول و آن هم به توصیه و وصیت پدرش اردشیر، مرکزیت علمی یافت^۴ و متخصصین انواع حرفه ها و اساتید انواع علوم زمان در آنجا جمع شدند؛ بنابراین مدرسه ای برای یادگیری و یاددهی آنان ایجاد شد.^۵

در زمان شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹م) برای مدتی این شهر به عنوان مرکز دولت ساسانی در خوزستان مورد توجه قرار گرفت.^۶ بعد از ساخت تیسفون، اگر چه جندی شاپور مرکزیت سیاسی خود را از دست داد، اما از نظر اقتصادی تا ظهور اسلام و از جهت

^۱ حمزه بن حسن اصفهانی: *سنی الملوک الارض والانبیاء*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بی تا، ص ۴۶.

^۲ Beith Lapat

^۳ مارکوات، یوزف: *ایران شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ترجمه مریم میر احمدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳، ص ۶۴.

^۴ طبری، محمد بن جریر: *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، جلد ۲، ص ۵۹۲.

^۵ قفطی: *تاریخ الحکما*، به کوشش بهمن دارابی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۸۴.

^۶ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۲۵۶.

فرهنگی تا قرن ها بعد از آن اعتبار خود را محفوظ نگاه داشت.^۱ در نقش اقتصادی این شهر، پیگولوسکایا، توضیحات بسیاری پیرامون کار پیشه وران، کارگاه های بافندگی، اصناف شهری و موقعیت اقتصادی شهرهای ایران از جمله گندی شاپور آورده است.^۲ روایت مسعودی «در زمان شاپور به دیار جزیره ی آمد و به دیگر دیار روم حمله برد و مردم بسیاری از آنجا بیاورد و در شوش و شوشتر و دیگر شهرهای ولایت اهواز اقامت داد و از آن هنگام به شوشتر دیبای شوشتری و انواع حریر و به شوش خز و به دیار نصیبین پرده و فرش بافتند و معمول شد که هنوز هم هست.»^۳

موقعیت و وضعیت علمی جندی شاپور:

ظهور دولت ساسانی در سال ۲۲۴ میلادی به دست اردشیر بابکان با برقراری نظام سیاسی قوی و رسمیت یافتن دین زردشت توأم بود. اردشیر بابکان به دنبال این تحول سیاسی - مذهبی دستور داد تا کتب یونانی و هندی را به پهلوی برگردانند.^۴ این امر در راه اندازی دانشگاه جندی شاپور اثری به سزا داشت. جندی شاپور به عنوان بزرگ ترین مرکز علمی - فرهنگی دوره ی ساسانی و در نتیجه توجه ایرانیان به علوم مختلف، به صورت دانشگاهی بزرگ در عصر خود، از اعتبار و ارزش وافر برخوردار گشت. این دانشگاه اگر چه به تاسی از مراکز علمی - فرهنگی پیشین تشکیل شده بود ولی از جهات متعدد دارای تشکیلات و فعالیت های گسترده تر بود.

دوره ی ساسانی از جنبه های گوناگون فرهنگی و تمدنی در پیشرفت جهان تأثیر بسزایی داشت و از لحاظ علمی، یکی از ادوار برجسته ی تاریخ، بشمار می آید و با توجه

^۱ ابن بلخی، فارسنامه، به اهتمام گای لسترنج، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۶۹.

^۲ پیگولوسکایا: شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۳۵۲.

^۳ مسعودی، علی بن حسین: مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۲۵۴.

^۴ ابن ندیم، محمد ابن اسحاق: الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۶، ص ۴۳۷.

به بسته شدن مدرسه ادس (ادسا یا الرها یا اورفا در ترکیه امروزی) در روم شرقی در سال ۴۴۹ میلادی، مدرسه ی جندی شاپور جای مدرسه ی ادسا را گرفت و بدون شک بهترین دوره ای که دانشگاه جندی شاپور به خود دید، عصر نهضت فرهنگی ایران یعنی دوره ی انوشیروان است که این مدرسه، از بزرگ ترین مراکز علمی جهان آن روز گردید؛ هر چند، با وجود کمبود منابع و توده های مردم که به کلی از نعمت خواندن و نوشتن محروم بودند، با این همه عده ی زیادی از تجار شهرها حداقل خواندن و نوشتن و حساب را می دانستند.^۱ پادشاهان ساسانی و بیش از همه خسرو انوشیروان، حامی ادبیات و فلسفه بودند و به فرمان وی آثار یونانی فلاسفه ی بزرگ به زبان پهلوی، ترجمه و در دانشگاه جندی شاپور تدریس می شد.^۲ ترجمه ی آثار خارجی از زبان های یونانی، لاتین و هندی، در عهد شاپور اول شروع شد و خصوصاً در عهد خسرو انوشیروان رونق گرفت. اندیشه های غربی که در این عهد در ایران نفوذ کرد با افکاری که از هند منتقل گردیدند، در همه ی دانشگاه ها و کتابخانه ها در دوره ی درخشان ساسانی، به مراتب بیش از دوره های گذشته بوده است. پادشاهان ساسانی نیز در خصوص نشر علوم و ارتقاء دانشمندان توجه بسیاری می کردند و در مجموع، پیشرفت های علمی و فرهنگی در این دوره، دارای اهمیت فراوانی می باشد؛ جنبشی که از زمان اردشیر و شاپور اول شروع و در زمان خسرو اول به نهایت درجه ترقی و عظمت خود رسید.^۳ به رغم تمام رونق فرهنگی پیشین، نام دانشگاه جندی شاپور و پیشرفت های علمی- فرهنگی آن با نام و وقایع عصر خسرو انوشیروان (۵۷۰-۵۳۱ م.) پیوند خورده چنان که نمی توان شکوفایی دیگری را جز عصر نهضت فرهنگی انوشیروان برای پیشرفت علمی این شهر و دانشگاه جندی شاپور بیاییم. تحول بزرگ ادبی و فلسفی ایران با حکومت خسرو انوشیروان آغاز می شود. وی

^۱ کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۸. ص ۵۴۶.

^۲ دوران، ویل: تاریخ تمدن (مشرق زمین گهواره تمدن)، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۱۷۰.

^۳ محمود آبادی، سیدعلی اصغر: دانشگاه جندی شاپور، فصلنامه تخصصی تاریخ اسلام، شماره ۲۳، سال ۶، پاییز

علاقه زیادی به علم و دانش از خود نشان می داد و سعی در گردآوردن دانشمندان و پزشکان لایق به دربار خود داشت.^۱ از زمان خسرو انوشیروان که جندی شاپور رسماً تأسیس شده بود تا سه سده بعد که به حیات خویش به عنوان یک مرکز علمی بالأخص در مکتب طبابت ادامه داد، دانشمندان سریانی زبان ایرانی و علمای هندی و زرتشتی در آنجا مشغول خدمت بودند و این دانشگاه از تجارب ملل مختلف چون طب هندوستان، یونانیان، اسکندیان، سریانیان و ایرانیان بهره می گرفت و از این آمیزه، طبی به نام طب جندی شاپور به وجود آمد که از طب یونانی کاملتر بود.^۲ وجود کتابخانه ای با بیش از دویست اطاق و کتاب های بسیار به زبان های مختلف، از دیگر ویژگی های رونق علمی این دانشگاه به حساب می آمد.^۳ شاید همین کتابخانه ی غنی جندی شاپور بود که یزدگرد پس از شکست از اعراب این گنجینه را با خود به خراسان برد و تا قرن دوم هجری کتابخانه بزرگ مرو که مورد استفاده علما بود بیشتر شامل کتاب هایی می شد که یزدگرد با خود به خراسان آورده بود.^۴

دانشگاه جندی شاپور که تبدیل به مرکز تلفیق و آموزش علوم از ملت ها و اقوام گوناگون بود، به یکی از کانون های ارتباط علوم و داد و ستد علمی در میان ملت های مختلف آن عصر بدل گردیده بود که از لحاظ آموزش پزشکی در جهان آن روز بی مانند بود.^۵ بر این اساس در حدود سده ی سوم میلادی در بخشی از سرزمین ایران، هسته ای فرهنگی شکل گرفت و در آن از آمیزش و اختلاط های گوناگون، سنتی نو پدید آمد که آن را «مکتب علمی جندی شاپور» می توان نامید.^۶ گسترش و ترقی فعالیت های علمی

^۱ اولیری، دلیسی: انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، جاویدان، ۱۳۴۲، ص ۱۷.

^۲ ممتحن، حسینعلی: سرگذشت جندی شاپور، اهواز، دانشگاه جندی شاپور، بی تا، ص ۳۷.

^۳ نخعی، حسین: «گندی شاپور ساسانی»، نامواره محمود افشار، تهران، موقوفات افشار، ۱۳۶۴، جلد اول، ص ۲۷۹.

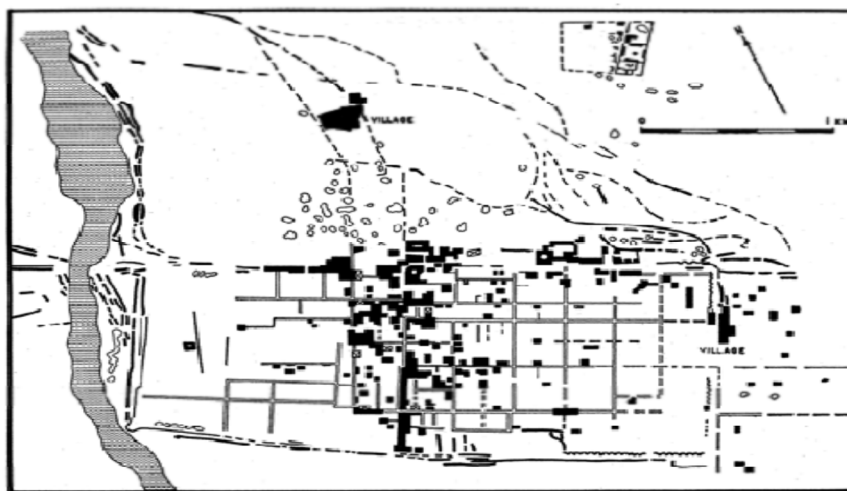
^۴ ابن طیفور: بغداد فی تاریخ الخلفاء العباسیه، بغداد، مکتبه المنشی، ۱۹۶۸م، ص ۸۶.

^۵ محمودی ملابری، محمد: فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی: تهران، انتشارات

طوس، ۱۳۷۴، ص ۲۳۸.

^۶ فرشاد، مهدی: تاریخ علم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۶، جلد ۲، ص ۸۰۴.

جندی شاپور تا حدی مرهون میراث دانش اسکندریه، انطاکیه، یونان، ایران، روم و هند است. تلفیق و انتقال دانش این مراکز علمی، آمیزه ای به نام طب جندی شاپور را در این مرکز به وجود آورده بود. بنابراین دوره ی انوشیروان را به تعبیری، عصر رنسانس پیش از اسلام ایران باید نامید. اگرچه این حرکت فرهنگی به علت انحطاط قریب الوقوع ساسانیان لزوماً ادامه پیدا نکرد، اما از مایه های جدید فکری شرقی و غربی پر بار بود. جندی شاپور پس از سقوط ساسانیان، تأثیرات خود را بر دیگر حکومت ها گذاشت، مانند تأسیس بیمارستان ها در سایر نواحی می باشد. اعراب احداث بیمارستان را از ایرانیان آموختند که مانند بیمارستان دمشق در زمان ولید بن عبدالملک و بیمارستان بغداد توسط هارون الرشید عباسی و حتی بیمارستان عضدالملک دیلمی در بغداد و یا تأسیس بیت الحکمه توسط هارون الرشید در بغداد را می توان نام برد. برخی مورخین به ادامه کار دانشگاه جندی شاپور تا حدود سیصد سال پس از طلوع اسلام، اشاره می کنند و پس از آن این دانشگاه به فراموشی سپرده شده و تعطیل گشت.^۱



نقشه برنامه ریزی شده شهر جندی شاپور که توسط مؤسسه باستان شناسی شرق دانشگاه شیکاگو بر پایه ی عکس

هوابی تهیه شده است. برگرفته از Robert McC. Adams

^۱ کشاورزی، محمدعلی: تاریخ آموزش و پرورش در اسلام و ایران، تهران: نشر روزبهان، ۱۳۸۲، ص ۸۶

روابط علمی دانشگاه جندی شاپور با هند:

یکی از دلایل معروفیت دانشگاه جندی شاپور بیشتر به علت تعلیمات طب و پزشکی آن بود و با تأسیس دانشکده پزشکی در جندی شاپور عده ای طبیب ایرانی، هندی، سریانی و یونانی به تدریس علم طب پرداختند و در این راستا در این دانشکده نسبت به قبل تحقیقات بیشتری درباره ی گیاهان و خصوصاً گیاهان دارویی بعمل می آمد و با کشورهای صاحب دانش در این زمینه ارتباطاتی برقرار می شد.^۱ هندوستان نیز به عنوان یکی از کانون های درخشان علم و تمدن جهان باستان، مطرح بوده است. پوشش گیاهی متنوع و بهره مندی از آن برای درمان طبیعی و گیاهی امراض و نیز آمیختگی گونه های ابتدایی طبابت با مسایل روحی و دینی، باعث شد که طب هندی نیز به صورت یکی از شاخه های علمی ریشه دار و به شکل های مختلف از قبیل روح درمانی، طب سوزنی، طب گیاهی و یا حتی جادوگری بروز کند و بدین خاطر، روش های طبی هندیان مورد توجه مراکز علمی باستان از جمله ایران عصر ساسانی و مخصوصاً در کانون های علمی نظیر جندی شاپور قرار گرفت و در آنجا با سایر مکاتبات طبی چون ایران، یونان و بابل ترکیب گشت. در هندوستان از قدیم الایام بیمارستان هایی تأسیس و به طوری که برخی مورخین آورده اند، از سوی بودا برای هر ده روستا یک طبیب تعیین و بیمارستان هایی نیز ساخته شد.^۲ ایران نیز به عنوان همسایه هندوستان، به خاطر داشتن روابط حسنه، به لحاظ علمی و به خصوص جذب عناصر طب هندی، نقش مهمی داشته است. هند علاوه بر صدور ادویه طبی به صورت مستقیم و غیر مستقیم با صدور دانش طبابت و داروسازی، بر همسایگان خود تأثیر گذاشت. طب هندی از عصر خسرو انوشیروان در میان ایرانیان نفوذ عمده ای پیدا کرد؛ لذا آراء و نظریه های طبی هندیان در جندی شاپور جایگاه و مقام ویژه ای یافت و طبیبان بزرگ مکتب جندی شاپور را اعم از ایرانی، یونانی و سریانی، تحت تأثیر خود

^۱ اکبری، امیر: تاریخ اجتماعی ایران در عصر ساسانیان، بجنورد، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۲، صص ۴-۱۸۰.

^۲ نجم آبادی، محمود: تاریخ طب در ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، ۱۳۷۱، ص ۳۷۳.

قرار داد و اطبای بزرگ ایرانی چون برزویه طیب و دیگران از آن سود جستند.^۱ آثار هندی در جندی شاپور به ویژه در طب و داروسازی و ادبیات به زبان پارسی پهلوی ترجمه و کتبی مانند کليلة و دمنه و السيرک و همچنين داستان برلام^۲ و یواسف^۳ و سندبادنامه و بلوهر و یوزاسف از جمله ی آنان است^۴ و حتی برزویه ی طیب شخصاً از سوی خسرو انوشیروان برای آوردن آثار هندی به مأموریت، عازم هندوستان گشت. در اهمیت این سفر و آوردن آثار علمی از هندوستان، همان بس که «انوشیروان به افتخار برزویه طیب و به شادی آوردن کليلة و دمنه جشن گرفت، شعرا و خطبای مملکت خود را فرمود تا در جشن حاضر شوند و هر کدام به مناسبت آن روز چیزی بسازند.»^۵

بدو گفت شاه ای پسندیده مرد کليلة روان مرا زنده کرد

تو اکنون ز گنجور بستان کلید ز چیزی که باید بیاید گزید^۶

همچنین این پادشاه، پزشکی مسیحی به نام «بذ» را نیز برای گردآوری گیاهان طبی به آن دیار فرستاد که وی کتابی درباره ی مطالعات خود نوشته است. از مشاهیر پزشکی هندی در جندی شاپور می توان از کنکه، بازیگر، قلیرفل، سندباد و ... نام برد که آنان در عملیات مربوط به پیوند و بخیه بسیاری از عملیات های جراحی متخصص بودند.

علاوه بر ارتباط پزشکی بین ایران و هند از طریق دانشگاه جندی شاپور برخی از کتاب های نجوم و اختر شناسی و ریاضیات هند در دوره ی ساسانیان از زبان سانسکریت به زبان های ایرانی ترجمه شده و ترتیب قرار دادن و کاربرد زیج های نجومی را ایرانیان از هندوان آموختند. در راستای علم نجوم کتابی به نام «سیدهانت»، از زبان سانسکریت به زبان

^۱ محمودی ملایری: فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، صص ۴-۲۴۳.

^۲ Barlam

^۳ Yosaph

^۴ کریستین سن، آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات راستی نو، ۱۳۸۸، صص ۴۴۳.

^۵ ابن مقفع: به نقل از اکبری، تاریخ اجتماعی ایران در عصر ساسانیان، صص ۱۹۴.

^۶ فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، صص ۹۱۴.

پارسی پهلوی ترجمه شد و نام آن را (سندهند) گذاشتند.^۱ همچنین در علم حساب و هندسه و سلسله ی اعداد الگوریتم نیز از اطلاعات دانشمندان هندی استفاده شد و کتبی مانند «چاناکیا» و «سوستا» و نظایر آن توسط ایرانیان از هندی ترجمه شد.

کتاب کلیله و دمنه که توسط استاد دانشگاه جندی شاپور، برزویه ی طیب از هندوستان به ایران آورده شد یکی از جواهر معروف آثار مشرق و فراهم آورده ی حکمای روشن بین هندی می باشد. این کتاب مجموعه ای از حکایات عبرت آموز از زبان حیوانات می باشد که هندی ها امثال این حکایات را به صورت سینه به سینه به دوران بعد انتقال می دادند و هیچ کدام به صورت مدون نبودند. جمعی از حکمای هندی، برخی را به صورت مدون، مانند کلیله و دمنه ایجاد کردند و در ایران استقبال پرشوری از آن به سبب عرضه کردن مطالب اخلاقیات و شبیه ادبیات ایرانیان بود که به صورت پند و اندرز مقصود خود را می رسانید.^۲ به غیر از مجموعه مدون کلیله و دمنه «پنجانترا»^۳ می توان از «هیتوپادسا»^۴ یا (تعلیم مفید) و کتاب «مهابراترا» نام برد.

روابط علمی دانشگاه جندی شاپور با روم:

دانشگاه جندی شاپور نمونه ی برجسته ای از عهد بزرگ تمدن ادبی و فلسفی ایران در دوره ی ساسانیان و خصوصاً خسرو انوشیروان است و در پی مهاجرت شماری از دانشمندان رومی از قلمرو بیزانس،^۵ به صورت مرکزی برای مبادله ی اطلاعات علمی و فلسفی درآمد. ایرانیان همواره از دانش یونان و روم استفاده کرده اند و در زمان ساسانیان

^۱ شهریار نقوی، سید حیدر: مقالات تاریخ و فرهنگ ایران در زمان ساسانیان، گردآوری توسط ایرج زندپور، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، شرکت افست، آبان ۱۳۵۵، ص ۱۸۲.

^۲ کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۴۵.

^۳ Pantchatantra

^۴ Hitopadesa

^۵ Byzantium

اشخاصی بوده اند که کمابیش اوقات خود را منحصرأ صرف مطالعات علمی می کردند و تردیدی نیست که این علما همه از طبقه ی روحانیون بوده اند.^۱

فلاسفه ی ایرانی، رومی و یونانی، بین ایران و روم در حال سفر و داد و ستد علمی بودند. نمونه ی مهم این داد و ستد در زمان خسرو انوشیروان دیده می شود که دانشمندان فلسفه ی بیزانس و یونانی زیادی در ایران بودند و با آزادی که برخوردار بودند به تعلیم و تعلم می پرداختند.^۲

ژوستینین امپراطور روم شرقی (بیزانس)، در مقطعی از حکومتش، بر مسیحیت روم بسیار سخت گرفت و حتی فلاسفه را کافر دانست. او در سال ۵۲۹ میلادی آکادمی آتن را که توسط افلاطون ساخته شده بود، بعد از نه صد سال قدمت تعطیل کرد و طالبان علم و فلسفه و فرهنگ یونان از تحصیل محروم شدند.^۳ به دنبال این اقدام، دانشمندان روم شرقی به دربار ایران پناهنده شدند به طوری که هفت تن از فلاسفه معروف یونان^۴ به ایران آمده و مورد عنایت و لطف انوشیروان قرار گرفتند و برای مدت ها در ایران ماندند و یکی از بندهای عهدنامه ی صلحی که بین خسرو انوشیروان و امپراطور بیزانس، ژوستینین در سال ۵۶۵ میلادی منعقد گردید، عفو و بازگشت حکما و فلاسفه به میهن خودشان بود.^۵

بیشرفت های طب یونانی نسبت به طب ایران و رواج و گسترش طب یونانی و هندی توسط پزشکان حاذق، باعث شد که آنان در دربار دولت ساسانی دارای حرمت و احترام مخصوص گردند، چنانکه شاپور دوم یک پزشک رومی بنام تیادروس داشت و

^۱ کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۳۳.

^۲ اومستد: تاریخ پارس، ترجمه محمد مقدم، تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۰، ص ۳۳۲.

^۳ بویل، تاریخ ایران کمبریج (از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان)، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۲۵۸.

^۴ ۱- دمسیقیوس سوربانی Damascios ۲- سنیلقیوس کیلیکیایی Simplicios ۳- یولامیوس فروگی Eulamios

۴- پریسکیانوس لودی Periscianos ۵- هریماس فنیقی ۶- دیوجانوس فنیقی ۷- ایسیدوروس غزی

^۵ کریستین سن، همان، صص ۳-۴۴۲.

حتی فرمان داد کلیسایی برای وی بنا کنند و به خواهش او بسیاری از اسیران هموطنش آزاد گردند.^۱ همچنین یزدگرد اول هم پزشکی رومی به نام «ماروتا» داشت و وی اسقف شهر فارقین بود و حتی گاهی از جانب یزدگرد به سفارت به روم می رفت و از پزشکان معروف خسرو اول می توان به جبرائیل درستبذ و استفان اوسی اشاره کرد^۲ و همین طور معلم فلسفه ی انوشیروان طیب و حکیمی به نام اورانیوس^۳ بود که در سی امین سال حکومت وی یک کنفرانس بزرگ پزشکی به ریاست جبرائیل درستبذ تشکیل شد.^۴ با توجه به اینکه در دانشگاه اسکندریه، تحقیقات پزشکی جالینوس دارای اعتبار بود، آثار پزشکی جالینوس توسط حنین بن اسحق و جورجیوس بن بختیشوع و نوه اش جبرائیل از زبان یونانی به فارسی پهلوی ترجمه و رسالات پزشکی جالینوس در جندی شاپور تدریس می شد. از دیگر بزرگان علم پزشکی روم که آثارش در جندی شاپور تدریس می شد، می توان از اوریباسیوس نام برد.^۵

شناخت داروها و تقسیم بندی آنها، یکی از مؤثرترین و رایج ترین شیوه های مداوای پزشکان بوده است. دارو سازی و گیاه شناسی در این آموزشگاه، کاملاً بر اساس تجارب ایرانی و دور از نفوذ طب یونانی بود.^۶ به نظر ایرانیان، طیب دانا کسی بود که به دقت، امراض را معاینه کند و اعضای بدن در مفاصل را خوب بشناسد. با توجه به آموزش های بسیار، هنگامی که طیب از عهده امتحانات لازم و سخت بر می آمد، به وی اجازه طبابت می دادند و اگر در نتیجه ی مداوای او سه نفر مریض می مردند، مادام العمر

^۱ ممتحن، حسینعلی: نهضت علمی و ادبی ایران در روزگار خسرو انوشیروان، مجله بررسی های تاریخی، شماره ۱، سال ۱۰، فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۴، ص ۱۴۷.

^۲ ممتحن، نهضت علمی و ادبی ایران در روزگار خسرو انوشیروان، ص ۱۴۸.

^۳ Uranios

^۴ ابن قفطی: تاریخ الحکما، به کوشش بهمن دارابی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، صص ۵-۱۸۴.

^۵ بیگدلی، علی: تاریخ یونان و روم، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۷، صص ۳-۲۳۲.

^۶ محمدی، محمد: فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در ایران اسلامی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶، ص ۲۸۰.

اجازه طبابت از او سلب می کردند.^۱ این مقررات و تعالیم دقیق، آوازه ی مرکز را در هر جا جا پخش کرده بود، چنانکه شاگردانی جهت کسب آموزش از مناطق دیگر به جندی شاپور روی می آوردند. هر ساله تعداد زیادی طبیب فارغ التحصیل شده در خارج و یا در داخل به طبابت مشغول می شدند. نام دو تن از دانش آموختگان عرب به نام های حارث بن کلدۀ ثقفی و نصر بن حارث پسرش آمده که حارث پزشک زمان پیامبر (ص) و اولین طبیب عرب می باشد که در جمع آوری شرح حال پزشکان و حکما دقیق بوده است.^۲ ریاضی و مهندسی و نجوم نیز به مانند فلسفه و طب در نزد ایرانیان از اعتبار خاصی برخوردار بود و در تدریس آن در جندی شاپور از منابع رومی استفاده می شد.

نتیجه گیری:

سلطنت خسرو اول یکی از درخشانده ترین دوره های عهد ساسانی بود و عهد بزرگ تمدن ادبی و فلسفی ایران با سلطنت وی آغاز شد. ایران در آن عصر چنان عظمتی یافت که حتی از عهد شاهپوران بزرگ نیز فراگذشت و توسعه دامنه ی ادبیات و تربیت معنوی، این عهد را کیفیت مخصوص بخشید.

در این دوره دانشگاه علمی جندی شاپور، که مرکز تلفیق و آموزش علوم از ملت ها و اقوام گوناگون بود، به یکی از کانون های ارتباط علوم و داد و ستد علمی در میان ملت های مختلف آن عصر بدل گردید. این دانشگاه به ویژه از لحاظ آموزش پزشکی در جهان آن روز بی مانند بود. در این دوره سعی شد تا نتیجه ی افکار و مطالعات ملل و اقوام مختلف به زبان پهلوی ترجمه شود و از آن برای تکمیل علوم ایرانی استفاده گردد و با اتخاذ این سیاست ها از سوی شاهان ساسانی، دانشگاه جندی شاپور تبدیل به کانون مهم پژوهش های علمی عصر ساسانیان گردید و در پی مهاجرت شماری از دانشمندان رومی از

^۱ کریستین سن: ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۴۳.

^۲ ابن قفطی: تاریخ الحكماء، ص ۲۲۳.

قلمرو بیزانس و هند، به صورت مرکزی برای مبادلات اطلاعات علمی و فلسفی و طبی در آمد. بدین ترتیب، جندی شاپور به کانون همگرایی دانش پزشکی و ترجمه بدل گشت، و طب یونانی و هندی را با سنت های ایرانی و آرامی تلفیق داد و این شهر نقطه ی اجتماع دانشمندان و پزشکان یونانی، ایرانی و هندی بود که از سوی حکومت ایران دعوت شده و از حمایتشان برخوردار بود.

نفوذ طب بقراطی و طب هندی در جندی شاپور گرچه مسلم و روشن است؛ اما نقش و تأثیر ایرانیان در طبابت آنچنان اهمیت داشت که گروهی، معالجات و روش جندی شاپوریان را به اطبای یونانیان و هند ترجیح می دادند. علت این امر آن بود که ایرانی ها، دانش ها را از هر حرفه ای فرا گرفته و خود نیز بر آن مطلبی می افزودند و کتاب هایی مرتب می کردند که تمام این محاسن در آنها جمع بود. این نکته قابل تأمل است که در عصری که تعصبات دینی و اختلاف در دین و مذهب، بزرگترین مانع تفاهم ملت ها بود، آموزشگاه جندی شاپور درهای خود را به روی دانشمندان و طالبان علم از هر کیش و مذهبی که بودند باز گذاشته اند و از کشورهای گوناگونی چون هند و روم علاوه بر ترجمه و تدریس کتب، از اساتید آن کشورها در تدریس هم استفاده می شد و از این طریق و با اقتباس معارف و گلچین علوم آنان، روش های خاصی برای خود ابداع کردند و در رشته های مختلف علوم به سرعت پیشرفت کردند.

در مجموع تحولات علمی جندی شاپور سبب شد تا کتاب های یونانی و هندی در دارالترجمه این دانشگاه به زبان پهلوی ترجمه شود. این کتب در دسترس استادان و دانشجویان قرار می گرفت و احتمالاً ثمره ی تلاش های علمی و دینی خود ایرانیان بوده که بیشتر توسط موبدان و دانشمندان صورت می گرفته است. کتاب های علمی و پژوهشی وسیع استادان جندی شاپور به منزله ی سرچشمه های جوشانی بود که بعدها در رشته های پزشکی، نجوم، ریاضی، حکمت و موسیقی، دانشمندان بسیاری را سیراب کرد. تردیدی نیست که انتقال علوم و معارف بشری به جهان اسلام به وسیله ی استادان و دانش -

آموختگان جندی شاپور و سایر دانشمندان ایرانی و سریانی صورت گرفت و آنها بودند که کتاب های علمی، تاریخی و غیره را به عربی ترجمه نمودند.

منابع و مأخذ:

- ابن بلخی، فارسنامه، به اهتمام گای لسترنج، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ابن طیفور: بغداد فی تاریخ الخلفه العباسیه، بغداد، مکتبه المثنی، ۱۹۶۸ م.
- ابن قفطی: تاریخ الحکما، به کوشش بهمن دارایی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
- ابن ندیم، محمد ابن اسحاق: الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۶.
- اکبری، امیر: تاریخ اجتماعی ایران در عصر ساسانیان، بجنورد، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۲.
- اولیری، دلیسی: انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، جاویدان، ۱۳۴۲.
- اومستد: تاریخ پارس، ترجمه محمد مقدم، تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۰.
- بویل، تاریخ ایران کمبریج (از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان)، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- بیگدلی، علی: تاریخ یونان و روم، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۷.
- پیگولوسکایا: شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
- حمزه بن حسن اصفهانی: سنی الملوک الارض و الانبیاء، ترجمه جعفر شعار، تهران، بی تا.

- دورانست، ویل: تاریخ تمدن (مشرق زمین گهواره تمدن)، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
- شهریار نقوی، سید حیدر: مقالات تاریخ و فرهنگ ایران در زمان ساسانیان، گردآوری توسط ایرج زندپور، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، شرکت افست، آبان ۱۳۵۵.
- طبری، محمد بن جریر: تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، جلد ۲.
- فرشاد، مهدی: تاریخ علم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۶، جلد ۲.
- قفطی: تاریخ الحکما، به کوشش بهمن دارابی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
- کریستین سن، آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: انتشارات راستی نو، ۱۳۸۸.
- کریستین سن، آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۸.
- کشاورزی، محمدعلی: تاریخ آموزش و پرورش در اسلام و ایران، تهران: نشر روزبهان، ۱۳۸۲.
- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- مارکوات، یوزف: ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه مریم میر احمدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳.
- محمدی، محمد: فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در ایران اسلامی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.

-محمود آبادی، سیدعلی اصغر: دانشگاه جندی شاپور، فصلنامه تخصصی تاریخ اسلام، شماره ۲۳، سال ۶، پاییز ۱۳۸۴.

-محمودی ملایری، محمد: فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی: تهران، انتشارات طوس، ۱۳۷۴.

- مسعودی، علی بن حسین: مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

ممتحن، حسینعلی: سرگذشت جندی شاپور، اهواز، دانشگاه جندی شاپور، بی تا.

-ممتحن، حسینعلی: نهضت علمی و ادبی ایران در روزگار خسرو انوشیروان، مجله بررسی های تاریخی، شماره ۱، سال ۱۰، فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۴

-نجم آبادی، محمود: تاریخ طب در ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، ۱۳۷۱.

- نخعی، حسین: «گندی شاپور ساسانی»، نامواره محمود افشار، تهران، موقوفات افشار، ۱۳۶۴، جلد اول.

کافالی، مصطفی. (۱۳۹۵). «ابوالغازی بهادرخان». حاج محمد قجقی. تاریخ و پژوهش. سال ۱، شماره ۱، صفحات ۲۴-۱۷.

ابوالغازی بهادر خان^۱

مصطفی کافالی، ترجمه حاج محمد قجقی^۲

ابوالغازی بهادر خان بر اساس اطلاعاتی که در کتابش آمده، طبق تقویم دوازده حیوانی ترکی، در سال خرگوش، مطابق ربیع الاول ۱۰۱۲/ آگوست ۱۶۰۳م. به دنیا آمده است. وی از نسل شیبان بود و پدرش، عرب محمدخان، نواده ی جدّ چهارم خان ازبک خوارزم یعنی «یادگارخان»، مادرش «مهربانو» هم از سلاله ی یادگار خان بود. بنابراین پدر و مادرش هردو، نسب به چنگیز خان می برند. چون او اندک زمانی بعد از امحای قشون روس ها - که به سیری غربی نفوذ کرده، اورگنچ را مورد حمله قرار دادند - توسط پدرش عرب محمد، به «ابوالغازی» ملقب گردید.

اولین مأموریت مهم ابوالغازی خان، انتصابش به والی گری «کاث» بود که پس از تغییر مسیر رود جیحون در سال ۱۶۱۹م. و انتقال پایتخت از اورگنچ به خیوه صورت پذیرفت. او سال بعد وقتی برادرانش، ایلبارس خان و سلطان حبش، با پشتیبانی طوایف

^۱ متوفای ۱۰۷۴/۱۶۶۳، خان ازبک خوارزم، خیوه (۱۶۶۳-۱۶۴۲)، مؤلف کتاب شجره ی تراکمه

مترجم: این مقاله ی کوتاه، از جلد دهم مجموعه ی چهل و چهار جلدی دایره المعارف اسلام بنیاد خیریه دیانت ترکیه ترجمه شد. اولین جلد این مجموعه در سال ۱۹۸۸ و آخرین جلد آن در سال ۲۰۱۳ به چاپ رسیده است.

Türkiye Diyanet Vakfı İslam Ansiklopedisi. Ankara :TDV,1994.10.cilt

mghhivechi@gmail.com

^۲ کارشناس ارشد تاریخ،

او یغور و نیمان، علیه پدر شورش کردند، در کنار پدر قرار گرفت. در این درگیری پدر مغلوب و مقتول گشت، او نیز ناگزیر به خان بخارا پناهنده گردید.

ابوالغازی دو سال در سمرقند زندگی کرد. در اثنای اقامتش در آن شهر، برادر بزرگش، سلطان اسفندیار، ابتدا به استرآباد رفت و از آن جا به شاه عباس ملتجی شد. اسفندیار خان در سال ۱۶۲۳م. برادرانش، ایلبارس خان و حبش را از پیش رو برداشت و در رأس خان نشین خوارزم قرار گرفت. ابوالغازی را که بدو مساعدت نموده بود، مأمور اداره پایتخت سابق، یعنی شهر اورگنج نمود. ابوالغازی خان سه سال در آن شهر بود. اما چون برادرش اسفندیار خان، اعیان و اشراف قبایل او یغور و نیمان را بقتل آورد، آن طوایف به نزد ابوالغازی آمده، او را به شورش تحریک نمودند.

ابوالغازی بدین صورت وارد مبارزه با برادرش گشت و مغلوب شده به «ایشیم» خان قزاق، که در شهر ترکستان «یسی» اقامت داشت، پناه برد. (سال ۱۶۲۶م.) پس از سه ماه اقامت در آن شهر، به دعوت «تورسون محمد سلطان» حاکم تاشکند، عازم آن شهر شد. دو سال در تاشکند اقامت داشت. سپس به بخارا و به «امام قلی خان» پناهنده شد. هر چند در سال ۱۶۲۹م. با استفاده از عدم حضور برادر در خیوه، با نیرویی که گرد آورده بود، شهر را متصرف گردید، توسط اسفندیار خان، که وارد شهر شده بود، دستگیر شد و به قلعه‌ی ایبورد، که در اختیار صفویان بود، تبعید شد. بعد ها به همدان و به نزد شاه صفی، که تازه بر تخت سلطنت جلوس نموده بود، اعزام گردید. شاه صفی که رفتار خوبی در قبال او داشت، در آمدی را برای معاش وی تعیین نمود.

اقامت ابوالغازی در ایران ده سال طول کشید. او در سال ۱۶۳۹م. به همراه اطرافیان موفق به فرار شد و از طریق بسطام، به ترکمن های تکه، که در کوه های بالکان اقامت داشتند، پناه آورد. ابوالغازی پس از اقامتی دو ساله نزد ترکمنان ارساری، که در اطراف «میمنه» می زیستند، به نزد ترکمن های «منقشلاق» که امن تر بود، عزیمت نمود.

ابوالغازی در سال ۱۶۴۲ م. و پس از اقامتی تقریباً یک ساله در نزد «خورلوق»، خان «قالموق» طبق نظر و رأی اعیان و اشراف ازبک منطقه ی خوارزم و به خاطر در گذشت برادرش در همان سال، در اور گنچ به خانی برگزیده گشت. اما پیش تر، قاسم خان، پسر ازبک خان «آل جان» ندیر «نظر» محمد خان در خیوه به حکومت رسیده بود. این وضع تا سال ۱۶۴۵ م. و مرگ ندیر محمد و جانشینی پسرش عبدالعزیز و عقب نشینی قوای نظامی بخارا ادامه داشت.

در اوایل سال ۱۶۴۵ م. ابو الغازی بهادر خان به پایتخت، خیوه وارد شد و بدین صورت به عنوان حاکم کلّ خوارزم، خان خیوه اعلام گردید. سال بعد به بهانه ی دیدار از شهر هزار اسب، نزدیک به دوهزار تن از بزرگان و اعیان ترکمن را گرد آورد و ایشان را به قتل رسانید. این امر به ایجاد شکاف بین او و ترکمن ها انجامید، به نحوی که بلافاصله پس از این واقعه، جنگ هایی با ترکمن های ساکن کناره های رود تجن صورت گرفت. در سال ۱۶۴۸ م. با ترکمن های تحت امر «قاهر خوجا»، در سال ۱۶۵۱ م. با قوای تحت امر «بایراچ بای» و در سال ۱۶۵۳ م. با ترکمن های ایمر و سالور، بلا انقطاع جنگید. ابوالغازی تنها موفق شد ترکمن های مقیم منقشلاق را شکست دهد. علاوه بر این در سال های ۱۶۴۹ م.، ۱۶۵۳ م. و ۱۶۵۵ م. توانست جلوی حملات متوالی قالموق ها به منطقه ی خوارزم را بگیرد. در سال های ۱۶۵۵ م. و ۱۶۶۲ م. تهاجماتی علیه خان نشین بخارا انجام داد. او در سال ۱۶۶۳ م. و کوتاه زمانی پس از کناره گیری از سلطنت، در گذشت.

ابوالغازی بهادر خان، در ایامی که منطقه ی خوارزم از نظر اقتصادی فروپاشیده بود و عقب ماندگی به مراحل حادثش رسیده بود و جهالت حاکم شده بود، فرمانروایی نمود. ابوالغازی بهادر خان قبل از سال ۱۶۲۰ م. در سرزمین صفویه (ایران) در خان نشین قزاق، در نزد ازبکان بخارا و سمرقند، در میان ترکمن های ماورای خزر، خان قالموق اطراف رود اتیل اقامت و زندگی نموده و صاحب علم و تجربه گشته بود. او در اقامت ده ساله اش در ایران، میزان تسلط خود به زبان های فارسی و عربی را تا بدان حدّ رسانید که بتواند بدان زبان ها شعر بسراید. او حتی از خان قالموق زبان مغولی را نیز آموخته بود. ابو

الغازی بهادرخان این اطلاعات و دانش خود را در دو جلد اثر با ارزشش گرد آورد و به این صورت به عنوان فرمانروایی مورخ شناخته شد.

آثار ابوالغازی بهادر خان:

۱- شجره ی تراکمه: ابوالغازی بهادر خان، که نوشتن این کتاب را به خواهش بزرگان و رجال ترکمن در سال ۱۶۵۹ م. به اتمام رسانید، توضیح می دهد که برای این که کتاب برای عموم قابل فهم و درک باشد، با اجتناب از کاربرد واژگان عربی و فارسی، به ترکی ساده نوشته است. در این کتاب در باره ی ترکمن ها اطلاعاتی وجود دارد. هم چنین در باره ی اوغوزخان و نسل او، طمغاهای ترکی و پرنندگان اونقون بحث نموده و تقریباً یک متن «اوغوز نامه ای» ارائه می نماید.

ابوالغازی بهادر خان به هنگام نگارش این کتاب، از منابع شنیداری و نوشتاری استفاده نموده است، به ویژه از روایاتی که بین قبایل ترکمن رایج بوده، از شجره هایی که نزد بزرگان و ملایان وجود داشت، استفاده نمود. به عنوان منبع مکتوب از تاریخ عمومی «جامع التواریخ» به زبان فارسی و به ویژه از بخش اوغوزنامه ی آن استفاده نموده است. اما در اوغوز نامه شجره ی تراکمه اطلاعاتی وجود دارد که در جامع التواریخ یافته نمی شود.

از نسخه های متعدّد شجره ی تراکمه، سه نسخه در تاشکند، دو نسخه در عشق آباد و یک نسخه در کتابخانه ی لنین گراد موجود است. در بین طوایف ترکمن نیز نسخه های شخصی کتاب وجود دارد. از این میان بهترین و قدیمی ترین آنها نسخه ای است که در تاشکند یافته شده و نسخه ی پایه ی کتابی است که توسط آن. گونونوف، به چاپ رسید. نسخه لنین گراد هم نمونه ی کامل اثر را بدست می دهد. نسخه های شجره ی تراکمه از لحاظ محتوا با یکدیگر همخوانی ندارند و این امر ناشی از وجود روایت های رایج مختلف در بین ترکمن ها می باشد. هر مستنسخ، روایاتی را که می دانسته، به اثر افزوده است و بدین طریق شجره های متنوعی حاصل شده است.

شجره ی تراکمه با اسلوب سیال، غنی و رنگارنگش، نمونه ی درخشان لهجه ی جغتایی قرن هفدهم می باشد. با مقایسه و مقابله ی نسخ بعد از قرن هفدهم، می بینیم، چگونگی لهجه ی کلاسیک جغتایی، تحت تأثیر لهجه های ترکمنی و ازبکی، قدرت سابق خود را از دست داده است. هم چنین این امر جلب توجه می کند که نسخ، چگونه بر اساس لهجه هایی که مستسخین بدان سخن می گویند، تفاوت می یابند.

شجره ی تراکمه توسط تومانسکی، به روسی ترجمه شد و در سال ۱۸۹۲م. به تعداد محدود در عشق آباد به چاپ رسید. هم چنین دو بار در سال ۱۹۰۳ م. در عشق آباد به زبان های ترکی، فارسی و روسی به چاپ رسید. چاپ آن در اولین شماره ی مجموعه ی ماورای بحر خزر، به صورت پاورقی آغاز شد، اما تداوم نیافت. بدین شکل کتاب، مدتی طولانی در دسترس علاقه مندان تاریخ ترک قرار نداشت. بارتولد جزو اولین افرادی بود، که از این کتاب به عنوان منبع استفاده نمود. او به هنگام تألیف کتاب «تاریخ مختصر مردم ترکمن» از ترجمه ی تومانسکی بهره برده است. نسخه ی لنین گراد هم در سال ۱۹۳۷م. به صورت افست توسط انجمن تاریخ ترک، در آنکارا به چاپ رسید. اما این ترک شناس روس «آن. کونونوف» بود که بر اساس کامل ترین و قدیمی ترین نسخه، یعنی نسخه ی تاشکند و مقابله ی آن با دیگر نسخ، به نشر کتاب پرداخت.^۱

کونونوف در این چاپ، ترجمه ی روسی اثر و گرامر آن را نیز منضم نموده است. چاپ اثر توسط محرم ارگین و با ترجمه ی آن به زبان ترکی استانبولی انجام پذیرفت. به این چاپ نسخه ی فاکسیمیل کونونوف نیز ضمیمه گردید.^۲

۲- شجره ی ترک که به صورت شجره ی ترکی نیز آمده، مربوط به تاریخ نیمه ی دوم قرن چهارده میلادی به بعد خوانین ازبک شیبان (شیبانی ها) است. مولف نسب این خاندان را نیز به دست آورده و آن را تا به زمان مرگش - یعنی تا سال ۱۶۶۳م. - ادامه داده است. قسمت باقی مانده آن را، پسرش «انوشه بهادر» به اتمام رسانده است. ابوالغازی برای

^۱ Rodoslovnaya Turkmen Moskova- Leningrad – 1958

^۲ Ebulgazi Bahadur Han Türklerin soy kütüğü , Şecere-i- Terakime , İstanbul.ts

بخش های اولیه ی شجره ی ترک از کتاب «جامع التواریخ» و برای بخش های دیگر از کتاب «معزّ الانساب» که مؤلفش ناشناخته است و در دوره ی تیموریان نوشته شده، بهره برده است.

کتاب شجره ی ترک در جهان غرب زود شناخته شد و اعتباری پیدا نمود. کتاب توسط فردی به نام «اشترالنبرگ» سوئسی، که در سال ۱۷۱۷ م. در سبیری دوران اسارت خود را طی می کرد، کشف شد. سوئسی دیگری به نام «شنیستوروم» کتاب را توسط یک روحانی که زبان روسی می دانست، به روسی ترجمه گردانید. بر اساس همان ترجمه در سال ۱۷۲۱ م. کتاب به زبان آلمانی ترجمه شد. بعدها اصل اثر و این ترجمه را، دانشمند آلمانی «مسر اشمیت» به شهر گوتینگن آورد. در آنجا توسط «بارن» به زبان فرانسه برگردانیده شد و با توضیحات دکتر «بن تینگ» در دو جلد به چاپ رسید.^۱

بعداً ترجمه های دیگری به زبان روسی و انگلیسی انجام شد، ولی چندان مورد عنایت قرار نگرفت. کتاب در سال ۱۷۸۰ م. در گوتینگن به آلمانی منتشر گردید.^۲

در همین زمینه، روس ها نسخه های دیگری از کتاب را یافته بودند. در سال ۱۸۲۵ م. مورخی به نام ش. فرآن، با دانشمند قازانی، ابراهیم خالفین، اصل اثر را به زبان لاتین به همراه یک مقدمه، در قازان به چاپ رساندند.^۳

در سال ۱۹۰۵ م. ترجمه ی روسی بر مبنای این چاپ توسط «گ. سابلوکوف» انجام گرفت. احمد و فیک پاشا، بر اساس چاپ قازان، ترجمه ی ترکی عثمانی آن را انجام داد. بخشی از این کتاب از تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۳ م. تا ۲۳ فوریه ی ۱۸۶۴ م. به صورت پاورقی در روزنامه ی «نقش اندیشه» نشر یافت. این ترجمه در سال ۱۸۶۴ م. به صورت کتاب در

^۱ Histoire genealogique des Tartares traduit du manuscrit Tartare l'Abulgazi Bagadur chan ، La Haye 1726

^۲ Ebulgazi Bagadur chans Geschichts buch der Mugolisch –Mongolischen oder Mongolischen chan

^۳ Abulgasi Bagadur Chani Historia Mongolorument Tartarorum

آمد. «بارون دو ماسینیون» هم با مقابله ی همه ی نسخه هایی که تا آن روز یافته شده بود، کتاب را در دو جلد، جلد اول متن ترکی اثر و جلد دوم ترجمه ی فرانسوی آن را، با حواشی چاپ کرد.¹

عبدالعالم فیض خان اوغلی، بر مبنای این نشر، ترجمه ای به ترکی قازانی انجام داد. رضا نور هم چاپ دیگری از ترجمه ی استانبولی بدست داده است. در این کتاب اگرچه ابوالغازی خان خود را اولین فرمانروای مورخ معرفی می نماید، او دوست سلطان، نیای خویش در خوارزم را که در سال ۱۵۵۰ م. یک کتاب تاریخی نوشته بود- این کتاب به دست ما نرسیده است- فراموش نموده است. هم چنین می توان فهمید که او کتاب تاریخ «اوتومیش حاجی» وزیر یادگار و خوانین ازبک خوارزم را ندیده است. آثار ابوالغازی بهادرخان، ضمن دارا بودن ماهیت داستانی، به عنوان منبعی برای تاریخ ترک تلقی شده و حاوی اطلاعات فراوان در خصوص نسب شناسی ترکان می باشد.

منابع:

- A. Zeki Velidi Togan, "Ebulgazi Bahadır Han", *IA*, IV, 79-83
- B. Spuler, "Abu'l-Ghazi Bahadır Khan", *El 2* (İng.), I, 120-121; ; a.mlf., "Abu'l-Ğazi", *EI*, I, 292-293
- Banarlı, *RTET*, II, 645-647; Erdoğan Mercil, *Fars Atabegleri Salgurlular*, Ankara 1975, s. XIX, 28, 30
- C. de Vaux, *Les Penseurs de l'islam*, Paris 1984, I, 223-227
- Ebulgazi Bahadır Han, *Şecere-i Terakime*, İstanbul ,1937; a.e. (nşr. Muharrem Ergin), İstanbul, ts
- I. Ivanov, *Rodoloslounoe dreuo tyurok Abu-l-Gazi-Chana: Grammaticheoki Tocherk*. Tashkent 1969
- Ibrahim Olgun, "Ebu'l- Gazi Bahadır Han", *TA*, XIV, 291-292

¹ Histoire des Mogols et des Tatars St.Petersburg 1871- 1874

Omer Faruk Akun, "Ahmed Vefik Paşa", *DİA*, II, 151. [—۱KI.
W. Barthold, *Orta Asya Turk, Tarihi Hakkında Dersler*, Ankara
1975, tur.yer.

نعمتی لیمائی، امیر. (۱۳۹۵). «آثار مکتوب امیر علیشیر نوایی». تاریخ و پژوهش. سال ۱، شماره ۱، صفحات ۸۷-۲۵.

آثار مکتوب امیر علی شیر نوایی

امیر نعمتی لیمائی^۱

چکیده:

امیر علی شیر نوایی سیاستمدار و فرهنگمرد پرآوازه ی روزگار تیموری، واجد جایگاهی در خور و والا در تاریخ فرهنگ ایران است. آنچه هویدا می نماید، شخصیت علمی خاص وی از جمله دلایل دستیابی او به چنین جایگاهی است. در این مقاله با یاری جستن از روش تحقیق تاریخی و در جهت درک چگونگی و چرایی خاص بودن شخصیت علمی امیر علی شیر نوایی، آثار مکتوب او مورد بررسی و واکاوی قرار گرفت. نتایج حاصله نشان داد امیر علی شیر نوایی با بهره برگرفتن از دو زبان ترکی جغتایی و فارسی آثاری پرشمار در زمینه های گوناگون چون تاریخ، عرفان، ادب، دین، اخلاق و ... مدون داشته است. با وجود این، این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که در صحت و سقم انتساب نگارش و سرایش برخی آثار به او می توان تردیدهای جدی روا داشت.

واژگان کلیدی: امیر علیشیر نوایی، آثار مکتوب، زبان فارسی، زبان ترکی

^۱ دکترای تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه عدالت، تهران، ایران، amir.nemati.limaee@gmail.com

مقدمه:

امیرعلی شیر نوایی فرهنگمرد و سیاست‌ورزی که به سال ۸۴۴ هـ.ق (۸۱۹ هـ.خ/۱۴۴۱م) چشم به جهان برگشود و در سال ۹۰۶ هـ.ق (۸۷۹ هـ.خ/۱۵۰۱م) از جمله پرکارترین نویسندگان و سرایندگان روزگار خویش بود و بدین سبب واجد جایگاهی در خور و والا در تاریخ فرهنگ ایران است. حوزه فعالیت‌های امیر به سبب خاص بودن شخصیت علمی او زمینه‌های گسترده و متنوعی را در بر می‌گرفت. نظر به این گستردگی فعالیت و در جهت درک چگونگی و چرایی خاص بودن شخصیت علمی امیرعلیشیر در این مقاله با بهره جستن از روش تحقیق تاریخی تلاش شده است آثار مکتوب وی مورد بررسی و واکاوی قرار گیرند تا پاسخ‌هایی متقن بر پرسش‌های رخنمون شده در ذهن داده شود. پرسش‌هایی نظیر زمینه‌ها و موضوعات آثار امیرعلیشیر ناظر به چه مضامینی است؟ آیا بر درستی انتساب تمام آثار منتسب به امیرعلی شیر می‌توان گواهی داد؟ و ...

آنچه هویدا می‌نماید، شماری از پژوهندگان معاصر به این موضوع توجه داشته و در پژوهش‌های خویش بدین مهم پرداخته‌اند. در این مقاله نیز تلاش شده است تا اطلاعات و نتایج این پژوهش‌ها به صورت بهینه مورد کاربرد قرار گیرد. با وجود این، شایسته و بایسته است یاد شود در بیشینه‌ی این پژوهش‌ها، بررسی‌ها، آنگونه که باید و شاید و به صورت جامع انجام نپذیرفته و از این روی شمار آثار وی دگرسان و متفاوت ذکر شده است. به عنوان نمونه، حسین محمدزاده صدیق در مقدمه‌ای که بر محاکمه‌اللغتين نوایی نگاشته شمار آثار امیرعلی شیر را بیست و نه اثر منظوم و منشور ذکر داشته است (نوایی، ۱۳۸۷: ۱۷)، بلین نخستین دانشمند اروپایی که زندگی امیرعلی شیر را دستاویز تحقیقات خویش ساخت در کتاب خویش او را صاحب بیش از نود اثر خواننده (بلین، ۱۸۶۱م: ۲۱) و پژوهشگر پاکستانی، صغری بانو شگفته نیز در کتاب شرح احوال و آثار فارسی امیرعلی شیر نوایی متخلص به فانی، تعداد کتاب‌های وی اعم از رسائل، دیوان‌ها و غیره را سی و یک اثر برشمرده است (شگفته، ۱۳۸۷: ۱۳۱).

مجموعه آثار امیرعلی شیر را از چند وجه و جهت می‌توان تقسیم و تفکیک نمود. مشخص‌ترین و مهمترین آن، تقسیم‌بندی با عنایت به زبان نگارش اثر است. امیرعلی شیر برای نگارش آثار خود از دو زبان ترکی جغتایی و فارسی سود جسته است، اما توجه فراوان او به زبان ترکی سبب شده تا شمار آثار ترکی‌اش افزونتر باشد. روایت‌هایی چند مبنی بر آن وجود دارد که امیرعلی شیر به زبان‌های عربی و پشتو نیز آثاری آفریده است (مخمور، ثور ۱۳۲۵: ۳۲-۳۱ و لوند، ۱۹۶۵م: ۲۷۱/۱). با وجود این، مدارکی که بتوان دعاوی این چینی را با استناد به آن‌ها تأیید نمود، تا به امروز یافت نشده و بنابراین بهتر آن است، به پیروی از تذکره‌نویسان و رویدادنگاران روزگاران پیشین، که امیرعلی شیر را ذواللسانین می‌خواندند، از وی همچنان با عنوان شاعر و نویسنده دوزبانه یاد شود.

امیرعلی شیر در آثار مختلف به توانایی‌های خود در هر دو زبان ترکی و فارسی اشاره داشته است. از آن جمله می‌توان قطعه شعری را گواه آورد که در دیوان فارسی وی مضبوط است. در این شعر، امیرعلی شیر به خودستایی پرداخته و به مهارت خود در سرایش و نگارش به این دو زبان، بسی نازیده و فخر فروخته است (نوایی، ۱۳۷۵: ۳۲۷):

معنی شیرین و رنگینم به ترکی بی‌حد است

فارسی هم لعل و دُرهای ثمین گر بنگری

گویا در راست بازار سخن بگشوده‌ام

یک طرف دکان قنادی و یک سو زرگری

زین دکان‌ها هر گدا کالا کجا داند خرید

زانکه باشد اغنیا این نقدها را مشتری

گفتنی است، برخی پژوهشگران کنونی چنین نازیدنی را نپسندیده و دعوی امیرعلی - شیر را نه واقعیت، بلکه خیال‌پردازی‌های خودستایانه او دانسته‌اند. برهان این دسته از کاوشگران عرصه‌ی تاریخ و پهنه‌ی ادب آن است که امیرعلی شیر تنها در آثار ترکی

قدرت خود را به نمایش گذاشته و بالعکس، او در آثار فارسی به هیچ وجه نتوانسته توانمندی خود را روی برگشاید. به باور شیرین بیانی، حضور شاعری پرمایه چون، جامی، از جمله دلایل اصلی آن بوده که اشعار فارسی امیرعلی شیر جای به خصوصی در ادب فارسی نیابد (بیانی، ۱۳۸۷: ۲۸۵). شاید اگر امیرعلی شیر خود را ملزم نمی ساخت بیشتر به ترکی که تا آن زمان از جهت علمی و ادبی مقام شامخی نداشت، آثاری به سلک نگارش در آورد و به سان دیگر شاعران و نویسندگان برابر رسم مرسوم به فارسی می نگاشت و سخن سرایی می نمود، جایگاهی والاتر از آنچه اکنون در ادب فارسی دارد، را دارا می شد.

موضوع و محتوا، دیگر مشخصه‌ای است که می توان با کمک آن رسائل امیرعلی شیر را در گروه‌های مختلفی دسته‌بندی نمود. از این منظر می توان آثار امیرعلی شیر را به شرح زیر تفکیک نمود:

الف: آثار ادبی.

ب: آثار تاریخی.

ج: آثار رجالی.

د: آثار فنی و هنری.

هـ: آثار اخلاقی

و: آثار مذهبی.

ز: آثار عرفانی.

ح: آثار اسنادی.

شایسته است یاد شود، این گونه تقسیم‌بندی نسبی است، زیرا بسیاری از آثار امیرعلی - شیر چندوجهی هستند. به عنوان نمونه بخش اعظم ابیات دیوان‌های ترکی و فارسی او دربرگیرنده مفاهیم عرفانی هستند، نخستین مجلد از خمسه او نیز چنین است، مع الوصف

هیچ یک از این آثار در زمره آثار عرفانی او قرار داده نشد، چرا که شاخصه‌های ادبی آن‌ها دوچندان مشهودتر از ویژگی‌های عرفانی آنها به نظر می‌رسید. به هر ترتیب، نگارنده خواهد کوشید در چارچوب شیوه‌ی تقسیم‌بندی یادشده به معرفی یکایک آثار امیرعلی - شیر پردازد و البته در این راستا از توجه به زبان نگارش هریک از آثار نیز غفلت نخواهد ورزید. افزون بر این با معرفی و بررسی آثار منتسب به امیرعلیشیر تلاش خواهد داشت درستی یا نادرستی انتساب را آشکار دارد.

الف: آثار ادبی:

آن گروه از کتاب‌های امیرعلی شیر که در دسته آثار ادبی وی جای می‌گیرند به نسبت پرشمارند و برخی از آن‌ها از جمله مشهورترین نگاهشته‌ها و سروده‌های وی به شمار می‌آیند. بایسته یادکرد است، در میان آثار ادبی امیرعلی شیر، افزون بر دیوان‌های اشعار، کتاب‌هایی که با فنون ادبی مرتبط می‌باشند نیز وجود دارد.

۱- دیوان اشعار ترکی

خزائن‌المعالی، عنوان دیوان ترکی امیرعلی شیر است، که خود از چهار دیوان جداگانه تشکیل یافته است. امیرعلی شیر در ابتدا دو دیوان با نام‌های، بدایع‌البدایه و نوادرالنهاییه، تدوین نموده بود که گویا تاریخ تدوین این دومی به سال ۸۹۳ هـ.ق (۸۶۷-۸۶۶ هـ.خ/۱۴۸۸-۱۴۸۷م) بازمی‌گشته و آنچه روشن است، زان پس، تا مدت‌ها وی هیچ‌گونه دیوانی از اشعار نوسروده خویش مدون نداشته بود (دلبری‌پور، ۱۳۹۰: ۲۰/۱). امیرعلی شیر سرانجام به پیشنهاد استاد و مراد خویش، نورالدین عبدالرحمن جامی به تدوینی نو دست یازید. وی دو دیوان یاد شده و اشعاری که در پی آن سروده بود را از نو و در قالب چهار دیوان با عنوان کلی خزائن‌المعالی، مدون ساخت و برای هر یک از دیوان‌های

چهار گانه نیز نامی جدا برگزید (نوایی، بی تا: ۳/دیباچه).^۱ پژوهشگرانی چند بر آن باورند که انجام این کار از سوی امیرعلی شیر به توصیه سلطان حسین بایقرا بوده است (دلبری - پور، ۱۳۹۰: ۲۱/۱ و نوایی، ۱۳۸۷: ۱۹). مع الوصف، شرحی که امیرعلی شیر در خمسه المتحیرین، درباره چگونگی و چرایی تدوین خزائن المعالی ایراد داشته جای هیچ گونه تردیدی باقی نمی نهد که این کار به سفارش جامی صورت پذیرفته است. برابر با آنچه در خمسه المتحیرین بیان شده، در ابتدا امیرعلی شیر به جامی پیشنهاد معین ساختن دیوان هایش با عناوینی خاص را داد و او نیز پذیرفت و به انجام آن مبادرت ورزید. چند صباحی بعد، جامی به امیرعلی شیر توصیه کرد که دواوین ترکی خویش را نامگذاری نماید، این کلام مورد قبول امیرعلی شیر واقع شد و در نتیجه به نظم بخشیدن اشعار خود و پردازش آن‌ها در مجموعه‌ای از دیوان‌های چهار گانه اقدام نمود:

فرمودند که دیوان و منظومات شما هم به زبان ترکی متعدد است، هر یک را لقبی نامیده و از یکدیگر ممتاز نمایید. اطاعت امر ایشان واجب بود. این فقیر هم اولین دیوان خود را که در زمان طفولیت گفته شده بود و به مقتضای سن غرابتی داشت، غرائب الصغر، و دیوان دومی که در این شباب معانی نادره‌ای در آن به کار رفته، نوادر الشباب، و دیوان سومی که در اواسط عمر واقع شده بود، بدایع الوسط و دیوان چهارمی که زمان کهولت و پیری گفته شده و به مناسبت حصول تجربه مفیدتر به نظر آمد و فواید الکبر موسوم نمودم. (نوایی، خرداد ۱۳۸۱: ۳۶-۳۵).

^۱ شایسته است یادآوری شود در تارنما (سایت) کتابخانه ملی امیرعلیشیر نوایی تاشکند کلیه آثار امیرعلیشیر نوایی را می توان به صورت آنلاین مطالعه نمود. برای دسترسی آسانتر به مطلب فوق بنگرید به:

http://navoi.natlib.uz/uz/xazoyin_ul_maoniy_garoyib_us_sigar_uchinchi_tom/garoyib_us_sigar_debocha/

امیرعلی شیر در تدوین خزائن المعالی، که حدود پنجاه و پنج هزار بیت را شامل می‌شود، نیم‌نگاهی به دواوین چهارگانه امیر خسرو دهلوی داشته است. این مهم هم از گفته‌های خود امیرعلی شیر در خمسه‌المتحیرین برمی‌آید (نویسی، ۱۹۰۱م: ۳۵) و هم از تشابه معنایی اسامی دیوان‌هایش با دیوان‌های چهارگانه دهلوی، که به ترتیب، تحفه‌الصغر، غره-الکمال، وسط‌الحیات و بقیه نقیه، نام دارند (فرهانی منفرد، ۱۳۸۱: ۲۱۰ و طوغان، پاییز ۱۳۷۷: ۴۷).

خزائن المعالی که برابر با گفته دولتشاه سمرقندی در تذکره‌الشعرا «زیور مجالس سلاطین و اکابر» (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۵-۴) بود و به گزارش هاشمی سندیلوی، مؤلف تذکره مخزن‌الغرائب، «در توران و ایران و هند نهایت شهرت» (هاشمی سندیلوی، ۱۳۷۱: ۲۹۶/۴) را داشت، عمدتاً دربرگیرنده اشعاری در قالب غزل است، اما دیگر قالب‌های شعری چون قصیده، قطعه، مستزاد، ترجیع‌بند، رباعی، مسدس، مثنوی، مخمس و ... را نیز می‌توان در آن دید. به اعتقاد بسیاری از کاوشگران تاریخ و به عقیده شمار افزونی از ادب‌پژوهان، سبک شعری امیرعلی شیر در دیوان‌های چهارگانه‌اش پژواک و بازتابی از زندگی روزمره او و هم‌عصرانش است و وی جنبه‌های مختلف حیات اجتماعی و موضوعات گوناگون سیاسی، دینی، فرهنگی و ... را به شیوه‌ای پویا و زنده به تصویر کشیده است (دمیرگیر گلو، تابستان ۲۰۱۰م: ۱۴۷).

در خزائن المعالی حکایت‌هایی که نشانگر جنبه‌های مثبت و منفی اخلاق مردمان است، فراز آمده و امیرعلی شیر تلاش داشته است درک خویش از مفاهیم مرتبط با زندگی انسانی را با داستان‌پردازی و یادکرد روایت‌هایی چند از شخصیت‌های دینی و مذهبی، چهره‌های علمی و ادبی، بزرگان متصوفه و عرفان‌پیشگان و نام‌آوران تاریخی و اسطوره‌ای بیان دارد (آکاس، ۲۰۰۲م: ۱۲۷-۱۲۶).

۲- دیوان اشعار فارسی:

تاریخ دقیق تدوین این اثر که به دیوان فانی نیز اشتهار دارد، چندان مشخص نیست. این دیوان، اشعاری را که امیرعلی شیر از نخستین روزهای نظم‌پردازی خویش تا به روزگار کهولت سروده است، در بر دارد. قالب اصلی بیشتر اشعار دیوان فارسی امیرعلی - شیر چونان دیوان ترکی او غزل است، اما در آن مسدس، مرثیه، قطعه، رباعی، ماده تاریخ، معما، لغز و قصیده نیز به تعدادی اندک وجود دارد. در دیوان فارسی که امیرعلی شیر نه با تخلص نوایی بلکه با تخلص فانی اشعار آن را سروده است، دو گونه متفاوت غزل دیده می‌شود. نوع نخست آن، همان است که خود وی از آن‌ها تعبیر به اختراع نموده و آن غزل‌هایی است که شاعر بدون نظر به غزل‌های دیگران و تنها با توجه به ذوق و اندیشه خویش پرداخته است. دومین گونه که شاعر از آن‌ها با عناوینی چون در تتبع و در طور یاد کرده نیز غزلیاتی است که سراینده در ترکیب‌بندی صورت، وزن و قافیه آن‌ها از غزل دیگران استقبال و پیروی داشته است. به دیگر سخن، بیشینه غزل‌های دیوان فارسی امیرعلی شیر نوایی اشعاری هستند که در تتبع نامداران پارسی‌سرایی چون حافظ، سعدی، امیر خسرو دهلوی، حسن دهلوی، جامی، عصمت بخارایی، کاتبی ترشیزی، سلمان ساوجی، کمال خجندی، سهیلی، صاحب بلخی، امیر شاهی سبزواری، سیفی و وفایی سروده شده‌اند و شمار غزل‌هایی که ابداع خود وی بوده باشند، اندک است. امیرعلی شیر علت آنکه چرا بدین اندازه به شیوه دیگران استقبال کرده را چنین مشروح داشته است (نوایی، ۱۳۷۵: ۳۲۶):

تتبع کردن فانی در اشعار

نه از دعوی و نی از خودنمایی است

چو ارباب سخن صاحب‌دلانند

مرادش از درد دل‌ها گدایی است

و از این روی نه تنها از شاعران پارسی سرا پیروی نموده، بلکه در وصف و مدح بسیاری از آنان چون حافظ، سعدی سعدی، امیر خسرو دهلوی و جامی که راهنمایان و پیشکسوتان او بوده‌اند، سخن منظوم داشته است (همان، ۳۷۵ و ۲۸۵).

شماری از پژوهشگران به اشتباه اذعان نموده‌اند که در میان اشعار فارسی امیر علی شیر، تنها یک قصیده به نام، تحفه الافکار، وجود دارد (شگفته، ۱۳۸۷: ۳۰۰ و نوایی، ۱۳۷۵: ۵۹). گویا علت این گمان نادرست آن است که آنان در روند تحقیق خویش تنها به دیوانی تکیه کرده‌اند که در تهران منتشر شده است، زیرا در نسخه چاپ تهران تنها یک قصیده دیده می‌شود، در حالی که در دیوان چاپ شده در ازبکستان ده قصیده از امیر علی شیر موجود است. از دیگر سوی، پژوهندگانی که چنین باوری داشته‌اند گویا به دلیل ناآشنایی با زبان ترکی و یا هر دلیل دیگر از سایر آثار امیر علی شیر بهره‌ای نگرفته‌اند، چرا که در تعدادی از آن‌ها و از جمله در محاکمه‌اللمغتنین امیر علی شیر از قصاید ده گانه خویش یاد نموده است (نوایی، ۱۳۸۷: ۸۷-۸۳).

در دیوان فارسی امیر علی شیر، تک مرثیه‌ای نیز وجود دارد، که امیر علی شیر آن را در پی درگذشت جامی و در رثای وی سرود. این مرثیه، بدون هر گونه تردید در شمار بهترین مراثی غیر مذهبی زبان فارسی در درازنای تاریخ است (شگفته، ۱۳۸۷: ۳۰۱). سرآغاز این مرثیه چنین است (نوایی، ۱۳۷۵: ۳۱۹):

هر دم از انجمن دهر جفایی دگر است

هر یک از انجم او داغ بلایی دگر است

مضمون بیشتر اشعار فارسی امیر علی شیر با مفاهیم صوفیانه و عارفانه در ارتباط است و دیوان او سرشار و لبریز از مفاهیم و واژگان مورد کاربرد عرفان‌پیشگان و صوفی‌و‌شان است. با تمام این اوصاف، بررسی اشعار امیر علی شیر در مقام مقایسه و سنجش با اشعار سرایندگان نامی منظومه‌های عارفانه ایران، چون سنایی، عطار، مولوی، حافظ و حتی جامی نشانگر آن است که توانایی وی در نظم فارسی چندان نبوده که در خور ستایش و تحسین

افزون باشد. این نکته مورد تأیید برخی ادیبان همان عهد و دوره نیز بوده است. از آن جمله بابر که خود ادب‌دانی برجسته و کاردان دست‌کم در شعر و نثر ترکی بوده است، به صراحت تمام اظهار داشته است: «بعضی ابیات او بد نیست، ولی اکثر سست و فرودند» (با برنامه، ۱۳۰۸ق: ۱۰۹-۱۰۸) و به دیگر سخن واجد چندان ارزشی نیستند.

۳- خمسه یا پنجگانه:

امیرعلی شیر در حواصل سال‌های ۸۸۸ هـ.ق (۸۶۲-۸۶۱ هـ.خ / ۱۴۸۴-۱۴۸۳ م) تا ۸۹۰ هـ.ق (۸۶۴-۸۶۳ هـ.خ / ۱۴۸۶-۱۴۸۵ م) مثنوی‌های پنج‌گانه‌ای به ترکی سرود که خمسه نام گرفت. شایان یاد کرد است، تاریخ خمسه‌سرایی در میان اقوام مسلمان با سرایش مثنوی‌های پنج‌گانه‌ای به زبان فارسی تحت عناوین مخزن‌الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت‌پیکر و اسکندرنامه، توسط شاعر مشهور، نظامی گنجوی در سده ششم هجری آغاز شد. از هنگامی که این استاد بزرگ سخن پنج‌گنج معروف خود را پرداخت، خمسه‌سرایی چونان یک سنت ادبی شد و توفیق در سرایش خمسه، عالی‌ترین معیار و محک برای تثبیت توانمندی سرایندگان به شمار آمد. برای سرودن خمسه، تنها سرایش پنج داستان منظوم بسنده نمی‌نمود. این داستان‌ها می‌بایست از حیث نام، سوژه، سیما و ترکیب با پنج‌گنج نظامی همانند می‌بود، اما نمی‌باید چونان تقلید یا نسخه‌ای مکرر از آن به حساب می‌آمد. در حقیقت، هر کسی که به سرودن خمسه‌ای نوین دست می‌یازید، می‌باید آن را از رهگذر مضمون، محتوا و پرداخت هنری، چونان اثری جدید و اصیل بنمایاند و نشان دهد که خمسه تازه وی گامی دیگر در رشد و ترقی شعر و تکامل ادب است. از این روی خمسه-سرایی کاری دشوار و مشکل‌می‌بود و هر آن کس که از بضاعت شعری برخوردار بود، یارای آن نمی‌یافت از پس این کار سترگ برآید (شرعی جوزجانی، آبان ۱۳۷۳: ۱۲).

به هر ترتیب در اندک زمانی خمسه‌سرایی رونق گرفت. پارسی‌سرایان بسیاری چون امیر خسرو دهلوی، خواجوی کرمانی، جامی، هاتفی، اشرف مراغی، قاسمی گنابادی،

وحشی بافقی، عرفی شیرازی، آذر بیگدلی و تلاش بر انجام چنین کار دشواری نمودند. اما آنچه هویدا می‌نماید، تنها امیر خسرو دهلوی با سرایش خمسه و جامی با منظوم ساختن هفت اورنگ جایگاه معین و والایی کسب نمودند و دیگران یا در تکمیل خمسه، توفیقی نیافتند و یا آن که خمسه‌های سروده شده توسط آنان چندان هنرمندانه پرداخته نشده بود که بتواند آنان را در ردیف شاعران بزرگ خمسه‌سرا واجد جایگاه مناسبی سازد (لیب، ۱۳۶۱: ۲۲). در پی رواج گسترده خمسه‌سرایی در میان پارسی‌گویان، در اواسط سده هشتم و اوایل سده نهم هجری برخی ترکی‌سرایان نیز به سرودن خمسه همت گماشتند که از آن جمله، قطب خوارزمی و حیدر خوارزمی را می‌توان یاد کرد. با وجود این، نخستین سخنور ترکی‌گویی که هر پنج مثنوی خمسه را به نحوی شایسته و با کلمات رسا و دلنشین توانست بسراید، کسی نبود جز امیرعلی شیر نوایی. امیرعلی شیر خود بدین نکته اشاره نموده که کس نتوانسته خمسه نظامی را پاسخ گوید:

کیم که جواب ایقالی قیلدی هوس

سرور گل اوتروسیده کیلتور دی خس

ترجمه: هر که خواست خمسه نظامی را پاسخ گوید در برابر سرو و گل، مشتی خس و خاشاک عرضه کرد. (همان، ۱۲)

البته امیرعلی شیر در سرایش خمسه خود تنها به پنج گنج نظامی نظر نداشته، بلکه نگاهش را به خمسه امیر خسرو دهلوی؛ یعنی مثنوی‌های پنج‌گانه مطلع‌الانوار، شیرین و خسرو، معجون و لیلی، آینه سکندری و هشت بهشت نیز معطوف داشته است (لوند، ۱۹۶۵م: ۷۵/۱). ابیات خمسه بالغ بر بیست و پنج هزار بیت است و شگفت‌آور آن است که تنها در مدت دو سال سروده شده‌اند. اسامی مثنوی‌های پنج‌گانه امیرعلی شیر عبارتند از: حیرت‌الابرار، فرهاد و شیرین، لیلی و معجون، سبعة سیار و سد سکندری. امیرعلی شیر در مقدمه مثنوی‌های خود از متقدمین خویش یاد کرده و نام آن‌ها را با تجلیل ذکر کرده است. چنانکه، نظامی را استاد اهل نظم، گوهر مخزن‌الاسرار، وحید زمان و افسر خیل

فصیحان خواننده و امیر خسرو را هندوی شکرریز، فرید دوران و یکه تاز شجاعی که شمشیر آبدیده هندی به دست آورده، دانسته و او را یگانه جانشین لایق نظامی برشمرده (نوایی، ۱۹۰۱م: ۱۶۱، ۲۸۰، ۵۰۸) و خود را خلف و پیرو آنان نامیده است (همان، ۹۰).

از آنجا که امیرعلی شیر در سرودن پنج گنج، نظامی و دهلوی را مد نظر قرار داده و در نامگذاری داستان‌های خمسه و نیز در سوژه و سیماهای ترسیم‌شده نیز مشابهت با داستان‌های پیشکسوتان نامدارش را حفظ نموده است؛ برخی پژوهشگران از این مهم ارزیابی نادرست کرده و گمان داشته‌اند که خمسه امیرعلی شیر ترجمه‌ای ساده از خمسه نظامی به ترکی است. اما حقیقت آن است که این ظنی اشتباه است و خمسه امیرعلی شیر به سبب آن که او کوشیده فضایی متفاوت از آنچه پیشینیان آفریده بودند بسازد، اثری به نسبت مستقل و اصیل است و در سیر و روند تاریخی خمسه‌سرایی آن را باید پدیدار سازنده‌ی مرحله نوینی پنداشت (نعمتی لیمایی، ۱۳۹۳: ۱۱۹). امیرعلی شیر خود بر اهمیت افزون کار خویش واقف بوده و از این روی با فضل فروشی بسیار چنین دعوی داشته است:

بولسه مینگا فرصت اول قدر چاغ

کیم شهر ایلا طرح سالیان باغ

باغینی ریاض خرم ایتسام

شهر نیی سواد اعظم ایتسام

ترجمه: اگر رخصت نگارش این کتاب برای من نمی‌بود، چه کسی می‌توانست این باغ را که از انواع نعمات پر است در اقلیم ادبیات بیافریند؟ باغی که چون بهشت خرم است و وجودش نعمتی بزرگ در سرزمین ادب (شرعی جوزجانی، آبان ۱۳۷۳: ۱۵).

خمسه امیرعلی شیر تأثیری عمیق و الهام‌بخش بر حلقه‌های ادبی وقت و شخصیت‌های علمی و هنری آن زمان وارد ساخت و چون پدیده‌ی بی‌نظیری مورد استقبال ویژه

ترک زبانان واقع شد. به قول خود امیرعلی شیر، آوازه آن قلمروی وسیعی از ختا تا خراسان و از شیراز تا تبریز را درنوردید. (نوایی، بی تا: LIV/۸)^۱:

آلیب مین تحت فرمانیغه آسان

چریک چیکمی ختادین تا خراسان

خراسان دیمه کیم شیراز و تبریز

کی کیلمیش دور نیی کلکم شکرریز

کانگول بیرمش سوزومغه ترک جان هم

نی یالغوز ترک بلکم ترکمن هم

ترجمه: تحت فرمان من به آسانی گسترش یافت و آوازه آن حتی از ختا تا خراسان و از خراسان تا شیراز و تبریز رسید که کام همه را شکرریز کند. این اشعار من به هر ترک، جان می‌بخشد نه فقط ترک بلکه ترکمن را هم جان می‌بخشد.

در اهمیت خمسه نوایی همان بس که فرهنگمردی نام آور چون جامی، نظری چنین درباره آن ابراز داشته است (جامی، ۱۳۵۱: ۱۰۲):

به ترکی زبان نقشی آمد عجب

که جادودمان را بود مهر لب

ز چرخ آفرین‌ها بدان کلک باد

که این نقش مطبوع از آن کلک زاد

بیخشود بر فارسی گوهران

به نظم دری دُرّ نظم آوران

^۱. برای دسترسی آسانتر بنگرید به:

که گر بودی آن هم به لفظ دری
 نماندی مجال سخن گستری
 به میزان نظم آن معجز نظام
 نظامی که بودی و خسرو کدام
 چو او بر زبان دگر نکته راند
 خرد را به تمییزشان ره نماند

شماری از پژوهندگان و از جمله آنان زکی ولیدی طوغان از این ابیات جامی چنین برداشت کرده‌اند که وی جایگاه امیرعلیشیر را فراتر از نظامی و امیرخسرو دهلوی برشمرده و مثنوی‌های پنج‌گانه این دو پارسی‌سرای نامی را در مقام مقایسه، فروتر از خمسه نوایی پنداشته است (طوغان، پاییز ۱۳۷۷: ۴۱). اما همان گونه که پژوهشگرانی چون فراهانی منفرد و شرعی جوزجانی، بیان داشته‌اند، جامی با تردستی ویژه و ظرافتی خاص گفته است، اگر نوایی خمسه خویش را به فارسی می‌سرود، چنین حکمی می‌داد (فراهانی منفرد، ۱۳۸۱: ۲۱۹ و شرعی جوزجانی، آبان ۱۳۷۳: ۱۵). با تمام این اوصاف با یقین کامل می‌توان اذعان داشت، خمسه امیرعلی شیر از بهترین آثار او بوده و ارزش آن چنان والا و افزون است که اگر امیرعلی شیر را اثری جز آن هم نمی‌بود، باز در زمره مطرح‌ترین شاعران کلاسیک ادبیات ترک قرار می‌گرفت.

۴- محاکمه اللغتين:

این کتاب که در سال ۹۰۵ هـ.ق (۸۷۹-۸۷۸ هـ.خ/ ۱۵۰۰-۱۴۹۹م) از سوی امیرعلی - شیر به زبان ترکی نگارش یافته، از دیگر آثار منشور او و به تعبیر پژوهشگر ترک، فواد کوپرولو دفاع‌نامه زبان ترکی است (کوپرولو، بی‌تا: ۱۷۴/۳). مطالب این کتاب نمایانگر بخشی از مهمترین تلاش‌های امیرعلی شیر در حمایت از زبان ترکی در برابر زبان فارسی

است. وی در این رساله کوشیده، دو زبان ترکی و فارسی را در ترازوی سنجش قرار دهد و با دست یازیدن به طرح مباحث و استدلال‌هایی چند، به ظن قاطع اعلام داشته که ترکی بر فارسی برتری و رجحان دارد.

درباره کلیت و ماهیت اهداف نوایی از نگارش محاکمه‌اللغتين، پژوهشگران آرای متفاوتی ارائه داشته‌اند. گروهی آن را نشانه‌ای روشن از خودآگاهی ملی امیرعلی شیر و ناشی از احساس و روح ملی‌گرایانه وی دانسته‌اند (دلبری‌پور، ۱۳۹۰: ۳/۱ و آکاس، ۲۰۰۲م: ۱۲۶ و گوزل، ۲۰۰۳م: ۱۱۴). اما این دسته از پژوهندگان گویی بدین نکته توجه نداشته‌اند که مسئله ملیت و ملی‌گرایی مسئله‌ای نوین بوده، بیشتر بر عصر جدید منطبق است و در عهد امیرعلی شیر به گونه‌ای که امروزه درک می‌شود چندان رخنمون نبود. از دیگر سوی، چنین برمی‌آید که محققان پیرو این ایده فراموش کرده‌اند که امیرعلی شیر خود شاعری دوزبانه بوده و رابطه‌ای بسیار نیکو با بزرگترین پارسی‌سرای روزگار، جامی داشته و حمایت افزونش از دانشمندان فارس‌زبان نیز بی‌شائبه بوده است (نعمتی لیمایی، ۱۳۹۳: ۳۰۲-۲۸۶). این موارد خود نشانگر آن است که امیرعلی شیر واجد تعصبات قومی و نژادی چندان نیز نبوده است، تا چه رسد به تعصبات ملی‌گرایانه.

گروهی دیگر از محققان نیز بدین باور رسیده‌اند که محاکمه‌اللغتين بیشتر بر خردگرایی و خودآگاهی فردی متکی است تا آن که نمایشگر ملی‌گرایی ترک باشد. دانشمند آلمانی، فراگنر از جمله معتقدان بدین ایده است. به عقیده وی چون شعر فارسی واجد استادان مسلم بوده، امیرعلی شیر تلاش داشته از سویی خود را در شعر ترکی مبدع و نوآور بشناساند و از دیگر سوی با اذعان برتری زبان ترکی بر فارسی توانمندی ویژه خود را به عنوان سرآمد سخن‌سرایان برجسته اثبات دارد (فراگنر، ۱۳۸۶: ۹۹). این تعبیر فراگنر از خودآگاهی فردی یا به دیگر سخن خودپسندی امیرعلی شیر از جای‌جای آثار گوناگون او و از جمله همین کتاب محاکمه‌اللغتين برمی‌آید. به عنوان نمونه وی بر توانمندی ادبی خود چنین نازیده است:

بیش از سی سال در ملک خراسان که بر اهل فضل و کمال مصر معظم و سواد اعظم ممالک عالم است، جمیع شعرای شیرین کلام و فصحای واجب الاحترام این ملک، هر معانی که بر اوراق و صحایف می نگاشتند به نزد من آورده و التماس اصلاح و تصحیح آن می کردند. هر نکته‌ای که در این باب بر خاطر من خطور می کرد به نظر قبول استماع کرده و از طریق انصاف مسلم می داشتند و اگر احیاناً از قبول آن ابا می کردند، چون با دلایل متقن خاطر نشان می شد، شاکر و ممنون سر تسلیم فرود می آوردند (نوایی، ۱۳۸۷: ۸۸).

گفتنی است، امیرعلی شیر در خاتمه محاکمه اللغتین نیز با سری پرغرور اذعان داشته که «به فصحای ترک حقی بزرگ ثابت کردم که بر حقیقت زبان و الفاظ و عبارات و کیفیت لغات خود واقف شوندم و از طعن فارسی گویان رهایی یابند» (همان، ۹۵).

در مورد درستی یا نادرستی دعاوی امیرعلی شیر در محاکمه اللغتین، آرای پژوهشگران دگرسان و واجد دودستگی است. آرای که گاه بوی ناخوش افراط‌گری‌های قومی، ملی، نژادی و زبانی هم از آن‌ها به مشام می‌رسد. آنچه روشن است، گروهی از محققان بر آن ایده‌اند که تمامی دعاوی امیرعلی شیر درست بوده، نقدی بر آن‌ها روا نیست و به راستی ترکی بر فارسی برتری دارد. محقق از جمهوری آذربایجان، یعنی بکر چوپان‌زاده در این دسته جای دارد و اعتقاد بدان دارد که دعاوی امیرعلی شیر در محاکمه اللغتین گفتمانی درست و برحق است (سیروف، حمل ۱۳۲۶: ۵۳). پژوهشگر اهل ترکیه، حسین ازکان، نیز مدعی است محاکمه اللغتین دفاعی موجد از زبان ترکی است (ازکان، بی‌تا: ۳) و در آن امیرعلی شیر برتری زبان ترکی بر زبان فارسی را به نحوی نیکو و درست به اثبات رسانده است (همان، ۷). حسین محمدزاده صدیق دیگر مدافع حقانیت ادعاهای امیرعلی شیر است و بن‌مایه‌های اعتقادش بر آن پایه استواری یافته که مجموعه گفتارهای وی در محاکمه اللغتین به‌جا بوده است (نوایی، ۱۳۸۷: ۴۳). دسته‌ای از پژوهندگان نیز برخلاف گروه نخست بدان

باورند که آرای امیرعلی شیر در محاکمه اللغتین ناپخته و ناسنجیده بیان شده و مدعای اصلی او یعنی برتری زبان ترکی بر زبان فارسی به هیچوجه با واقعیت سازگاری ندارد. ذبیح‌الله صفا از جمله طرفداران چنین نظری است و نه تنها استدلال‌های او را نا به جا پنداشته، بلکه اذعان داشته «این اشتباه از آن جا بدو دست داده بود که آن ترکی که وی مدعی برتری آن بر فارسی بوده، از همه نیروهای آماده زبان فارسی و عربی استفاده کرده و آن را بر بضاعت مزجات خود افزوده بود» (صفا، ۱۳۷۸: ۱۴۷/۴). فراگنر، دیگر محقق باورمند به نظریه فوق است و در مقاله‌ای با صراحت اعلام داشته که استدلال‌های امیرعلی شیر بسیار ضعیف بوده است (فراگنر، ۱۳۸۶: ۸۹). رابرت دورو که محاکمه اللغتین را به انگلیسی بازگردانده است نیز در تفسیر و نقدی که بر آن منتشر داشته، بر ضعف مفرط استدلال‌های امیرعلی شیر تأکید کرده است. به باور وی زیاده‌روی‌های بسیار امیرعلی شیر در محاکمه اللغتین، از اعتبار آن فرو کاسته است (Devereux, October 1964: 273-272 و Navai, 1966: 3). امیر نعمتی لیمایی نیز در کتاب، بررسی زندگی سیاسی و واکاوی کارنامه علمی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی امیر علیشیر نوایی و همچنین در مقاله بازبینی و نقد دعاوی نوایی در کتاب محاکمه اللغتین، ضمن بیان این نکته که زبان‌ها به خودی خود ارزشی ندارند و ارزش زبان‌ها به مهارت بالقوه سخن‌گویان هر زبان بستگی دارد، با به کار بستن استدلال‌های گوناگون، دعاوی نوایی را نادرست و ناصحیح دانسته است (نعمتی لیمایی، ۱۳۹۳: ۱۶۸-۱۳۹ و نعمتی لیمایی، ۱۳۹۴، ۲۲۸۴-۲۲۴۳).

۵- تذکره مجالس النقائق:

این اثر که نخستین کتاب تاریخ ادبیات به زبان ترکی و مهمترین تألیف منشور امیرعلی - شیر به شمار می‌آید، به سال ۸۹۷ هـ.ق (۸۷۱-۸۷۰ هـ.خ/ ۱۴۹۲-۱۴۹۱م) نگارش یافته است. امیرعلی شیر، در این کتاب به ذکر نام و شرح آثار شاعرانی «که از اوان سلطنت حضرت خاقان سعید مغفور، شاهرخ میرزا، تا به روزگار معاصر خود، عهد سلطان حسین میرزا،»

می زیسته‌اند، پرداخته (خواندمیر، ۱۳۷۸: ۸۳ و نوایی، خرداد ۱۳۸۱: ۳۲) و هدف از نگارش آن تکمیل بهارستان جامی و تذکره‌الشعرای دولتشاه سمرقندی بوده است (نوایی، بی تا: ۳/ مقدمه)¹.

مجالس‌النفاس که در هشت مجلس مختلف نگاشته شده، هم از دیدگاه تاریخ ادبیات فارسی و هم از منظر تاریخ ادبیات ترکی، اهمیت فزاینده دارد. در آن دورنمایی از روند شعر و سیر سخن منظوم در سراسر قلمروی فرهنگی ایران، از سمرقند و بخارا تا شیراز و از بدخشان و بلخ تا تبریز، دیده می‌شود. نگاهی حتی گذرا به نام شاعران و سرایندگان که در این تذکره یاد شده‌اند، نشان دهنده این مهم است که در این زمان در سایه نگرش فرهنگی تیموریان، جهان ایرانی و دنیای تورانی تا چه اندازه در آفرینش فرهنگی یگانه نقش داشته و به هم نزدیک شده بودند. به دیگر سخن، کتاب مجالس‌النفاس، نشان گره‌خوردگی و نماد آمیختگی فرهنگی ایران و توران در واپسین دهه‌های حکومت تیموریان است (فراهانی منفرد، پاییز ۱۳۸۱: ۱۸۹). تذکره ادبی امیرعلی شیر، به سان آینه بزرگی است که تصویری کامل و شفاف از وضع ادب فارسی و ترکی در عهد حیات وی را بازتاب می‌دهد، با وجود این، اهمیت و ارزش آن تنها واقف بدین مهم نیست، زیرا مطالب مطروحه آن بیانگر بسیاری از مسائل تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، هنری، سیاسی و ... روزگار تیموری نیز است.

۶- میزان‌الاوزان:

از جمله آثار منشور امیرعلی شیر است و پژوهندگان را درباره زمان نگارش آن اختلاف، بسیار است. برخی زمان نگارش آن را که به ترکی نگاشته شده، در واپسین سالیان زندگی امیرعلی شیر پنداشته (کوپرولو، بی تا: ۱۷۵/۳)، گروهی، تاریخ تألیف آن را سال

¹. برای دسترسی آسانتر بنگرید به:

http://navoi.natlib.uz/uz/majolis_un_nafais_un_uchinchi_tom/majolis_un_nafais

۸۹۸ هـ ق (۸۷۲-۸۷۱ هـ ق / ۱۴۹۳-۱۴۹۲) دانسته (لوند، ۱۹۶۱ م: ۱/۱۰۶)، و شماری نیز ایام تدوین آن را به سال‌های پس از این سال ربط داده‌اند (دلبری پور، ۱۳۹۰: ۳۹/۱).

میزان‌الاوزان به غیر از مقدمه آغازینش که مشتمل بر تحمیدیه، نعت و همچنین سخنی درباره شرف عروض است، سه باب جداگانه و یک خاتمه را در بر دارد. باب نخست آن درباره زحافات اوزان مختلف است، دومین باب در رابطه با بحور مختلف است و در واپسین باب نیز سخن از تقطیع به میان آمده است. میزان‌الاوزان با یک خاتمه کوتاه به فرجام رسیده و در آن امیرعلی شیر همچون یک نویسنده روزگار مدرن از عروض دانان درخواست داشته تا در اصلاح اثر او را یاری رسانند و «در هر جا به سهو خطایی برخوردند، با اعتراض از آن رد نشوند و با قلم اصلاح آن را درست کنند» (نویسی، ۱۳۹۳: ۱۹۱).

شمار بسیاری از پژوهشگران کنونی بر آن باورند که امیرعلی شیر این اثر را چونان نظیره‌ای بر رساله عروض جامی نگاشته است. اما آنچه از مطالعه میزان‌الاوزان برمی آید آن است که وی تنها به رساله جامی نظر نداشته و از مطالب برخی منابع دیگر چون معیارالشعار خواجه نصیرالدین طوسی هم بهره بر گرفته است. در ضمن نباید از خاطر زدود که برابر با دعوی امیرعلی شیر، رساله وی اضافاتی را شامل است که در هیچ یک از منابع پیشین نمی‌توان اثری از آن‌ها یافت (همان، ۶۳).

خواندمیر که دست‌پرورده امیرعلی شیر بوده، نیز بر این مهم گواهی داده و اظهار داشته که اوج مهارت امیرعلی شیر در دقایق شعر از آن رساله درک می‌گردد، زیرا «چندین بحر مطبوع که پر تو شعور شعرای ماتقدم بر آن نیفتاده، اضافه دوایر عروض کرده‌اند» (خواندمیر، ۱۳۷۸: ۷۲). برخی پژوهندگان امروزی نیز بر این مهم تاکید داشته و اذعان نموده‌اند که امیرعلی شیر در میزان‌الاوزان گذشته از عروض کلاسیک مشترک در شعر فارسی، ترکی و عربی، از عروض خاص شعر ترکی نیز سخن گفته است (همان، ۶۰ و واحدی جوزجانی، ۱۳۴۶: ۷۹). از دیگر سوی، به باور پژوهشگر افغان، شرعی جوزجانی، امیرعلی شیر به واسطه این کتاب مراحل طویل‌المدت انتقال شعر از یکی از اوزان هجایی به

اوزان عروضی را به کمال رسانده است (شرعی جوزجانی، آبان ۱۳۷۳: ۱۱). مورخ روس - تبار، پیترسکو سیروف نیز از آن جهت میزان الاوزان را ارزشمند برشمرده که در آن زبان - شناسی با فولکلور و مردم شناسی در ارتباط و در آمیخته است (سیروف، ثور ۱۳۲۶: ۲۳).

با وجود تعاریف و تمایزهای چندین از میزان الاوزان، برخی از فرهنگمردان روزگاران پیشین نسبت بدین کتاب نظر خوشایندی نداشته و آن را واجد اغلاط بسیار و دچار کاستی - های فراوان دانسته اند. ظهیرالدین محمد بابر را که خود از جمله برجسته ترین چهره های ادب ترکی به شمار می آید می باید از جمله کسانی برشمرد که بر چنین باوری بوده است. او در این باره اظهار داشته امیرعلیشیر «میزان الاوزان نام عروضی نوشته، بسیار مدخول است، در بیست و چهار وزن رباعی، در چهار وزن غلط کرده، در اوزان بعضی بحور هم خطا کرده، کسی که متوجه به عروض او شود معلوم خواهد شد (بابر، ۱۳۰۸ ق: ۱۰۸). نگارندگان تاریخ الفی نیز چنین ایده ای داشته و جایگاه والایی برای میزان الاوزان قائل نبوده و به صراحت گفته اند که امیرعلی شیر «در آنجا غلطها کرده» است (تتوی و قزوینی ج ۸، ۱۳۸۲: ۵۴۱۷).

۷- مفردات در فن معما:

این کتاب کم حجم و مختصر که به فارسی نگارش یافته، رساله ای است به نشر و در آن در باب قواعد معماگویی و معما سرایی و چگونگی گره گشایی از معمیات، مطالبی تقریر گشته است. تاریخ نگارش آن چندان مشخص نیست و در متن کتاب نیز چیزی درباره آن نیامده است. با وجود این، شرحی که امیرعلی شیر در خمسه المتحیرین آورده نمایشگر آن است که در زمان نگارش این کتاب، جامی هنوز در قید حیات بوده است. بنابراین چون در گذشت جامی در هفدهم محرم سال ۸۹۸ هـ ق (بیست و هفتم آبان ۸۷۱ هـ خ / هشتم نوامبر ۱۴۹۲ م) رخ داده، ناگزیر تألیف این کتاب از سوی امیرعلی شیر می - بایست پیش از این تاریخ انجام گرفته باشد.

روزی فقیر، در موضعی در موضوع فن معما، فکر می‌کردم که رساله‌هایی که استاد فن، مولانا شرف‌الدین علی یزدی، و دیگران در این باب نوشته‌اند قواعد و اصلاحات این علم را مشروح و مرتب ادا نکرده‌اند که مبتدیان باذوق را هم به کار آید. در این بین حضرت مولانا تشریف آوردند، استقبال کرده و تهنیت ورود عرض کردم، پس از تسکین و استراحت، آنچه به خیال آمده بود، خدمتشان اظهار داشتم. فرمودند جای تشویش نیست که من در این موضوع رساله-ای تهیه خواهم نمود. بعد از دو سه روز، منظومه مختصری که تحریر شده بود، به این فقیر عنایت فرمودند. چون خیلی دقیق بود و به غایت به اختصار کوشیده بودند، بنده اجازت خواستم که دیگر سهل و آسان‌تر نوشته شود. پس از تحصیل اجازه رساله موسومه به مفردات را نوشته، به حضور ایشان فرستادم. مورد تحسین شد و مولانا زاده را به درس آن مشغول داشتند (نوایی، خرداد ۱۳۸۱: ۳۳).

رساله مفردات با دو بیت شعر زیر آغاز می‌شود (نوایی، ۱۳۹۴: ۶۸):

بسم الله الرحمن الرحيم	نامه فتحست ز حی قدیم
تعمیه در اسم مسماست این	الله الله چه معماست این

در این کتاب که برخی پژوهشگران به نادرست و از روی ناآگاهی آن را متنی ترکی پنداشته‌اند (شگفته، ۱۳۸۷: ۲۲۱) برخلاف دیگر آثار امیرعلی شیر، خبری از تحمیدیه، نعت، مناجات و مدح نیست. مقدمه کوتاهی که امیرعلی شیر بر این اثر خویش نگاشته، درباره موضوع اصلی بحث یعنی فن معما است. وی در این مقدمه از سبب تألیف هم سخن گفته و

اظهار داشته که هدف او از این کار نه بهره‌جستن اهل بینش که بیشتر درک و فهم کودکان و مبتدیان از مفهوم معما بوده است:

و بعد چنین معروض می‌دارد که این زمان لطف و دوران شریف که علم معما شایع گشته بود و لطافت و دقت آن از حد گذشته و خواطر اطفال خردسال و اتراک هوسناک بدان مایل و از غایت نازکی دریافت آن مشکل، به خاطر فاطر چنان رسید که محقر مختصری ترتیب داده شود و در هر قاعده از قواعد معمایی چند مقصور به توضیح آن آورده آید، خالی از تکلف و زیبایی و عاری از زیب معنی شعری و معمایی و در آن کوشید که در توضیح هر قاعده معمایی که آورده شود غیر آن قاعده را در آن معما دخلی نباشد، مگر آن که مذکور شده باشد و به حقیقت آن اطلاع افتاده به جز یک یا دو قاعده که از ایراد آن ناظم را گریز نیست و در اجتناب از آن تدبیر نی و فی‌الواقع مبتدی را از ادراک آن کلفتی و ذهنش را مشقتی نمی‌رسد و اگرچه این مختصر را قابلیت آن نیست که در سلک رسایل درآید و این محقر را صلاحیت آن نی که به چشم اهل بینش درنماید و لیکن به جهت تسهیل اعمال خواندن اطفال را شاید(نوایی، ۱۳۹۴: ۶۸).

در پی این مقدمه، امیرعلی شیر به بازتعریفی از فن ادبی معما پرداخته و در پی آن به توصیف انواع معمیات و فرعیات آن پرداخته و درباره هریک از آن‌ها سطوری چند نگاشته و آنگاه مثال‌هایی جداگانه برای هریک از این انواع دگرسان معمیات ذکر داشته و به ازای هر مثالی که آورده، توضیحات فنی لازم را ارائه داده است. امیرعلی شیر پس از این

توضیحات، کتاب خویش را با دو بیت شعر زیر و خاتمه‌ای، دو سه خطه، به فرجام رسانده است (همان، ۱۰۱).

ب: آثار تاریخی:

امیرعلی شیر نوایی که حامی تاریخ‌نگاران برجسته‌ای چون میرخواند و خواندمیر بود (نعمتی لیمایی، ۱۳۹۳، ۱۷۴)، خود نیز از کتابت تاریخ هیچگاه غفلت نورزیده و قلم - فرسایی‌هایی چند در این عرصه از دانش داشته است. تاریخ ملوک عجم و تاریخ انبیاء و حکما، دو کتابی هستند که به خامه وی در زمینه تاریخ نگارش یافته‌اند. برخی کاوشگران تاریخ نگارش شماری کتاب دیگر در این زمینه چون زبده‌التواریخ، تحفه‌الملوک و سیرالملوک را به وی نسبت داده‌اند که چون امروزه اثری از آن‌ها در دست نیست در قسمتی دیگر و به هنگام سخن گفتن از آثار گمشده و منتسب بدان‌ها پرداخته خواهد شد.

۱- تاریخ انبیا و حکما:

رساله مشهور به نسبت کم حجم و کوچکی است، که امیرعلی شیر در آن تاریخ پیامبران را از حضرت آدم (ع) و خلقت او آغاز نموده و سپس از دیگر پیغمبران، عابدان و حکیمان سخن گفته است. تاریخ کتابت این اثر که به ترکی نگارش یافته چندان روشن نیست. امیرعلی شیر خود نیز اشاره‌ای بدان نداشته است. بیشتر پژوهشگران آن را نگارش یافته به سال ۸۹۰ هـ ق (۸۶۴-۸۶۳/۱۴۸۶-۱۴۸۵ م) دانسته‌اند (گوزل، ۲۰۰۳: ۱۱۵). برخی محققان نیز سال تألیف آن را حدفاصل سال‌های ۸۹۰ تا ۹۰۴ هـ ق (۸۶۴-۸۶۳/۱۴۸۶-۱۴۸۵ م تا ۸۷۷-۸۷۸ هـ ق / ۱۴۹۹-۱۴۹۸ م) برآورد نموده‌اند (واحدی جوزجانی، ۱۳۴۶: ۹۵).

این کتاب واجد مقدمه‌ای نیست و امیرعلی شیر از همان ابتدا به اصل ماجرا پرداخته است. در بخش‌های مرتبط با پیامبران این کتاب نیز هیچ نکته جدیدی دیده نمی‌شود و البته

در شرح زندگانی حضرت محمد(ص) نیز چیزی جدا از آنچه مورخان سده‌های نخست اسلامی بیان داشته‌اند، نمی‌توان یافت. امیرعلی شیر، در بخش‌های مرتبط با حکما که بسیار مختصرتر از بخش‌های وابسته به انبیا است، نیز مطلب به دردخور و تازه‌ای نگفته و تنها به یادکرد نام و ارائه شرح بسیار مختصری از زندگانی تنی چند از دانشمندان معروف غیرمسلمان و حکمای ناموری چون فیثاغورث، جاماسب، بقراط، سقراط، افلاطون، ارسطو، جالینوس و بطلمیوس که در میان اندیشمندان مسلمان همواره شهره بوده‌اند، پرداخته است (نوایی، ۲۰۰۷م: ۴۶-۴۳).

۲- تاریخ ملوک عجم:

این کتاب که نثرش را برخی پژوهشگران شاهکار دانسته‌اند (گوزل، ۲۰۰۳م: ۱۱۵) چنانکه از نامش بر می‌آید در برگیرنده خلاصه‌ای از تاریخ پادشاهان ایران است. تاریخ نگارش این کتاب چندان مشخص نیست، اما بیشتر تاریخ‌پژوهان آن را نگاشته شده به سال ۸۹۰هـ.ق (۸۶۴-۸۶۳/۱۴۸۶-۱۴۸۵م) دانسته‌اند (همان، ۱۱۵). آنچه هویدا می‌نماید، امیرعلی شیر در پی اتمام تاریخ انبیا و حکما به نگارش آن دست یازیده، زیرا وی خود اظهار داشته «چون تاریخ پیامبران و عابدان و حکیمان به صورت مختصر معلوم و مذکور شد، اکنون به یادکرد پادشاهان ایران در چهار طبقه می‌پردازیم» (نوایی، ۲۰۱۰م: ۴۶).

ماچه‌آوا، بر آن باور است که تاریخ ملوک عجم نثر خلاصه‌ای از شاهنامه فردوسی طوسی به زبان ترکی جغتایی است (ماچه‌آوا، ۱۹۹۶م: ۴۵۹)، اما اجماع بیشتر پژوهشگران بر آن است که امیرعلی شیر در نگارش این کتاب به نظام‌التواریخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی، مورخ روزگار ایلخانی، نظر داشته و از آن اقتباس نموده است (طوغان، پاییز ۱۳۷۷: ۴۷، دلبری‌پور، ۱۳۹۰: ۳۴/۱، شگفته، ۱۳۸۷: ۲۲۶، واحدی جوزجانی، ۱۴۴۶: ۹۵). درحقیقت، شباهت میان تاریخ ملوک عجم و قسم دوم کتاب بیضاوی که در ذکر ملوک فرس و مشاهیر انبیا و اکابر علما نام دارد، چنان است که می‌توان کتاب امیرعلی شیر را به رغم آن

که او به برخی آثار دیگر چون تاریخ بناکتی و نصیحت‌الملوک غزالی نیز اشاره کرده (نویسی، ۱۸۴۱م: ۴۰)، ترجمه کامل این بخش از نظام‌التواریخ بیضاوی پنداشت. تنها تفاوت این دو کتاب را شاید بتوان در پاره‌ای ابیات دانست که امیرعلی شیر به فراخور سخن بر اثر خویش افزوده است.

تاریخ ملوک عجم چونان تاریخ انبیا و حکما فاقد مقدمه است، اما با شعری در قالب مثنوی که مشتمل بر پنجاه بیت است و در مدح سلطان حسین بايقرا سروده شده پایان پذیرفته است. در این شعر، امیرعلی شیر سلطان تیموری را از تمامی پادشاهان پیشین ایران برتر و والاتر برشمرده و آرزو نموده حشمت وی تا به قیامت مستدام و خود وی همواره در سلامت و عافیت باشد (نویسی، ۱۸۴۱م: ۱۱۴-۱۱۱ و نویسی، ۲۰۱۰م: ۳۲-۳۰).

ج: آثار رجالی:

نگارش آثاری درباره زندگی مردان نامی، از جمله حوزه‌های کاری امیرعلی شیر به شمار می‌آید. وی دست کم سه اثر در این زمینه آفریده است که عبارتند از حالات سیدحسن اردشیر، حالات پهلوان محمد ابوسعید و خمسه‌المتحیرین، که دربرگیرنده وصفی از شاعر و عارف پرآوازه سده نهم هجری، نورالدین عبدالرحمن جامی است.

۱- حالات سید حسن اردشیر:

سیدحسن اردشیر از جمله دانشمندان به‌نام روزگار خویش بود و در سرایش شعر مهارت ویژه‌ای داشت. وی که طبعش به جانب عرفان و تصوف میل وافر داشت، برخلاف رسم معمول که عمدتاً اشعار را به فارسی می‌سرودند، بیشتر به نظم ترکی می‌پرداخت. به باور برخی تاریخ‌نگاران معاصر، امیرعلی شیر در مهد تربیت سید حسن اردشیر پرورش یافته بود و از این روی منت بزرگی از وی به گردن می‌داشت (طوغان، پاییز ۱۳۷۷: ۴۱).

امیرعلی شیر خود اقرار داشته سید حسن اردشیر «بدین فقیر به مثابه پدر بود» (نوایی، ۱۳۶۳: ۵۴) و از این روی دعوی فوق را می‌توان درست پنداشت.

امیرعلی شیر به واسطه علاقه افزونی که به سید حسن داشت، در پی درگذشت او عزم استوار ساخت تا کتابی درباره وی بنگارد. وی یارای آن یافت تا کتاب خویش که محبت، عشق و انسان دوستی، حس و مضمون اصلی آن است (لوند، ۱۹۶۵م: ۱/۲۳۶) و به زبان ترکی نگارش یافته را در سال ۸۹۶هـ.ق (۸۷۰-۸۶۹هـ.ق/۱۴۹۱-۱۴۹۰م) به فرجام رساند. وی در این کتاب سیدحسن را که قوشچی دربار تیموری بوده، سالک فانی و گوهرکان معارف و معانی نامیده و استادی برجسته در نحو و لغت عربی، منطق، کلام، فقه، حدیث و تفسیر معرفی داشته و اذعان نموده که در سایر فنون از جمله شعر، معما، تاریخ، نجوم و موسیقی نیز چیره‌دست و کاربلد بوده است. درحقیقت، تلاش امیرعلی شیر مبتنی بر آن بوده تا حسن اردشیر را چونان یک شخصیت برتر نشان دهد (آکاس، ۲۰۰۲م: ۱۲۶). حالات سیدحسن اردشیر، با ماده تاریخی دوبیتی به زبان فارسی پایان یافته است (نوایی، بی‌تا: ۱۵/ بخش حالات سید حسن اردشیر)^۱:

سر اهل وفا سید حسن رفت که جای او بهشت جاودان باد

پی آن پاکرو جستند تاریخ بگفتم جنت پاکش مکان باد

برابر با آنچه از این ماده تاریخ بر می‌آید، سیدحسن اردشیر در سال ۸۹۴هـ.ق (۸۶۸-۸۶۷هـ.ق/۱۴۸۹-۱۴۸۸م) جان به جان آفرین تسلیم ساخته بود.

^۱. برای دسترسی آسانتر بنگرید به:

http://navoi.natlib.uz/uz/xamsat_ul_mutahayyirin_holoti_sayyid_hasan_ardashe_r_holoti_pahlavon_muhammad_nazm_ul_javohir_un_beshinchi_tom/holoti_sayyid_hasan_ardasher/

۲- حالات پهلوان محمد:

امیرعلی شیر در این اثر منشور خود که به سال ۹۰۰ هـ ق (۸۷۴-۸۷۳ هـ خ/۱۴۹۵-۱۴۹۴ م) نگارش یافته، به شرح احوال پهلوان محمد که از جمله رهپویان طریقت به شمار می‌آید و در فن کشتی جز سرآمدان عهد بود، پرداخته است. علت نگارش این کتاب آن بود که پهلوان محمد مورد عنایت خاص و محبت امیرعلی شیر قرار داشت. او خود پهلوان محمد را چنین ستوده است:

به انواع فضل و کمال آراسته و به علم ادوار و موسیقی بلکه
 به جمیع فنون پیراسته، به تخصیص در فن کشتی که تا فلک
 لاجوردی بر طل نقره ماه از سرچشمه خورشید میدان عرصه
 خاک را آب می‌زند، مثل او کسی قدم در معرکه سر و پا
 برهنگان ننهاد و تا لوای فرزاندگی به مهجر نصر من الله و فتح
 قریب افرخته، هر که را بر سر میدان دعوی او آمده‌اند،
 انداخته و نیفتاده (نوایی، ۱۳۶۳: ۸۹).

حالات پهلوان محمد، علیرغم آن که به ترکی نگاشته شده، اشعار فارسی بسیاری را نیز شامل می‌شود. این کتاب نشان از آن دارد که خصوصیت میان امیرعلی شیر و پهلوان محمد بسیار بوده است.

برابر با آنچه مطالعه این کتاب به دست می‌دهد، پهلوان محمد به غیر از فن کشتی در موسیقی و شعر دستی توانمند داشته و همچنین در نجوم، طب، حکمت و فقه، از جمله سرآمدان عهد به شمار می‌آمده است. اضافه بر این، وی در معماپردازی و البته رمزگشایی از معماهای ادبی نیز خبره و واجد مهارت بوده است. امیرعلی شیر در خاتمه کتاب شعری

به فارسی سروده و در آن به تاریخ وفات پهلوان محمد اشاره داشته است (نوایی، بی تا: ۱۵/بخش حالات پهلوان محمد):^۱

محمد پهلوان هفت کشور

که در دهرش نبود اقران و امثال

سر و سرحلقه اهل طریقت

که رفت از قید گیتی فارغ البال

ز بعد قطب عالم عارف جام

که او مخدوم دوران بود از اقبال

پس از سالی سوی جنت خرامید

از این دیرینه دیر مختلف حال

اگر پرسد کسی تاریخ فوتش

بگویم بعد مخدومی به یک سال

چنانکه از این شعر برمی آید، پهلوان محمد یک سال پس از فوت جامی در گذشته و چون وی در هفدهم محرم سال ۸۹۸ هـ.ق (بیست و هفتم آبان ۸۷۱ هـ.خ / هشتم نوامبر ۱۴۹۲ م) وفات یافته، بنابراین مرگ پهلوان محمد در سال ۸۹۹ هـ.ق (۸۷۲ هـ.خ / ۱۴۹۳ م) رخ داده است.

^۱. برای دسترسی آسانتر بنگرید به:

http://navoi.natlib.uz/uz/xamsat_ul_mutahayyirin_holoti_sayyid_hasan_ardasher_holoti_pahlavon_muhammad_nazm_ul_javohir_un_beshinchi_tom/holoti_pahlavon_muhammad/

۳- خمسه‌المتحیرین:

کتابی است که درباره مشهورترین شاعر آن عهد و پیر و مراد راستین امیرعلی - شیر، نورالدین عبدالرحمن جامی نگارش یافته است. امیرعلی شیر در خمسه‌المتحیرین به تقریب تنها به وجوهی از زندگانی جامی اشاره نموده که با خود وی در پیوند بوده است. امیرعلی شیر این کتاب را که به نثر ترکی نگارش یافته و البته مشحون به عبارت پردازی‌های ادیبانه بسیار است، در سال ۸۹۸هـ.ق (۸۷۱ هـ.خ/ ۱۴۹۲م) و در پی درگذشت جامی سرود. این اثر را یک مقدمه، سه مقاله و یک خاتمه تشکیل داده و برابر با آنچه امیرعلی شیر در مقدمه کتاب ذکر داشته، علت نگارش و سبب مسمی شدن آن به خمسه‌المتحیرین چنین بوده است:

چون طایر روحشان به باغ جنان شتافت، صاحب عزا بودم...
 برای تسکین این رنج و الم و تسلیت این اندوه و محن چنین
 به خاطر آمد که شمه‌ای از گفتار و حالات و مکاتباتی که
 فی‌مابین آن سپهر عز و اقبال و این خاکسار فرومایه واقع شده
 و گزارش یافته بود و موجب مباهات دنیوی و اخروی و
 تسلیت خاطر این خاکسار است بنویسم. ... چون بعضی
 مندرجات این پنج قسمت موجب تحیر خوانندگان است به
 خمسه‌المتحیرین موسوم شد (نوایی، خرداد ۱۳۸۱: ۸).

در مقدمه خمسه‌المتحیرین از نسب و ولادت شیخ جامی سخن رفته و هراز گاهی ابیات و قطعات فارسی نیز به کار آمده است. نخستین مقاله آن مشتمل بر حکایاتی در باب اتفاق امور و قرابت جامی با مؤلف است. مقاله دوم، درباره مرادوات و مکاتبات میان جامی و امیرعلی شیر است و نمونه‌هایی از مراسلات و نامه‌های رد و بدل شده میان این دو فرهنگمرد برجسته روزگار تیموری نیز ذکر شده است. سومین مقاله خمسه‌المتحیرین در خصوص تألیفات و آثار مکتوب جامی است. براساس آنچه امیرعلی شیر در این بخش

مشروح داشته، جامی بسیاری از کتاب‌های خود و از جمله آن‌ها، نفعات الانس، شواهد- النبوه، اشعه‌اللمعات و رساله معما را به پیشنهاد و درخواست وی نگاشته است. خمسه- المتحیرین با یک قطعه تاریخی و یک مرثیه در رثای جامی که در قالب ترکیب‌بندی هفت‌بند و به زبان فارسی سروده شده، پایان پذیرفته است.

از مهم‌ترین مشخصه‌های خمسه‌المتحیرین آن است که جزئیاتی از زندگی جامی و امیرعلی شیر را رخنمون می‌سازد که در هیچ کتاب دیگری نشانی از آن‌ها نمی‌توان جست. فایده مهم‌تر این کتاب، یادکرد برخی از ماجراهای زندگی جامی از زبان یک راوی مطمئن و دست اول است که البته ذکری از آن‌ها در دیگر منابع نشده است. این حکم به ویژه درباره دومین مقاله خمسه‌المتحیرین، صدق می‌کند که برخی از نامه‌های رد و بدل شده میان نوایی و جامی را در بردارد و به گونه‌ای مشاعرهای صمیمانه و مناظره‌ای دوستانه، هرچند غیرحضور، را جلوه‌گر است.

د: آثار فنی و هنری:

برابر با آنچه از گزارش‌های تاریخی بر می‌آید، امیرعلی شیر در فنون، هنرها و صنایع نیز کارآمد بوده است. ابداعات فراوانی نیز بدو منسوب شده است. گویا، ابداعات و نوآوری‌های او چنان بوده که در روزگار وی هر چیز بدیعی را، علی‌شیری می‌گفته‌اند(بابر، ۱۳۰۸ق: ۱۴۴). گزارش‌هایی در دست است که وی در زمینه‌های مختلف فن و هنر، آثاری پدید آورده بوده است. اما آنچه آشکار می‌نماید، امروزه تنها یک کتاب منتسب به وی در این زمینه در دست است، کتابی که در میان پژوهشگران تا حد زیادی گمنام است و در آن سخن از فن تیراندازی به میان آمده است.

۱- رساله تیرانداختن:

این کتاب منشور، بسیار کم حجم و خلاصه شده در چند صفحه که به زبان ترکی نگاشته شده، چنانکه از نامش نیز هویدا است، مرتبط با فن تیراندازی بوده و در آن علاوه بر برخی توضیحات موجز درباره چند و چون کمان برکشیدن و تیر انداختن، از فضایل یادگیری این فن از دیدگاه پیامبر اسلام (ص)، سخن به میان آمده است (نعمتی لیمایی، ۱۳۹۳: ۱۸۳).^۱

نیاز است گفته آید، به رغم آن که در مجموعه آثار امیرعلی شیر، چاپ ازبکستان، این کتاب وجود دارد و مؤلف آن از سوی تدوین کنندگان این مجموعه، امیرعلی شیر پنداشته شده، شواهدی چند موجود است که می تواند پژوهنده را در صحت انتساب آن به امیرعلی - شیر دچار تردید سازد. نخست آن که نویسنده کتاب در صفحات اندک آن هیچگونه اسمی از خود نیاورده است و از این روی از متن کتاب به هیچ وجه نمی توان دریافت مؤلف آن که بوده است. دلیل دوم آنکه امیرعلی شیر در هیچ یک از آثار خود کمترین اشاره ای بدین کتاب نداشته است، این در حالی است که او آثار گوناگون خویش را به کرات در کتاب های متعدد خود معرفی داشته است و سوم آن که هیچکدام از مورخان و تذکره نویسان چه در آن عهد و چه در دوره های آتی از این اثر امیرعلی شیر یاد نکرده اند. در ضمن، این نکته را نباید از خاطر زدود که از این اثر تا به امروز ظاهراً تنها یک نسخه یافت شده که به خط فردی به نام فتح الله الکاتب بوده و چاپ این کتاب تنها از روی همین نسخه صورت پذیرفته است. بنابراین با توجه به این که در این نسخه هیچ گونه نامی از امیرعلی شیر برده نشده و همچنین هیچ نسخه دیگری وجود نداشته تا با مقابله با آن بتوان

^۱. برای دسترسی به متن اصلی کتاب بنگرید به: (نوایی، ۱۶/ بخش رساله تیرانداختن).

http://navoi.natlib.uz/uz/muhokamat_ul_lugatayn_mezon_ul_avzon_tarixi_anbiyo_va_hukamo_tarixi_muluki_ajam_arbain_siroj_ul_muslimin_munojot_risolai_tiyrandaxtan_un_oltinchi_tom/risolai_tiyrandaxtan/

مطمئن شد که این اثر کار امیرعلی شیر است یا خیر، چندان در انتساب آن به امیرعلی شیر نمی توان مطمئن بود.

این کتاب برای بیشتر پژوهشگران نیز ناشناخته است. نخستین کسی که از این کتاب نام برده، برتلس است که در کتاب نوایی و جامی، اشاره‌ای گذرا بدان داشته (برتلس، ۱۹۶۵م: ۲۶۹)، اما او هیچگونه توضیحی درباره چند و چون آن که چگونه دریافته رساله تیرانداختن از آثار امیرعلی شیر بوده، ارائه نداده است. انگشت‌شمار پژوهشگران دیگری چون صغری بانو شگفته که از این کتاب یاد نموده و آن را به امیرعلی شیر منسوب داشته‌اند نیز عمدتاً به پیروی از برتلس چنین نموده‌اند (شگفته، ۱۳۸۷: ۲۲۷).

هـ: آثار اخلاقی:

امیرعلی شیر نوایی چونان بسیاری دیگر از بزرگان تاریخ ایران و اسلام اخلاق و مسائل اخلاقی را مدنظر قرار داده و برای تعریف و تبیین آن خامه را توانمندانه بر کاغذ رانده است. او در این حوزه تنها یک کتاب یعنی رساله محبوب‌القلوب را تدوین داشته، مع‌الوصف آنچه روشن است، این اثر را باید از جمله ارزشمندترین و گرانسنگ‌ترین کتاب‌های او برشمرد.

۱- محبوب‌القلوب:

اثری منشور و اخلاقی است که در واپسین سال حیات امیرعلی شیر یعنی به سال ۹۰۶ هـ.ق (۸۷۹ هـ.خ/ ۱۵۰۰م) نگارش یافته است. علی‌شیر در نگارش این کتاب پر حجم و سترگ که به نثر مسجع ترکی نوشته شده و از تکلف و تصنع نیز خارج نیست، از سبک سعدی در گلستان و جامی در بهارستان پیروی داشته و به گفته برخی پژوهندگان، انیس - القلوب امیر خسرو دهلوی را نیز از نظر دور نداشته است (واحدی جوزجانی، ۱۳۴۶: ۴۳ و

بوات: ۱۳۸۲: ۱۶۰-۱۵۹). پژوهشگران محبوب‌القلوب را از مهمترین آثار امیرعلی شیر برشمرده و در تعریف و تمجید آن به نکات بسیاری اشاره داشته‌اند. آگاه سری لوند آن را اثری متعلق به همه زمان‌ها خوانده است (لوند، ۱۹۶۵م: ۵/۱) صغری بانو شگفته و پیترسکو سیروف آن را چونان دفتر روزانه‌ای محسوب داشته و دعوی داشته‌اند که امیرعلی شیر در آن تمامی مشاهدات، تجربیات و ملاحظات شخصی خود را به ثبت رسانده است (شگفته، ۱۳۸۷: ۲۲۴ و سیروف، ثور ۱۳۲۶: ۲۳). امینه عبدالرحمن و جین یو پنگ آن را کتابی پنداشته‌اند که از لابه لای متن آن می‌توان دیدگاه عقیدتی- فلسفی امیرعلی شیر نسبت به مسائل اجتماعی را دریافت (عبدالرحمن و پنگ، ۲۰۰۸م: ۴۳). به باور متین آکاس نیز امیرعلی شیر در نگارش محبوب‌القلوب به صورت مستقیم به مردم نظر داشته و از این روی در آن به بررسی کامل شخصیت انسان‌ها و خصایص طبقات اجتماعی پرداخته است (آکاس، ۲۰۰۲م: ۱۲۷). محمدزاده صدیق هم در مقدمه‌ای که بر محاکمه‌اللغتنین نگاشته، محبوب‌القلوب را یادگار عظیمی در بررسی‌های تاریخ جامعه‌شناسی عصر مؤلف دانسته است (نوایی، ۱۳۸۷: ۳۶).

محبوب‌القلوب که به تعبیر خواندمیر «زبان قلم از تعریف آن نامه نامی عاجز است و قلم زبان از توصیف آن نسخه گرامی قاصر» (خواندمیر، ۱۳۷۸: ۸۳)، با حمد پروردگار و نعت پیامبر اسلام (ص) آغاز شده و سه باب مختلف را شامل می‌شود. نخستین باب در رابطه با احوال، افعال و اخلاق خلائق و مشتمل بر چهل فصل است. امیرعلی شیر هر یک از فصول مختلف این باب را به طبقه اجتماعی خاصی اختصاص داده و ویژگی‌ها و صفات پادشاهان عادل، سلاطین ستمکار و نادان، وزرا، یساولان، شیخ‌الاسلام‌ها، قضات، مدرسان، مفتیان، اطباء، شاعران، نویسندگان، مطربان، هنرمندان، شکارچیان، قوشچیان، اهل خرابات، درویشان و ... را ذکر داشته است. باب دوم محبوب‌القلوب، به افعال و خصال ذمیه، مرتبط است و ده فصل را در بردارد. در این فصول امیرعلی شیر درباره مفاهیم توبه، زهد، توکل، قناعت، صبر، تواضع، ذکر، توجه، رضا و عشق سخن گفته است. واپسین باب کتاب نیز که

سه فصل را شامل می‌شود در ارتباط با، فوائد متفرقه، تنبیهات و نصایح است. محبوب - القلوب با یک خاتمه پایان پذیرفته است.

آنچه از مطالعه دقیق محبوب القلوب، خارج از درستی یا نادرستی تعبیر و تفاسیر امیرعلی شیر برمی‌آید آن است که امیرعلی شیر با دیدی انتقادی جامعه را رصد می‌کرده و تلاش می‌داشته در کنار محاسن هر یک از طبقات اجتماعی، معایب آنان را نیز از نظر دور ندارد. این امر شاید ریشه در نوع زندگی او داشته که خود مدعی است، با دشواری‌ها و سختی‌های بسیار، درد و رنج فراوان و کسب تجارب افزون همراه بوده است:

زندگی برای من از اوان کودکی تا عهد پیری و کهولت بی -
 نهایت سخت و سنگین بوده است. من در اثر ناسازگاری
 روزگار رنج بسیاری را متحمل شده و غربت‌های بسیاری را
 پشت سر نهاده‌ام و من در زمینه‌های فراوانی کار نموده و راه -
 های مختلفی را پیموده‌ام (نوایی، ۱۳۸۹: ۵).

نمونه‌ای از انتقادهای امیرعلی شیر را می‌توان در بخش‌هایی از محبوب القلوب که وی به نکوهش پادشاهان ظالم پرداخته، مشاهده نمود (همان، ۱۶-۱۴). شاید حتی بتوان اذعان داشت که وی تیغ انتقادهای خود را در این بخش متوجه سلطان حسین بایقرا نموده بود. سیروف در این باره به صراحت اعلام داشته که امیرعلی شیر «با توصیف افکار عالیه بشری و انسان‌های لایق علمی و مدنی از اداره خودپسندانانه سلطان حسین بایقرا اظهار تعجب و تحیر» کرده است (سیروف، ۱۳۲۶: ۲۴).

سخنان امیرعلی شیر درباره مأموران اداری و حکومتی روزگار خود مثالی دیگر از نمونه انتقادهای روشنگرانه وی است. او درباره اینان اذعان داشته که «برای گرفتن یک دانه میوه، درخت آن را می‌شکنند، برای به دست آوردن یک سبد انگور، باغ را لگدمال می‌کنند و در جهت به دست آوردن مقداری گندم، تمام خرمن را به باد فنا می‌سپارند» (نوایی، ۱۳۸۹: ۵۲). امیرعلی شیر به هنگام معرفی طبقه قضات، آنان را نیز از

انتقاد مصون نداشته و رشوه خواری را از ویژگی‌های ناپسند بسیاری از آنان پنداشته و از آنان خواسته از انجام این کار نکوهیده بپرهیزند (همان، ۲۶-۲۵). امیرعلی شیر همچنان بر شحنگان، عسس‌ها، شیوخ نابه کار و ریائیه و بسیاری دیگر از گروه‌های اجتماعی قدرتمند به شدت تاخته است. با وجود این، نقدهای او تنها مختص طبقات زبردست و مسلط جامعه نبوده، بلکه به مقتضای کلام آن را معطوف دیگر طبقات جامعه نیز نموده است. گلایه‌هایی که وی از بازرگانان داشته را می‌توان از این دست برشمرد. امیرعلی شیر از ارزان خریدن‌ها و گرانفروشی‌های تجار شکایت نموده، پرداختن زکات از سوی آنان را مذموم دانسته و اذعان داشته که آنان برای رسیدن به هدف از هیچ کاری فروگذار نیستند (همان، ۳۷-۳۶). درحقیقت، مطالعه محبوب القلوب این حقیقت را آشکار می‌دارد که امیرعلی شیر به اوضاع اجتماعی عصر خویش کاملاً آگاه بوده و از ستم‌ها و تعدی‌هایی که به افراد و طبقات گوناگون زبردست اعمال می‌گردید، باخبر بوده و از این روی نیز زبان به شکوه برگشوده است.

و: آثار مذهبی:

در این دسته از آثار امیرعلی شیر کتاب‌های چهل حدیث، نظم الجواهر و سراج- المسلمین را می‌توان جای داد که تبیین و تشریح ویژگی‌ها و مشخصات هر یک از آن‌ها در پی می‌آید.

۱- چهل حدیث (اربعین):

این اثر که به تعبیر آگاه سری لوند از شوری دینی سرچشمه گرفته (لوند، ۱۹۶۵م: ۲۳۷/۱)، ترجمه‌ای از اربعین حدیث یا چهل حدیث منظوم جامی است. امیرعلی شیر با یاری جستن از کتاب جامی، چهل حدیث از احادیث پیامبر اکرم (ص) را در قالب، رباعی، به

نظم کشیده است. امیرعلی شیر، در سبب تألیف این کتاب که ظاهراً در سال ۸۸۶ هـ.ق (۸۶۰-۸۵۹ هـ.خ / ۱۴۸۲-۱۴۸۱ م) سرایش یافته، از جامی به عنوان معلم و مرشد خود یاد کرده و او را قبله راستی و پیر خویش خوانده و اذعان نموده چون دیده فارسی‌زبانان می‌توانند از کتاب ارزشمند جامی فایده بگیرند و ترکان از فواید آن بی‌بهره‌اند، تصمیم گرفته آن را به ترکی برگرداند (نوبی، ۱۹۶۸ م: ۴-۳).

۲- نظم الجواهر:

تاریخ نگارش این کتاب به سال ۸۹۰ هـ.ق (۸۶۴-۸۶۳ هـ.خ / ۱۴۸۵-۱۴۸۴ م) بازمی‌گردد و ترجمه‌ای منظوم از کتاب نثراللاکی منتسب به شیخ ابوعلی طبرسی، عالم شیعه‌مذهب سده ششم هجری است. در نظم الجواهر، دویست و شصت حدیث و کلمات قصار از فرمایش‌های امام علی (ع) به صورت رباعی ترجمه شده است. برخی پژوهشگران بدون آن که نظم الجواهر را دیده باشند، به نادرست بیان داشته‌اند که این اثر به زبان فارسی نگارش یافته است (نیرسینا، اسفند ۱۳۵۱: ۱۲۸ و کاوسی، بهار ۱۳۸۶: ۱۰۲). این اشتباه به گمان در برخی گزارش‌های نادرست تاریخ‌نگاران و تذکره‌نویسان آن عهد ریشه داشته باشد. زیرا برخی از آنان چون سام‌میرزا صفوی اذعان نموده‌اند که زبان نظم الجواهر به فارسی بوده است. البته سام‌میرزا صفوی در کنار نظم الجواهر فارسی از کتابی با عنوان نثراللاکی نیز در فهرست آثار امیرعلی شیر نام برده است (صفوی، بی‌تا: ۳۳۶).

در مقدمه منشور نظم الجواهر که به گفته بهمن اکبری، مترجم نظم الجواهر به فارسی، خود شاهکاری در نثر مسجع است (نوبی، نظم الجواهر، ۱۳۸۷: ۳)، علت سرایش اشعار این کتاب بدان جهت بوده که امیرعلی شیر می‌خواست به محبت سلطان حسین بایقرا را پاسخ گوید. بایسته یادکرد است، سلطان در یکی از رسایل خویش از امیرعلی شیر تعارف و تمajید بسیار کرده بود و از این روی امیرعلی شیر بر چگونگی جبران آن در اندیشه دائم می‌بود. سرانجام هاتمی از غیب به یاری او آمده و او را ندا داد که «اگر آن لؤلؤ لایق نثار

سر شاه و آن گونه گوهر موافق فرق شاهنشاه می‌خواهی از عمان کرامت تمنا و از بحر بیکران ولایت تقاضا کن» (نوایی، نظم‌الجواهر، ۱۳۸۷: ۷). از این روی امیرعلی‌شیر در پی اشارت هاتف می‌رود:

چون اشارت هاتف فرخنده نفس را دانستم، عزم ترجمه نثراللاکی حضرت امیر(ع) را کردم، چرا که هر گوهری که آن غواص دریای ولایت از خامه‌های درفشان نثار کرده و هر دری که از دست گهرریز آن آشنای لجه هدایت پاشیده همه را پر بها و شایسته تاج مهر پرتو آن همایون حضرت یافتم و مجموع آن را سزاوار گوش‌های پندپذیر. دولت روزافزون او شمردم و آن درهای ریخته را به نام عالی آن حضرت به قفه وزن نهادم و لآلی پاشیده را به القاب بزرگ آن مخدوم به نظم کشیدم (همان، ۸-۷).

بایسته یادکرد است، برابر با دعوی مترجم نظم‌الجواهر، به رغم اعلام امیرعلی‌شیر مبنی بر آن که نظم‌الجواهر ترجمه نثراللاکی است، تمامی احادیث آن از نثراللاکی برگرفته نشده و حتی از برخی احادیث در دیگر منابع حدیثی نیز نمی‌توان نشانی جست (همان، ۹). این می‌تواند بدان معنا باشد که یا امیرعلی‌شیر نسخه‌ای از نثراللاکی در دست داشته که امروزه نمونه‌ای از آن موجود نیست و یا آن که برخی از احادیث یاد شده در نظم‌الجواهر به صورت شفاهی، سینه به سینه و نقل به مضمون در میان مردمان آن عهد و زمان جاری و ساری بوده و امیرعلی‌شیر آن‌ها را نیز به نظم درآورده است.

۳- سراج‌المسلمین:

این اثر منظوم و مرتبط با مسائل دینی که در قالب مثنوی سروده شده، چندان مفصل نیست و از نظر حجم درخور اعتنا نمی‌باشد. برابر با آنچه امیرعلی‌شیر در مقدمه

کتاب مذکور داشته، آن را در سال ۹۰۵ هـ.ق (۸۷۹-۸۷۸ هـ.خ / ۱۵۰۰-۱۴۹۹ م) و برای استفاده یکی از بزرگ‌زادگان تدوین نموده است:

به سال ۹۰۵ هجری فرخنده فرزندی به تواضع و ادب برومند و در مجلس حاضر بود و از مسایل دینی صحبت می‌شد. این منظومه برای مطالعه وی مرتب گردید. چون روشن‌کننده مسائل اسلامی است، از این جهت نامش سراج‌المسلمین نهاده شد (نوبی، ۱۹۹۳: ۲).

امیرعلی شیر همچین در ادعایی مشابه آنچه در دیگر آثار خود بیان داشته، اذعان نموده جای خالی چنین کتابی در میان ترکان احساس می‌شده و بدین روی آن را به ترکی نگاشته تا ترک‌زبانان به راحتی بتوانند از آن بهره‌برگیرند (همان، ۲).

سراج‌المسلمین که اساس و بنیان مباحث فقهی آن بر موازین فقه حنفی استوار است (کارگر، ۱۳۸۳: ۵۱ و واحدی جوزجانی، ۱۳۴۶: ۸۹)، به تقریب در بردارنده دو بیست بیت است. مباحث گوناگون این کتاب در بیست و نه بخش مطرح شده و از جمله منظومه‌های آن می‌توان به اشعاری در بیان احکام شرعی و قواعد عقاید، شرح ارکان اسلام، واجبات طهارت، فرایض نماز، مستحبات وضو، واجبات تیمم و ... اشاره داشت.

ز- آثار عرفانی:

امیرعلی شیر در حوزه عرفان و تصوف نیز آثاری چند پدید آورده است. در این دسته از آثار وی کتاب‌های مناجات، لسان‌الطیر و نسائم‌المحبه من شمائم‌الفتوه را می‌توان جای داد که تبیین و تشریح ویژگی‌ها و مشخصات هر یک از آنها در پی می‌آید.

۱- مناجات:

رساله بسیار کوچکی است که تنها در چند صفحه خلاصه شده است. برخی پژوهندگان بر آن باورند این اثر که نثرش بسیار صمیمانه و خالصانه است (گوزل، ۲۰۰۳م: ۱۱۴)، رساله مستقلی نبوده، بلکه در اصل مقدمه‌ای بوده که امیرعلی شیر بر کلیات آثار ترکی خود نگاشته است (واحدی جوزجانی، ۱۳۴۶: ۳۹). زمان دقیق نگارش مناجات مشخص نیست، اما با توجه به مطالب مطروحه آن به نظر می‌آید تألیف آن در هنگامی رخ داده که امیرعلی شیر یارای آن یافته بود به برآیندی از تجربه‌های گوناگون دست یابد، در نتیجه با اعتراف قلبی به تقصیرات افزون خود در گذر عمر با پشیمانی کامل روی توبه به درگاه الهی نموده است.

مناجات با یاد خدا و ذکر پاره‌ای از فضایل الهی آغاز شده است و همچنین در آن سپاس و ستایش خداوند نیز از نظر دور نگه داشته نشده است. امیرعلی شیر در مناجات به نعت پیامبر اکرم (ص) نیز پرداخته است. صفحات پایانی کتاب نیز به راز و نیاز با پروردگار اختصاص یافته و البته موجب شده تا این اثر مناجات نامیده شود. سطور زیر گزیده‌ای از راز و نیازهای امیرعلی شیر است:

الهی، تو اکرم‌الاکرمینی و من گناهکارم. الهی، تو ارحم -
 الراحمینی و من تیره‌روزگارم... الهی، رنج افزون اگرچه
 سراسر مرا الم باشد، گرا مرا تو غمخوار شوی، از آن مرا غم
 نباشد... الهی، در خواب غفلتم بیدارم کن و مست جهالتم،
 هوشیارم کن. الهی، این بیداری را به آگاهی نایل باش و این
 هوشیاری را به بی‌اشتباهی واصل باش... الهی، دلم را از هر
 نمایش و آرایش مبرا دار و از نپوشیدن لباس پیکار با شیطان
 معرا دار. الهی توفیق طاعت ده، از ریاکاری و ارهان، سعادت
 عبادت ده، از خطاکاری و ارهان... الهی علیل بی‌علاج دردم

مکن و ذلیل بی مروت نامردم مکن. الهی، مرا از مذلت بی -
اصلاح و ارهان و از تهمت بی دیانتان وارهان. الهی، مرا پابند
صحبت جاهل مگردان و حاجتمند حشمت اراذل مگردان.
الهی، مرا از ملامت ناسپاسان مهجور دار و در خصوصیت
حق شناسان محشور دار... الهی، رخصت ده زبانم نعمت بی -
قیاست را شاکر باشد و فرصت ده قلبم حمد و سپاست را
ذاکر باشد.^۱

مناجات به نثر مسجع نگاشته شده و به رغم آن که به ترکی نگارش یافته، یادآور
مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری است، برای هر آن کس که اندک آشنایی با ادب
فارسی داشته باشد.

۲ - لسان الطیر:

این اثر منظوم در قالب مثنوی سروده شده، مشتمل بر سه هزار و پانصد بیت می‌باشد و
به جرأت می‌توان گفت برترین و بزرگترین اثر عارفانه امیرعلی شیر است. او این کتاب را به
صورت ترجمه و نظیره‌ای بر کتاب مشهور منطق الطیر، اثر عارف و شاعر پرآوازه قرن هفتم
هجری، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری نگاشته است.

امیرعلی شیر در این کتاب از علاقه ویژه خویش به منطق الطیر عطار سخن گفته و
آورده که در روزگار کودکی به طوری که رسم است، شاگردان پس از چند ماه قرآن
آموختن، به جهت آن که با سواد گردند کتاب‌های ادبی چون گلستان و بوستان را می -

^۱ . گفتنی است ترجمه فارسی مناجات توسط امیر نعمتی لیمائی و مهدی قاسم‌نیا انجام پذیرفته است و به زودی
انتشار خواهد یافت. برای دسترسی به متن اصلی و ترکی مناجات بنگرید به: (نوایی، بی تا: ۱۶/ بخش مناجات).

http://navoi.natlib.uz/uz/muhokamat_ul_lugatayn_mezon_ul_avzon_tarixi_anbiyo_va_hukamo_tarixi_muluki_ajam_arbain_siroj_ul_muslimin_munojot_risolai_tiyrandoxtan_un_oltinchi_tom/munojot/

خواندند، اما طبع وی منطق الطیر را پسندیده بود و از این رو آن را همواره و هر زمان می-خوانده است. (نوایی، بی تا: SLXXXIX/۱۲) ^۱ امیرعلی شیر در این کتاب اظهار داشته، بارها تصمیم بر آن گرفته بود تا منطق الطیر را به ترکی ترجمه کند، اما در خود توان و بضاعت این کار دشوار را نمی دید و آنگاه که شروع به پرداختن لسان الطیر نمود نیز در مراحل نخست چندان موفق نبود و سرگشته و وامانده بود، تا سرانجام روح عطار به یاری وی شتافت و زان پس توانست آن را سریعاً به فرجام رساند. برابر با آنچه در خاتمه لسان الطیر ذکر گشته است او توانسته بود سرایش آن را در سال ۹۰۴هـ.ق (۸۷۸-۸۷۷هـ.ق / ۱۴۹۹-۱۴۹۸م) و در مدت یکی دو ماه به پایان رساند (همان، CXCI).

امیرعلی شیر در لسان الطیر برخلاف دیگر آثار ترکی خویش، از تخلص نوایی سود نجسته، بلکه از تخلصی که در اشعار فارسی خود به کار می برده یعنی، فانی، بهره بر گرفته است. او خود در یکی از مثنوی های لسان الطیر، توضیحاتی چند در این باره بیان داشته و گفته است آنگاه که لسان الطیر را آغاز نموده و با پرندگان مختلف پریده، چون میل مبدأ و معاد داشته و همچنین، شیخ عطار وادی واپسین یا هفتمین وادی سیر مرغان کتاب خود را وادی فنا خوانده، به کار بردن تخلص فانی را مناسب تر و برتر پنداشته است (همان، SXSI). پژوهشگر ترک، برین اویار آکان، بر آن باور است امیرعلی شیر از آن جهت در لسان الطیر تخلص فانی را برگزید تا بتواند بازگشت به نقطه آغاز و ناپیدا بودن را چونان یک نتیجه بنمایاند (Akhan, 2005: 174).

امیرعلی شیر لسان الطیر را در شصت و سه حکایت به سرانجام رسانیده، مع الوصف گفتنی است او پیش از آغاز اصل کتاب، درباره توحید، مناجات قاضی الحاجات، نعت سید المرسلین سرخیل انبیاء، معراج، مدح خلفای راشدین و حق عطار، نیز منظومه هایی ساخته و پرداخته است. لسان الطیر، چنان که خود امیرعلی شیر نیز بر آن تأکید دارد، ترجمه ای منظوم از منطق الطیر است و در آن ویژگی های کلی اثر عطار از جمله وزن و

^۱. برای دسترسی آسانتر بنگرید به:

موضوع شعر، شاخصه‌های فکری و روحی متن و همچنین برآیند نهایی سخن به طور کامل حفظ شده و البته افکار عارفانه و عمیق عطار نیز به خوبی و به نیک‌ترین وجه در آن بازتاب یافته است. با وجود این، مقایسه دو مثنوی منطق‌الطیر و لسان‌الطیر پژوهشگر را بدین نکته رهنمون می‌سازد که این دو کتاب از تفاوت‌هایی چند نیز با یکدیگر برخوردار بوده و از این جهت بسیاری از نویسندگان به درستی بر این مهم تأکید داشته‌اند که اثر امیرعلی شیر نه ترجمه و تقلیدی صرف، بلکه ترجمه‌ای آزاد از اثر سترگ عطار است (خدایار، تابستان ۱۳۹۰، ۵۶، نعمتی لیمایی، ۱۳۹۳: ۱۹۸).

امیرعلی شیر با سرایش لسان‌الطیر، توانست اسباب آشنایی اقوام ترک‌زبان را با اندیشه‌های عرفانی عطار فراهم آورد و از این روی اهمیت اثر او را نمی‌بایست تنها در تاریخ ادبیات ترک دید، بلکه در تاریخ فرهنگ ایران نیز می‌باید جایگاهی پرفراز و رفعت برایش در نظر گرفت (نعمتی لیمایی، ۱۳۹۳: ۱۹۹).

۳- نسائم‌المحبه من شمائم الفتوه:

این اثر منشور امیرعلی شیر که به سال ۹۰۱ هـ.ق (۸۷۵-۸۷۴ هـ.خ/ ۱۴۹۶-۱۴۹۵ م) نگارش یافته، اختصاص به «ذکر احوال مشایخ و صوفیه و بیان طریقه سیر و سلوک» دارد (خواندمیر، ۱۳۷۸: ۹۱). نسائم‌المحبه نخستین تذکره صوفیانه تاریخ نیست و پیش از امیرعلی شیر، خواجه عبدالله انصاری در طبقات مشایخ صوفیه، فریدالدین عطار نیشابوری در تذکره‌الاولیاء، شیخ عبدالرحمن سلمی در طبقات الصوفیه و نورالدین عبدالرحمن جامی در نفحات الانس من حضرات‌القدس از تاریخ تصوف و صوفیان پرآوازه سخن گفته بودند. اما عمده تفاوت نسائم‌المحبه که اولین تذکره عارفانه به زبان ترکی به شمار می‌آید، با دیگر آثار مشابه بدان جهت است که در آن برخلاف تذکره‌های پیشین که به تقریب تنها مختص معرفی و یادکرد نام عرفان‌پیشگان فارس‌زبان و گهگاه عرب‌زبان بوده، به متصوفه ترک‌زبان نیز عطف توجهی خاص شده است.

نسائم‌المحبه در اصل ترجمه و تکمله‌ای بر نفحات‌الانس جامی است. با وجود این، به هیچ وجه ترجمه مستقیم و واژه به واژه اثر جامی نیست، بلکه ترجمه‌ای کاملاً آزاد و همراه با افزوده‌هایی چند است. این مهم را شواهدی از متن نسائم‌المحبه نیز بازگو می‌دارند. به عنوان نمونه، امیرعلی شیر بخشی از اطلاعات موجود در کتاب خویش را از تذکره‌الاولیاء عطار برگرفته است، زیرا وی در کتاب خویش به فراخور سخن چندین بار از عطار و اثر او یاد نموده و حتی خوانندگان را در پاره‌ای موارد برای دریافت اطلاعات بیشتر به تذکره‌الاولیاء ارجاع داده است. (نوایی، ۱۹۷۹م: ۱۸، نعمتی لیمایی، ۱۳۹۳: ۲۰۰)

این اثر امیرعلی شیر که به باور زکی ولیدی طوغان به سبب سادگی زبان آن و همچنین هویدا داشتن نسبی جایگاه تصوف در میان ترکان جایگاه بلندی دارد (طوغان، پاییز ۱۳۷۷: ۴۷)، با یک مقدمه مشتمل بر تحمیدیه و مختصری از تاریخچه تصوف آغاز شده و در پی مقدمه شرح احوال هفتصد و هفتاد تن از بزرگان متصوفه که از دیرباز تا به روزگار مؤلف می‌زیسته‌اند، آمده است. نسائم‌المحبه هیچ گونه خاتمه خاصی را دارا نیست و امیرعلی شیر آن را تنها با مناجات‌نامه‌ای کوتاه و چندسطری که در پی یادکرد نام و ارائه شرح مختصری از زندگی هفتصد و هفتادمین صوفی، بی‌بی چه منجمه، نگاشته، پایان بخشیده است.^۱

ح: آثار اسنادی:

از امیرعلی شیر نوایی به دلایلی چون سال‌ها حضور موثر در آوردگاه سیاست، دارا بودن رتبه بالای علمی، ایفای نقشی برجسته و چشمگیر در عرصه سازندگی و در یک کلام جلوه‌گری افزون در تمامی میادین مهم اقتصادی، اجتماعی، ادبی، سیاسی روزگار، شمار فراوانی، مدارک اسنادی، به جای مانده است. او خود پاره‌ای از این اسناد را در دو

^۱. برای دسترسی آسانتر به این کتاب بنگرید به: (نوایی، بی‌تا: ج ۱۷).

رساله مجزا به نام‌های وقفیه و منشآت گرد آورده است که بلاشک هر دوی آن‌ها برای شناخت بهتر و افزونتر زوایای ناشناخته یا کمتر شناخته شده زندگی وی بسیار به کار می‌آید.

۱- وقفیه:

در این رساله منشور که قطعات منظومی نیز همراه دارد، شرح موقوفاتی آمده است که امیرعلی شیر وقف مجتمع اخلاصیه هرات نموده بود. برابر با آنچه در وقفیه ذکر گشته، تاریخ تدوین آن سال ۸۸۶ هـ.ق (۸۵۹-۸۶۰ هـ.خ/۱۴۸۱-۱۴۸۲م) بوده است (نوبی، بی‌تا: ۱۴/بخش وقفیه):

یوز شکر که بقعه لار مکمل بولدی

وقفی بو حدود کیم مفصل بولدی

سیکیز یوز ایدی و سیکسان آلتی تاریخ

وقفیه سی اول کون که مسجل بولدی

ترجمه: صد شکر که بقعه‌ها مکمل شد و شرح وقف آنها مفصل بیان گشت. آن روز که وقفیه مسجل شد تاریخ ۸۸۶ هـ.ق بود.

وقفیه را می‌توان نشانگر اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حتی فرهنگی آن عهد پنداشت. امیرعلی شیرنوبی در مقدمه به نسبت کوتاه وقفیه ابتدا به حمد و ثنای الهی پرداخته و سپس به مدح پادشاه و ذکر مقام و رتبه‌ای که سلطان به ملازمان خود داده بود،

^۱. برای دسترسی آسانتر نگاه کنید به:

http://navoi.natlib.uz/uz/mahbub_ul_qulub_munshaot_vaqfiya_un_turtinchi_tom/vaqfiya/

دست یازیده و در آن درهم شکستن شیشه ستم و مرهم نهادن بر زخم ستمدیدگان را سببی بر پذیرفتن خدمت سلطان حسین بایقرا از سوی خویش عنوان نموده است:

در خدمت آن حضرت به تمشیت امور جمهور می‌پرداختم و به راهنمایی خرد به کارهایی ابتدا می‌کردم که سود دنیا و آخرت در آن منظور بود تا سبب آسایش مردم و باعث رضای خالق گردد و به عنایت خداوندی در تمامت آنها کامیاب شدم. از آنجایی که دست بیداد هیچگاه از تعدی کوتاه نمی‌گردد و صرصر ظلم از کشتن چراغ مظلوم و آتش کین از سوختن خرمن بیچارگان باز نمی‌ایستد، تا آنجا که ممکن بود به شکایت دادخواهان رسیدگی می‌کردم و دست متعدیان از سر آنها کوتاه می‌کردم و سلطان را از چگونگی امر آگاه می‌ساختم (نوایی، ۱۳۶۳: ک-کا).

مقدمه وقفیه با دو آرزو و درخواست صاحب وقفیه که خدمت سلطان حسین بایقرا معروض داشته، به فرجام رسیده است. نخست، رخصت برای زیارت خانه خدا و دوم، اجازه گوشه‌نشینی و کناره‌گیری از پست‌ها و مقام‌های سیاسی (همان، کاب و نوایی، نسخه دست‌نوشته شماره ۱۳۵۴/۲ (حاشیه ۱-۲: ۶)).

امیرعلی شیر پس از مقدمه به اصل مطلب پرداخته و در آن ابتدا از محدودات، سپس از مواجب، آن‌گاه از رواتب و در پایان از شرایط سخن گفته است. وی در محدودات به آنچه در هرات و توابع آن موقوفه شده، اشاره نموده است. در بخش مواجب، حقوق موظفان را بیان داشته و مقرری دریافتی هر کدام از کارکنان چون شیخ، واعظ، متولی، طباح و ... را به تفکیک به قلم کشیده است. در بخش رواتب از جیره افراد در ماه رمضان و اعیاد مذهبی و مناسبت‌های ویژه سخن گفته و در واپسین بخش یعنی بخش شرایط نیز مقررات اداری و مالی را مشروح داشته است. وقفیه با چهار رباعی پایان یافته است که در واپسین آن‌ها امیرعلی شیر آرزو نموده هر کسی دستورات وقفیه را اطاعت کند و برابر آن

رفتار نماید، خدا یاورش باشد و هر کسی از قوانین آن سرپیچی نماید و آن را به هیچ انگارد، به لعنت حق گرفتار آید(نوایی، بی تا: ۱۴/ بخش وقفیه).

ارزش ادبی وقفیه نیز گویا شایان توجه و ستودنی است. برابر با دیدگاه برخی پژوهشگران، علیرغم آن که هدف امیرعلی شیر از نگارش رساله وقفیه به هیچ وجه مطالعه جداگانه و مستقل علمی نبوده، اما آن را به سبب نثر فوق العاده شیوا و زیبایش می توان یک اثر ارزشمند ادبی پنداشت و در عین حال می توان جایگاهی خاص و ویژه در تاریخ ادب ترکی برایش تصور کرد(Subtelny, Jan-Mar 1991: 41 و Subtelny, 2007: 167-171).

۲- منشئات:

این اثر که گویا به سال ۸۹۷ هـ.ق (۸۷۱-۸۷۰ هـ.خ/ ۱۴۹۲-۱۴۹۱م) تدوین شده، مشتمل بر مکتوباتی است که امیر علی شیر به شخصیت های مختلف روزگار خویش نگاشته بود. برخی پژوهندگان چون حسین محمد زاده صدیق، اذعان داشته اند که این رساله، نامه- های ترکی و فارسی امیرعلی شیر را در بر می گیرد(نوایی، ۱۳۸۷: ۴۱). اما تا بدانجا که نگارنده آن را مورد ملاحظه قرار داده، هیچگونه نامه ای که به فارسی نوشته شده باشد، در آن موجود نیست. این مهم از گزارش خواندمیر مبنی بر آن که: «از منشئات ترکی خویش که به هر کسی نوشته اند ترسلی جمع نموده اند که اگر تیر دبیر بر اوراق سپهر مدتی کشید اوصاف یکی از مکتوبات مکنونات آن را تحریر نماید به پایان نرسد»(خواندمیر، ۱۳۷۸: ۸۳)، هم به روشنی بر می آید. شماری از پژوهشگران نیز چون واحدی جوزجانی، بر آن باورند که امیرعلی شیر این اثر را به پیروی و تقلید از جامی که منشئات خویش را مدون ساخته بود، گردآوری کرده است(واحدی جوزجانی، ۱۳۴۶: ۹۵-۹۴).

این اثر امیرعلی شیر به رغم آنکه به نثر است اشعاری را نیز در بر دارد که برخی از آن-ها به فارسی است. مقدمه‌ای که امیرعلی شیر بر منشئات نگاشته، چونان دیگر آثار او با حمد پروردگار یکتا آغاز می‌شود (نوایی، بی تا: ۱۴/ بخش منشئات، قسمت مقدمه):

اول حاکم کیم عامدورور احسانی

شاهلار بوشیغه نافذ ایننگ فرمانی

فرمانیغه انشاء سور قرآنی

انشالیغه ایجاز کلیب ارزانی

ترجمه: بزرگ حاکمی که احسانش عام است، فرمانش بر تمام شاهان نافذ است، سوره‌های قرآن انشاء فرمانش است، ایجاز بر انشاء ارزانی داشته است.

در پی این مقدمه کوتاه، امیرعلی شیر، چهار مقاله در رابطه با تصویر بهار، تابستان، پاییز و زمستان نوشته و هر یک از آن‌ها را به ابیاتی چند مزین ساخته است. پس از این چهار مقاله، نامه‌ها و مکتوبات وی آمده است که دربرگیرنده تمامی انواع مراسلات یعنی، اخوانیات، دیوانیات و سلطانیات هستند. گفتنی است، بسیاری از نامه‌ها و مکتوبات موجود در منشئات ترکی امیرعلی شیر نوایی، ارزش ادبی فراوانی را واجدند و امیرعلی شیر در آن‌ها توانمندی خامه خویش را به نیکوترین وجه جلوه‌گر ساخته است. نامه زیر که گویا مخاطبش سلطان حسین بایقرا بوده و در آن امیرعلی شیر به گونه‌ای غیرمستقیم اظهار داشته که از حوادث روزگار ناخوش است، نمونه‌ای از مراسلاتی است که با نثری فاخر و شیوا نگارش یافته‌اند:

قولوق عرضه داشت اولکیم، جان اساسیغه بقا یوقتور و عمر

بناسیغه وفا یوقتور. زمانه گلشنی دا قیسی غنچه نشاط بلا

کولدکیم، حادثه تندبادیدین توکلمدی و دهر گلستان دهر

قیسی گل انبساط بلا آچلدکیم، واقعه سرسردین ساچلمدی.

عمر چمنینگ گل خارسیز آچلمیدور و حیات انجمنینگ
 مل خمارسیز تا پلمیدور. بقا سرچشما سیدین سیرا بلغ قید
 ممکن، چون کل من علیه فان، ساغر ایلن بیرماس و
 تریکلک شربتدین شاد کام لیغ نی متصور، چون، کل نفسه
 ذائقه الموت، قدحیدین گذر ایرماس. هر شمعی تیروزکی، بیر
 شبستان منور قیلدی، بیر آفت ییلدی انی مکدر قیلدی و هر
 سروناز کیم سرفرازیغ هوس توتی، بیر هلاکت سموم آنی
 تویدن قوروتی. اما گل توکولسه، امید اولکیم گلستان
 سیراب پاینده و بردوام بولغای و اگر شمع اوچسه معمول
 اولدور کیم، خورشید عالم تاب تابنده و مستدام بولغای، آمین،
 یا رب العالمین (همان، بخش منشآت، شماره ۹۷).^۱

ترجمه: با احترام عرض شود که بقایی در اساس جان و وفایی در بنای
 عمر نمی‌بینم. در گلشن زمانه هر غنچه‌ای که به نشاط خندید، از تندباد حادثه در هم
 ریخت و در گلستان دهر هر گلی که به انبساط شکفت، از گردباد واقعه بر هم ریخت. گل
 چمن عمر بی خار نشکفت و مل انجمن حیای بی خمار پیدا نشود. شاداب شدن از سرچشمه
 بقا کجا، چون با ساغر، کل من علیه فان، نبخشد و از شربت زندگانی شاد کامی کجا، چون
 از قدح، کل نفس ذائقه الموت، گذری نرسد. هر شمع ترازوی که شبستانی را منور کرد، باد
 آفتی او را مکدر کرد و هر سرونازی که هوای سرفرازی کرد، سموم هلاکت او را از بیخ
 برکند. اما اگر گل بریزد، امید آن است که گلستان سیراب پاینده و پایدار بماند و اگر شمع
 خاموش شود، معمول آن است خورشید عالم تاب پاینده و ماندگار بماند. آمین یا رب
 العالمین.

^۱. برای دسترسی آسانتر بنگرید به:

http://navoi.natlib.uz/uz/mahbub_ul_qulub_munshaot_vaqqiya_un_turtinchi_tom/munshaot/

نیازمند یادکرد است، با توجه به آن که نامه‌های موجود در منشئات امیرعلی شیر فاقد عنوان است، طرف خطاب چندان آشکار نیست و از این روی فهم دقیق هر یک از آن‌ها نیاز به تشخیصی جامع از سوی کسانی دارد که هم به تاریخ آگاه و هم به زبان ترکی جغتایی دانا باشند.

خ: آثار منتسب و گمشده:

در آثار تذکره‌نگاران و مورخان روزگاران پیشین و در رسائل و تحقیقات برخی از پژوهشگران معاصر از کتاب‌ها و رسایلی یاد شده که به زعم نویسندگانشان، امیرعلی شیر نوایی مؤلف آن‌ها بوده است. در حقیقت، شمار آثاری که نگارش آن‌ها به امیرعلی شیر منتسب گشته، افزون است. گفتنی است از برخی از این کتاب‌ها نشانی نمی‌توان جست و به دیگر سخن در زمره رسایل گمشده در درازنای تاریخ به حساب می‌آیند. نگارنده تلاش خواهد داشت به بررسی همه‌جانبه یکایک اینگونه آثار بپردازد و صحت و سقم دعاوی درباره هر کدام آن‌ها را پدیدار سازد.

۱- زبده‌التواریخ:

از این کتاب امروزه اثری در دست نیست. در متون کلاسیک تاریخی و ادبی نیز هیچ اشاره‌ای بدین کتاب نشده است. به عنوان نمونه، خواندمیر که دست پرورده امیرعلی شیر می‌بود، در هیچ‌یک از آثار خویش و حتی در کتاب مکارم‌الاخلاق، که دربرگیرنده شرح احوال و زندگی امیرعلی شیر است، با وجود آنکه بیشتر آثار او را برشمرده، از زبده‌التواریخ نامی نبرده است. دولت‌شاه سمرقندی، یکی دیگر از نویسندگانی که از خوان نعمت امیرعلی شیر بهره‌ور می‌شد هم در تذکره‌الشعراي خود کمترین اشاره‌ای به زبده‌التواریخ نداشته است. با تمام این اوصاف، پژوهشگران کنونی به درستی در این نکته متفق‌القولند که از

جمله آثار امیرعلی شیر کتابی به نام زبده التواریخ، بوده است (طوغان، پاییز ۱۳۷۷: ۵۲ و آبیگ، بی تا، ۱). این همگرایی محققان معاصر ریشه در آن دارد که امیرعلی شیر دست کم در دو کتاب مختلف خویش یعنی محاکمه اللغتين و غرائب الصغر، از این اثر خویش یاد نموده است (نوایی، ۱۳۸۷: ۸۲ و نوایی، بی تا: ۳/ دیباچه).

برخی تاریخ پژوهان بر آن باورند که با توجه به عدم ذکر نام زبده التواریخ در تذکره‌ها و متون کلاسیک تاریخی و همچنین با عنایت به آنکه در آثار امیرعلیشیر نامی از دو کتاب تاریخ ملوک عجم و تاریخ انبیاء و حکما نیامده، زبده التواریخ را نمی‌باید اثر مستقلی پنداشت و احتمالاً باید نام آن را عنوانی برشمرد که امیرعلی شیر به مجموع دو کتاب تاریخی یاد شده، اطلاق کرده بود (واحدی جوزجانی، ۱۳۴۶: ۹۶). دعوی این گروه از محققان در وهله نخست خوشایند جلوه‌گر می‌شود، اما با کمی تفکر و تأمل می‌توان دریافت که بن‌مایه‌های آن کاملاً ناراست و اشتباه است. زیرا امیرعلی شیر خود به صراحت اذعان داشته که موضوع مورد بحث در زبده التواریخ، تاریخ سلاطین و پادشاهان است و از این روی نمی‌توانسته تاریخ انبیاء و حکما را هم در بر داشته باشد:

چون از ترتیب خمسه فراغتی حاصل شد، گیتی‌نورد تخیلم در صحرای
تاریخ سلاطین ترک تازی آغازید و از عمق ظلمت حوادث، زبده التواریخ را
بیرون کشیدم و نام سلاطین رفته را با این آب حیات زندگی جاوید
بخشیدم (نوایی، ۱۳۸۷: ۸۲).

دسته‌ای از کاوشگران تاریخ نیز مدعی گشته‌اند، زبده التواریخ از سوی امیرعلی شیر در باب تاریخ سلاطین ترک (مغولان و تیموریان) نگارش یافته است (طوغان، پاییز ۱۳۷۷: ۵۲ و آبیگ، بی تا: ۲ و دلبری پور، ۱۳۹۰: ۴۹/۱). پژوهشگر ترک، حسین ازکان نیز بر آن ایده است که زبده التواریخ، روایتگر تاریخ ترکان سند بوده است (ازکان، بی تا: ۲)، اما او نیز

^۱ . گفتنی است عنوان مقاله آیسهان دنیز آبیگ، زبده التواریخ امیرعلی شیر نوایی، است و در پایگاه الکترونیکی دانشگاه چاکوروا ترکیه منتشر شده است. بنگرید به:

چونان پژوهشگران پیش گفته هیچ گونه سند و مدرکی در اثبات حقانیت مدعی خویش رو نداشته است. نگارنده بر آن عقیده است می توان بر درستی این مهم که زبده التواریخ مرتبط با تاریخ ترکان بوده، به صورت نسبی مهر تأیید نهاد، زیرا از امیرعلی شیر با آن همه علاقه و اشتیاق به ترکان و زبان آنان بعید بوده که تاریخ ملوک عجم بنگارد، اما کمترین توجهی به تاریخ پادشاهان و سلاطین ترک نشان ندهد. با این وصف، آنچه سبب تردید در درستی این دعوی می شود، آن است که امیرعلی شیر واجد آگاهی چندانی درباره تاریخ ترکان نبوده است. در تأیید این نکته همان بس که امیرعلی شیر برابر با آنچه در محاکمه - اللغتین بیان داشته، گمان می نموده طغرل سلجوقی ترک تبار از سلاطین عجم بوده و سرآغاز حکومت ترکان در ایران نیز با قدرت یابی هلاکوخان مغول آغاز گشته است (نویسی، ۹۱: ۱۳۸۷).

چندان مشخص نیست که زبده التواریخ را امیرعلی شیر به ترکی نگاشته بوده است یا فارسی. اما گمان بر آن می توان داشت که زبان آن ترکی بوده باشد، زیرا از سویی بیشتر آثار امیرعلی شیر به ترکی نگارش یافته اند و از دیگر سوی امیرعلی شیر در کتاب های خویش هنگامی از زبده التواریخ یاد کرده که دیگر آثار ترکی خویش چون خمسه، نظم - الجواهر، نسایم المحبه، لسان الطیر و مجالس النفاثس را معرفی کرده است (نعمتی لیمایی، ۱۳۹۳: ۲۰۹).

۲- منشآت فارسی:

از دیگر آثاری است که امروزه برخی پژوهندگان باور دارند که امیرعلی شیر مدون داشته است (رادفر، زمستان ۱۳۷۷: ۵۵ و نیرسینا، اسفند ۱۳۵۱: ۱۲۸)، بدون آنکه هیچ نسخه ای از آن دیده باشند. اما حقیقت آن است، که امیرعلی شیر تنها منشآت ترکی داشته و منشآت که حاوی نامه ها و مراسلات فارسی وی بوده باشد، را هیچگاه تدوین نموده است. این نکته از آنجا هویدا است که نه امیرعلی شیر کمترین اشاره ای به منشآت فارسی خود

داشته و نه در هیچ یک از منابع کلاسیک نامی از آن به میان آمده است. در تأیید افزونتر این مهم همان بس که خواندمیر، در مکارم الاخلاق، با وجود تماجد و تعاریف بسیارش از انشای فارسی امیرعلی شیر، ذکری از کتابی مدون بدین نام نداشته و تنها به ذکر موردی برخی از نامه‌های او پرداخته است. این در حالی است که خواندمیر صراحتاً از منشآت ترکی امیرعلی شیر نام برده است (خواندمیر، ۱۳۷۸: ۸۴-۸۳). در مجلدات بیست‌گانه مجموعه آثار امیرعلی شیر که در ازبکستان منتشر شده نیز هیچ اثری از منشآت فارسی وی نیست و این می‌تواند به خوبی نشانگر آن باشد که او هیچ تدوینی در نامه و مکاتبات فارسی خویش انجام نداده است. با وجود این شایسته یادآوری است، شمار نامه‌های فارسی پراکنده امیرعلی شیر بسی افزون است. به تعبیر واحدی جوزجانی «مکاتیب فارسی امیر از اینجا و آنجا» (واحدی جوزجانی، ۱۳۴۶: ۹۹) و از جمله در کتابخانه‌های مختلف دنیا به دست می‌آید.^۱

۴- قصه شیخ صنعان:

این داستان از جمله قصه‌های مشهور ادب فارسی است که عارف پرآوازه سده هفتم هجری، عطار نیشابوری به بهترین وجهی آن را در منطق الطیر منظوم نموده است. برخی از تذکره‌نگاران آن روزگاران چون امیری هروی و سام میرزا صفوی از قصه شیخ صنعان نام برده و آن را از جمله آثار امیرعلی شیر پنداشته‌اند (امیری هروی، ۱۹۶۸م: ۹۳ و صفوی، بی- تا: ۳۳۶)، البته اینان بیان نداشته‌اند که امیرعلی شیر آن را به چه زبانی نگاشته است. دسته‌ای از تاریخ‌پژوهان روزگار کنونی نیز به پیروی از این تذکره‌نویسان، اظهار داشته‌اند که امیرعلی شیرنوبی را اثری بدین نام بوده است ((رادفر، زمستان ۱۳۷۷: ۵۵ و مجتبوی، ۱۳۸۹:

^۱. شایسته و بایسته است یاد شود شماری از نامه‌های فارسی امیرعلیشیرنوبی در سال ۱۳۹۴ توسط منیره

محمددادی در یک کتاب با عنوان منشآت فارسی امیرعلیشیرنوبی گردآوری، تدوین و توسط انتشارات تکدرخت منتشر شده است.

۲۴۰ و سلجوقی، ۱۳۴۳: ۶۱ و بلین، ۱۸۶۱م: ۷۱). امروزه از این کتاب هیچ نشانی نمی‌توان جست، اما علت این فقدان به احتمال زیاد آن است که این کتاب هیچ‌گاه از سوی امیرعلی شیر نگاشته نشده است. چرا که نه امیرعلی شیر و نه هیچ‌یک از دست‌پروردگان او در آثار خویش از این کتاب یادی نکرده‌اند. از دیگر سوی فخری هروی و سام‌میرزا صفوی هیچ‌کدام نامی از لسان‌الطیر نبرده‌اند. شاید منظور آنان از قصه شیخ صنعان همان لسان‌الطیر بوده باشد، زیرا امیرعلی شیر در لسان‌الطیر حکایت شیخ صنعان را نیز منظوم داشته است (Nava'i, 2006: 50-72).

۴- پندنامه:

برابر با گفته برخی محققان رساله کوچک و کم‌حجمی است که در میان بعضی نسخ خطی دیوان ترکی امیرعلی شیر قرار دارد (واحدی جوزجانی، ۱۳۴۶: ۹۰ و برتلس، ۱۹۶۵م: ۲۶۹). گفتنی است، نه امیرعلی شیر و نه هیچ‌کدام از نویسندگان آن روزگاران بدین کتاب اشاره نداشته‌اند. در مجموعه آثار امیرعلی شیر منتشر شده در ازبکستان نیز اثری از این رساله نمی‌توان دید. بنابراین احتمال این که چنین کتابی به راستی از سوی امیرعلی شیر نگارش یافته باشد، اندک است. شاید هم منظور پژوهندگانی که مدعی این مهم شده‌اند در ارتباط با دو نامه‌ای باشد که امیرعلی شیر به زبان فارسی نگاشته است. این دو نامه هر دو جنبه پندنامه دارند و به رغم آن که از حیث برخی لغات و پاره‌ای مطالب اختلاف‌های فاحشی با یکدیگر دارند، موضوع هر دوی آنها یکی است. نخستین آن نامه‌ای است که در نصیحت خواجه افضل‌الدین محمد و خواجه شهاب‌الدین عبدالله، نگاشته شده و متن کامل آن در مکارم‌الاخلاق آمده است (خواندمیر، ۱۳۷۸: ۸۵-۸۴) و آن دیگر، مکتوبی است که امیرعلی شیر از روی نصیحت به برادر «اعز ارجمند افصلا محمد و فرزند اعز ارشدش اباعبدالله» نوشته است و متن کامل آن در مجله ارمغان به نقل از یک جنگ کهن ذکر شده است (سواد کتابتی ...، بی‌تا: ۷۵۶-۷۵۵).

۵- عقاید الفهمیه:

امینه عبدالرحمن و جین یو پنگ در مقاله‌ای که با عنوان مروری بر نسخه‌های خطی جغتایی سین کیانگ منتشر ساخته‌اند، آورده‌اند که در میان این آثار رساله‌ای منظوم با عنوان عقاید الفهمیه وجود دارد که در آن از امیرعلی شیر به عنوان نویسنده کتاب یاد شده است. برابر گزارش این دو، موضوع اصلی کتاب درباره مسائل اسلامی است (عبدالرحمن و پنگ، ۲۰۰۰م: ۵۲). نویسندگان مقاله فوق در درستی یا نادرستی انتساب این کتاب به امیرعلی شیر سخنی بیان نداشته‌اند و از این روی نگارنده نیز چون اصل نسخه را ندیده، بالتبع از اظهار هرگونه نظری در این باره ناتوان است. هرچند با توجه آنکه به نام این کتاب نه در آثار پرشمار امیرعلی شیر و نه در منابع کلاسیک آن روزگاران کمترین اشاره‌ای نشده است، احتمال صحت این انتساب را اندک می‌داند.

۶- نظم العقاید:

واحدی جوزجانی، بیان داشته که برخی پژوهشگران مدعی شده‌اند، کتابی منظوم به زبان ترکی با عنوان نظم العقاید وجود دارد که موضوع سخن آن عقاید اسلامی و نگارنده - اش امیرعلی شیر نوایی بوده است (واحدی جوزجانی، ۱۳۴۶: ۱۰۰). اما همانگونه که خود وی نیز اظهار نموده، در خاتمه این کتاب ابیاتی وجود دارد که به روشنی هویدا می‌سازد امیرعلی شیر سراینده آن نبوده است (همان، ۱۰۰):

مخزن الاسرار دیدی گنجوی

مطلع الانوار دیدی دهلوی

تحفه الاحرار دیدی قطب جام

حیرت الابرار دیدی امیر کرام

نظم عقاید دیدی مشهور مست

کیم انگا تقدیر ایدی روز الست

ترجمه: گنجوی مخزن الاسرار، دهلوی مطلع الانوار، قطب جام (جامی) تحفه الابرار، امیر بزرگوار (امیرعلی شیر) حیرت الابرار و مشهور مست هم نظم العقاید، را منظوم کرد، زیرا از روز الست خداوند تقدیر او نموده بود.

در این ابیات از سویی تخلص شاعر، مشهور مست کاملاً مشخص است و از دیگر سوی شاعر از شاعران مختلف و آثارشان و از جمله امیرعلی شیر و حیرت الابرار یاد کرده و اذعان داشته که نظم عقاید را در پی آن‌ها سروده است، بنابراین ناممکن بودن نگارش نظم العقاید توسط امیرعلی شیر عیان‌تر از آن است که نیاز به توضیح و تحلیل داشته باشد.

۷- مخزن الاسرار:

نویسنده فرانسوی، بلین، در کتاب خویش رساله‌ای منظوم به زبان ترکی که عنوان مخزن الاسرار دارد را از جمله آثار امیرعلی شیر برشمرده است (بلین، ۱۸۶۱م: ۷۳). گفتنی است، از این کتاب هم در هیچ یک از آثار امیرعلی شیر نام برده نشده است، همچنین مورخان و تذکره‌نگاران نیز در آثار خویش از آن یاد نکرده‌اند. به گمان، سبب این انتساب آن است که نوایی حیرت الابرار خود را به صورت نظیره‌ای بر مخزن الاسرار نظامی گنجوی سروده است و از این روی بر سر ورق بعضی از نسخ آن به جای حیرت الابرار، مخزن الاسرار نوشته شده است (واحدی جوزجانی، ۱۳۴۶: ۹۹).

۸- مشایخ ترک هند:

تنی چند از پژوهشگران بدون هیچ گونه توضیحی از کتابی با عنوان فوق در سیاهه آثار امیرعلی شیر یاد نموده‌اند (عبدالله، بی تا: ۱۹۳ و ن، سرطان ۱۳۲۴: ۱۳۸). امیرعلی شیر خود از این کتاب یاد نکرده، در هیچ منبع دیگری نیز نشانی از آن نمی‌توان جست،

بنابراین، احتمال آنکه به راستی امیرعلی شیر به نگارش چنین کتابی دست یازیده باشد، اندک است.

۹- تذکره‌الاولیاء:

مؤلف کتاب تاریخ رشیدی، در فهرستی که از آثار امیرعلی شیر بیان داشته، آورده که وی «تذکره‌الاولیای ترکی نوشته است» (دوغلالت، ۱۳۸۳: ۳۱۰/۲). به احتمال افزون، منظور دوغلالت باید کتاب نسائم‌المحبه من شمائم الفتوه بوده باشد.

۱۰- یوسف و زلیخا:

برابر با مندرجات کتاب واحدی جوزجانی، محقق فرانسوی، بلوشه، در نسخ خطی کتابخانه ملی پاریس، نسخه‌ای با این عنوان دیده و به قرینه بیت زیر آن را از آثار امیرعلی- شیر پنداشته است (واحدی جوزجانی، ۱۳۴۶: ۱۰۰):

جامع قرآن ایدی کان یقین

ایردی علی شیر حق و شاه دین

اما همانگونه که آشکار می‌نماید، این انتساب ناشی از اشتباه بلوشه در خواندن شعر بوده و او به جای آن که در خوانش خود حد فاصل واژگان علی و شیر درنگی کوتاه کند، آن‌ها را یکسره قرائت نموده و بدین روی علی شیر فرض نموده است. این در حالی است که بی‌گمان منظور شاعر از واژه‌های شیر حق و شاه دین، امام علی (ع) بوده است.

۱۱ - بدایع اللغه:

صغری بانو شگفته، در کتاب شرح احوال و آثار فارسی امیرعلی شیر نوایی متخلص به فانی، اذعان داشته، امیرعلی شیر نویسنده کتاب فوق‌الذکر بوده و آن را برای شرح و تفسیر لغات دشواری که در اشعار ترکی آورده، تألیف کرده است. برابر با گفته‌های وی نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار (شهید مطهری) نیز موجود است (شگفته، ۱۳۸۷: ۲۲۷). نیازمند یادکرد است، نگارنده بدین نسخه رجوع نمود و دریافت که چنین مدعایی با واقعیت سازگار نیست. زیرا برابر با آنچه در کتاب بدایع اللغه آمده، نویسنده آن فردی به نام طالع ایمانی بوده که آن را در سال ۱۰۸۴ هـ ق (۱۰۵۳-۱۰۵۲ هـ خ/۱۶۷۴-۱۶۷۳ م) نوشته است. طالع ایمانی، ضمن تعریف و تمجید بسیار از امیرعلی شیر اقرار داشته بسیاری از واژگان مورد کاربرد او برای همگان قابل فهم نیست و از آن روی که «این افلاطون خم هیچ‌مدانی، طالع تخلص مسمی به ایمانی را ناپسند آمد که این پریزادگان گلچهره در طلسم چاه سخن لغت فرقه جغتائیه و طایفه مغولیه مخفی مانده، گوشه دستار گلدسته‌بندان فارسی و تازی خالی باشد» (ایمانی، نسخه دست‌نوشته شماره ۱۰-۱-۱۴: ۱) بر خود واجب دانسته کتابی در شرح و تفسیر این لغات بنویسد، تا همه-کس یارای بهره برگرفتن از آثار پرشمار امیرعلی شیر را داشته باشند.

۱۲ - سبعة البحار:

آگاه سری لوند، کتاب یاد شده را که ظاهراً فرهنگ لغتی عربی است، در زمره آثار امیرعلی شیر برشمرده است (لوند، ۱۹۶۵ م: ۲۷۱/۱). گروهی از پژوهشگران این انتساب را مشکوک و نادرست پنداشته‌اند (واحدی جوزجانی، ۱۳۴۶: ۱۰۱). نگارنده این کتاب را ندیده و از این روی نمی‌تواند نظر خویش در درستی یا نادرستی این انتساب را به ضرس قاطع اعلام دارد. با وجود این، چون در مجموعه آثاری که امروزه از امیرعلی شیر در دست است، هیچ‌گونه اثری که زمینه تألیف و تحقیق آن زبان عربی باشد، وجود ندارد و همچنین

بدان سبب که نه خود امیرعلی شیر و نه مورخان و تذکره‌نویسان معاصر وی از این کتاب یادی نداشته‌اند، احتمال آن که به راستی امیرعلی شیر چنین کتابی نگاشته باشد را ضعیف می‌پندارد.

۱۳ - تحفه‌الملوک و سیرالملوک:

نویسندگانی چند، خبر از نگارش کتاب‌هایی توسط امیرعلی شیر با عناوینی چون تحفه‌الملوک و سیرالملوک، داده‌اند (نفیسی، ۱۳۴۴: ۱/۱۲۱ و نیرسینا، اسفند ۱۳۵۱: ۱۲۷ و ناطق شریف، تابستان ۱۳۷۶: ۱۷). نویسنده ترک، محمد طاهر بروسلی هم در کتاب آثار سیاسی اسلامیه خویش یک اثر فارسی به نام سیرالملوک را به امیرعلی شیر نسبت داده است (واحدی جوزجانی، ۱۳۴۶: ۱۰۱). فراهانی منفرد، نیز اظهار داشته که آگاهی‌های موجود درباره رساله‌های، تحفه‌الملوک و سیرالملوک نشان نمی‌دهد که به چه زبانی تألیف شده‌اند، ولی احتمال فارسی بودن این رسائل وجود دارد (فراهانی منفرد، ۱۳۸۱: ۲۰۸). در حقیقت، او بر آن باور است که چنین کتاب‌هایی به راستی از سوی امیرعلی شیر نوشته شده‌اند و تنها موضوعی که برای وی نامکشوف باقی مانده، فارسی یا ترکی بودن زبان نگارش آن‌ها است. نگارنده چونان بسیاری دیگر از آثار منتسب یاد شده، با عنایت به عدم یادکرد نام این کتاب‌ها در آثار خود امیرعلی شیر و همچنین در کتاب‌ها و رسائل تذکره-نگاران و مورخان هم‌عصر وی نمی‌تواند مهر تأیید بر دعوی این چنینی نهد. شاید این نام‌ها اشاراتی به کتاب‌هایی چون تاریخ ملوک عجم و یا زبده‌التواریخ باشد.

۱۴ - رساله در موسیقی:

گروهی از پژوهشگران از وجود رساله‌ای در علم موسیقی به خامه امیرعلی شیر خبر داده‌اند. حقیقت آن است که نه در آثار خود امیرعلی شیر و نه در رسائل نویسندگان معاصر

وی نامی از این رساله نیامده است و این می‌تواند نشان از نادرستی دعاوی این دسته از پژوهشگران باشد. با وجود این، گفتنی است، این مهم با توجه به آگاهی امیرعلی‌شیر بر فنون موسیقی و نقشی که او در پشتیبانی از موسیقی‌دانان ایفا نموده، چندان دور از ذهن نیست، به ویژه آن‌که، در این باره اشاراتی چند نیز در برخی منابع کلاسیک آمده است. به عنوان نمونه، در تاریخ الفی ذکر گشته که علی‌شیر بر موسیقی واقف بوده و از او در این باره آثار بسیار در میان است (تتوی و ...، ۱۳۸۲: ۵۴۱۷/۸).

۱۵- ترجمه اللغة التركية:

دسته‌ای از محققان معاصر، بدون آن که سند و یا دلیلی در اثبات دعوی خویش رو نموده باشند، نگارش کتابی با این عنوان را به امیرعلی‌شیر منتسب داشته‌اند (رادفر، زمستان ۱۳۷۷: ۵۶ و ناطق شریف، تابستان ۱۳۷۶: ۱۷). این انتساب نیز به عقیده نگارنده به همان دلایل پیش گفته یعنی عدم یادکرد نام این کتاب در آثار امیرعلی‌شیر و نویسندگان معاصر وی چندان محتمل نمی‌نماید.

۱۶- مرقع نوایی:

عنوانی که این کتاب بدان معروف گشته، برخی را ممکن است بدین گمان افکند که این اثر نیز از جمله آثار مکتوب امیرعلی‌شیر است. اما حقیقت آن است که مرقع نوایی کتابی نیست که به قلم امیرعلی‌شیر نگارش یافته باشد، بلکه کتاب یا بهتر است گفته آید آلبومی است که امیرعلی‌شیر در آن نامه‌ها و مراسلات شانزده نفر از مشایخ فرارود (ماوراءالنهر) و خراسان که خطاب به وی نگاشته شده‌اند را گردآوری نموده است. از جمله نویسندگان نامی این مکتوبات می‌توان به خواجه عیبدالله احرار و نورالدین عبدالرحمن جامی اشاره داشت. گفتنی است، مکتوبات این مرقع در سال ۲۰۰۲ م (۱۳۸۱-)

۱۳۸۰ هـ.ق / ۱۴۲۳-۱۴۲۲ هـ.ق) به کوشش عصام‌الدین اورنبايف و جو آن گرس، در کتابی با عنوان نامه‌های خواجه عبيدالله احرار و بستگان او، منتشر شده است.

برآیند سخن:

در مقدمه این نوشتار گفته شد هدف عمده آن است که درك گردد زمینه‌ها و موضوعات آثار امیرعلی شیر ناظر به چه مضامینی بوده است و همچنین درستی یا نادرستی انتساب آثار منتسب به امیرعلی شیر آشکار گردد. نگارنده بر آن باور است مطالبی که در قسمت‌های مختلف این مقاله مسطور شده، خود توانسته است اگر نه به طور کامل و جامع دست کم به صورت نسبی هدف اصلی را برآورده سازد و از این روی نیاز چندانی به بازگویی دوباره آن‌ها نیست. مع‌الوصف، شاید خلاصه‌وار بتوان گفت، امیرعلی شیر جدا از نگارش و سرایش آثاری چند به زبان فارسی، با یاری جستن از میراث مکتوب پربار و کهن فارسی، از سویی به بهترین نحو ادب ترکی را بنیان نهاد و زبان جغتایی را به مثابه یک زبان ادبی در دنیای آن روزگاران سرفراز ساخت و از دیگر سوی موجب پراکندن و نشر بیش از پیش فرهنگ ایرانی در میان اقوام ترک گردید.

افزون بر این، به عنوان نکته واپسین می‌توان یادآور شد مضامین آثار کتابت شده به توسط امیرعلی شیر متنوع و دگرسان بوده و تسلط افزون او بر وجوه گوناگون دانش‌های متداول آن روزگار را آشکار می‌دارند. به دیگر سخن، آثار بازشناخته شده امیرعلی شیر، نشانگر تسلط چشمگیر وی بر علوم عصر و نمایانگر مهارت افزون او در سخن‌پروری است. با وجود این، نباید از این مهم را به باد نسیان سپرد که بر صحت و سقم انتساب بخش عمده‌ای از آثاری که نگارش و سرایش آن‌ها به امیرعلی شیر منتسب است، تردیدها و شک‌های بسیار روا است و شاید چه بسا بهتر است گفته شود که بیشتر آثار منتسب به او هیچ گاه به توسط وی کتابت نشده‌اند.

منابع و مأخذ:

الف: کتابشناسی منابع و مأخذ چاپی فارسی

بابر پادشاه، ظهیرالدین محمد، ۱۳۰۸ق، بابرنامه موسوم به توزک بابری و فتوحات بابری در وقایع حالات و واردات احوال ظهیرالدین محمد بابر پادشاه، ترجمه عبدالرحیم خان خانان، بمبئی، میرزامحمد شیرازی ملک‌الکتاب

بوات، لوسین، ۱۳۸۲، تاریخ مغول (تیموریان)، ترجمه محمود بهفروزی، تهران، آزاد مهر

بیانی، شیرین، ۱۳۸۷، پنجره‌ای رو به تاریخ، تهران، اساطیر

تتوی، قاضی احمد و قزوینی، آصف‌خان، ۱۳۸۲، تاریخ الفی، ج ۸، تصحیح و مقدمه غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

جامی، مولانا نورالدین عبدالرحمن، ۱۳۵۱، مثنوی هفت اورنگ، به کوشش مرتضی مدرس گیلانی، تهران، کتابفروشی سعدی.

خدایار، ابراهیم، عطار نیشابوری و میراث فکری وی در آسیای مرکزی: بررسی تاثیر میراث فکری عطار نیشابوری در ازبکستان با تکیه بر آثار امیرعلی شیر نوایی، نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، س ۲ دوره جدید، ش ۴، تابستان ۱۳۹۰، ۷۳-۴۷

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین، ۱۳۷۸، مکارم‌الاخلاق: شرح احوال امیر علی شیر نوایی، مقدمه و تصحیح و تعلیق محمد اکبر عشیق، تهران، میراث مکتوب

دلبری پور، اصغر، ۱۳۹۰، ترکان پارسی گوی، دفتر اول، آنکارا، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

سیروف، پترسکو، امیرعلی شیر نوایی ۲، ترجمه میرغلام حامد، آریانا، ش ۵۱، حمل ۱۳۲۶،

سیروف، پترسکو، امیر علی شیر نوایی ۳، ترجمه میرغلام حامد، آریانا، ش ۵۲، ثور ۱۳۲۶،
۲۳-۲۶

شرعی جوزجانی، عبدالحکیم، تاملی در گستره آثار و افکار امیر علی شیر نوایی، شعر،
س ۲، ش ۱۴، آبان ۱۳۷۳، ۱۵-۱۰.

شگفته، صغری بانو، ۱۳۸۷، شرح احوال و آثار فارسی امیرعلی شیر نوایی متخلص به فانی،
تهران، الهدی

صفا، ذبیح الله، ۱۳۷۸، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، چ ۸، تهران، فردوس

صفوی، سام میرزا، بی تا، تذکره تحفه سامی، تصحیح و مقدمه رکن الدین همایونفرخ،
تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران

طوغان، احمد زکی ولیدی، امیر علی شیر نوایی: بزرگترین شخصیت ادبی ترک، ترجمه
مریم ناطق شریف، نامه پارسی، س ۳، ش ۳، پاییز ۱۳۷۷، ۵۷-۳۹

فراگتر، برت جی، میرعلی شیر نوایی: بررسی محاکمه، تاریخ پیوستگی های فرهنگ ایران با
فرهنگ زبان های ترکی در سده های ۱۱-۱۷، گردآوری او، ام، ژرمیاس، ترجمه عباسقلی
غفاری فرد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶، ۱۰۱-۸۳

فراهانی منفرد، مهدی، ایران و توران در منابع عصر تیموری، تحول نگرش نظامی به نگرش
فرهنگی، تاریخ: نشریه تخصصی گروه تاریخ دانشگاه تهران، س ۱، ش ۳، پاییز ۱۳۸۱،
۱۹۲-۱۸۳

فراهانی منفرد، مهدی، ۱۳۸۱، پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور
صفویان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

کارگر، عبدالله، ۱۳۸۳، امیر دانشمند (نظام الدین علی شیر نوایی)، پیشاور، الازهر
کاوسی، ولی الله، علی شیر نوایی در مقام حامی هنر، گلستان هنر، ش ۷، بهار ۱۳۸۶، ۱۰۶-۹۹
لیب، محمد عالم، نگاهی مقایسه ای به سبعة سیاره نوایی با هفت پیکر نظامی گنجوی،
عرفان، ش ۷-۸، ۱۳۶۱، ۲۸-۲۷.

مخمور، شاغلی، کلیات پشتوی علی شیر نوایی، آریانا، ش ۱۶۰، ثور ۱۳۲۵، ۳۱-۳۲
 نعمتی لیمایی، امیر، ۱۳۹۳، بررسی زندگی سیاسی و واکاوی کارنامه، علمی، فرهنگی،
 اجتماعی و اقتصادی امیرعلیشیر نوایی، تهران: وزارت امور خارجه و مشهد: دانشگاه
 فردوسی

نعمتی لیمایی، امیر، بازبینی و نقد دعاوی نوایی در کتاب محاکمه اللغتین، مجموعه مقالات
 همایش بین المللی اندیشه‌ها، آثار و خدمات امیرعلیشیر نوایی، به کوشش مهدخت
 پورخالقی چترودی، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۹۴، ۲۲۸۴-۲۲۴۳

نوایی، امیرعلی شیر، خرداد ۱۳۸۱، خمسه‌المتحیرین، ترجمه محمد نجوانی، به کوشش
 مهدی فرهانی منفرد، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ضمیمه شماره ۱۲ نامه
 فرهنگستان

نوایی، امیرعلی شیر، ۱۳۶۳، تذکره مجالس النفائس، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت،
 تهران، کتابخانه منوچهری

نوایی، امیرعلی شیر، ۱۳۷۵، دیوان امیرعلی شیر نوایی، به اهتمام رکن‌الدین همایون‌فرخ،
 تهران، اساطیر

نوایی، امیرعلی شیر، ۱۳۸۷، محاکمه اللغتین، مقدمه و تصحیح و تحشیه حسین محمدزاده
 صدیق، تهران، اختر

نوایی، امیرعلی شیر، ۱۳۸۷، نظم الجواهر (ترجمه پنج زبانه احادیث نثر الالکی)، گردآوری و
 ترجمه بهمن اکبری و سیومه غنی‌آوا، تهران، الهدی

نوایی، امیرعلی شیر، ۱۳۹۳، میزان‌الاوزان، ترجمه و تصحیح حسین محمدزاده صدیق،
 تهران: تکدرخت

نوایی، امیرعلی شیر، ۱۳۹۴، رساله مفردات (در فن معما)، با مقدمه، تصحیح، توضیح و
 تحشیه امیر نعمتی لیمایی و مهدی قاسم‌نیا، تهران، مشکوه دانش.

نیرسینا، هدایت، درخشان‌ترین چهره دربار هرات، فصل‌نامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی
 دانشگاه تهران، س ۲۰، ش ۷۹-۸۰، اسفند ۱۳۵۱، ۱۳۲-۱۱۱

- واحدی جوزجانی، محمد یعقوب، ۱۳۴۶، امیرعلی شیر نوایی (فانی)، کابل، انجمن تاریخ.
- ب: کتابشناسی منابع و مآخذ چاپی به زبان‌های ترکی، ازبکی، روسی و فرانسوی
آکاس، متین، شخصیت تاریخی، ادبی نوایی و مسائل انسانی در شعرهای نوایی، موسسه
مطالعات ترکی، ش ۱۹، ۲۰۰۲م، ۱۳۲-۱۲۳
- برتلز، ی، ا، ۱۹۶۵م، نوایی و جامی، مسکو، هایکا
- بلین، م، ۱۸۶۱م، مطالعه زندگی و ادبیات امیرعلی شیر و مطالعه مالکیت در سرزمین‌های
اسلامی به‌ویژه ترکیه، پاریس، بی‌نا
- عبدالرحمن، امینه و پنگ، جین، یو، ۲۰۰۰م، مروری بر نسخه‌های خطی جغتایی سین -
کیانگ، مطالعات آسیای میانه، ش ۸، ۶۲-۳۵
- کوپرولو، م، فواد، بی‌نا، تاریخ ادبیات ترک، ج ۳، استانبول: آتاکن.
- گوزل، سادات آدی، علی شیر نوایی: زندگی، شخصیت ادبی و آثار، موسسه مطالعات
ترکی، س ۱۹، ش ۲۰۰۳م، ۱۱۵-۱۰۹
- لوند، آگاه سری، ۱۹۶۵م، علی شیر نوایی، ج ۱، آنکارا، بی‌نا
- نوایی، امیرعلی شیر، ۱۲۸۹، محبوب‌القلوب، بی‌جا، دارالطباعه عامره
- نوایی، امیرعلی شیر، ۱۹۰۱م، خمسه امیرعلی شیر نوایی، تاشکند، بی‌نا.
- نوایی، امیرعلی شیر، ۱۹۶۸م، چهل حدیث، ترجمه به روسی: آ، جی، نجف، تاشکند، بی‌نا
- نوایی، امیرعلی شیر، ۱۹۷۹م، نسائم‌المحبه من شمائم‌الفتوه، به کوشش کمال ارسلان،
استانبول: بی‌نا
- نوایی، امیرعلی شیر، ۱۹۹۳، سراج‌المسلمین، تاشکند، مروس
- نوایی، امیرعلی شیر، ۲۰۰۷م، تاریخ انبیا و حکما، تاشکند، زیوز
- نوایی، امیرعلی شیر، ۲۰۱۰م، تاریخ ملوک عجم، تاشکند، زیوز
- نوایی، امیرعلی شیر، ۱۸۴۱م، کلیات علی شیر، به کوشش ام، کوآترمر، پاریس، بی‌نا
- ج: کتابشناسی منابع و مآخذ انگلیسی

- Akahn, Berrin Uyar. (2005). «The Poets who wrote and translated Mantikattayr in Turkish literature. International Journal of Central Asian Studies. vol10 -1, 167-179.
- Devereux, Robert. (October 1964). Judgment of Two Language; Muhakemat Al-Lughateyn By Mir Ali Shir Navai ; Introduction ., Translation, and Notes (First Installment). The Muslim World. vol54. issue4 .270-287.
- Navai, Ali Shir. (1966). MUHAKEMAT AL-LUGHATEYN. edited and translated by Robert Devereux. Leiden. Brill
- Subtelny, Maria Eva. (Jan-Mar 1991). A Timurid Educational and Chari Table Foundation: The IKHLASIYYA Complex of Aishir Navai In 15th Century Heart and Tts Endowment. Journal of the American oriental society. Vol III. No1. 38-61.
- Subtelny, Maria Eva. (2007). Timurids in Transition: Turko-Persian Politics and Acculturation in Medieval Iran. Leiden. Boston. Brill.

د: کتابشناسی منابع دست نوشته

نوایی، امیرعلی شیر، وقف نامه، نسخه دست نوشته کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ش ۱۳۵۲۴/۲ (حاشیه ار-۲-ر)

ه: کتابشناسی مآخذ اینترنتی به زبان ترکی

از کان، حسین، معلم دنیای ترک. سایت اینترنتی دانشگاه چاکوروا، بی تا، ۲۱-۱.

http://turkoloji.cu.edu.tr/ESKI%20TURK%20DILI/huseyin_ozca_n_turk_dunyasininbilgesi_ali_sir_nevai.pdf

نوایی، امیرعلی شیر، بی تا، مجموعه آثار علی شیر نوایی، ج ۲۰-۱. تاشکند، فن

[/http://navoi.natlib.uz/uz](http://navoi.natlib.uz/uz)

چاری، ناصر. (۱۳۹۵). «نقش سیاسی خاندان سرابندی در تاریخ معاصر سیستان». تاریخ و پژوهش. سال ۱، شماره ۱، صفحات ۸۹-۱۱۵.

نقش سیاسی خاندان سرابندی در تاریخ معاصر سیستان

ناصر چاری^۱

چکیده:

منطقه سیستان که از اواخر عصر صفوی از بیرون به نوعی بین حکومت های افشاریه، زندیه و قاجار در شرق و حکام افغانی در غرب مورد کشمکش بود، از درون نیز محل اختلاف خاندان های متنفذ کیانی و بعدها سرابندی قرار داشت. در این بین خاندان سرابندی توانستند در حدود بیش از دویست سال از اواخر عصر صفوی تا میانه های حکومت پهلوی بازیگران مهمی در تاریخ سیستان باشند که با حذف قدرت ملوک کیانی یعنی حاکمان موروثی سیستان و قدرت یابی، سرانجام توسط خاندان علم قائی کنار گذاشته شدند اما باز هم تا میانه و پایان دولت پهلوی نقش آفرینان این خاندان توانستند تحرکات سیاسی و کشمکش های سیاسی سیستان را تحت شعاع خود قرار دهند. در این مقاله به چگونه قدرت یابی، فراز و فرود و نقش این خاندان در خلال تحولات سیاسی منطقه پرداخته شده است.

کلید واژه: سیستان، سرابندی، ایران، افغانستان، قاجار

chari.naser0484@gmail.com

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه آزاد واحد نجف آباد اصفهان

مقدمه:

حوادث اواخر عصر صفوی در شرق ایران که عمدتاً مربوط به ناآرامی های قندهار و خروج محمود قلعجایی از این منطقه می شود سرانجام سقوط دولت صفوی توسط این گروه را به دنبال داشت. عبور سپاه محمود افغان از سیستان و استقرار ملک محمود سیستانی از ملوک موروثی کیانی سیستان در مشهد و ادعای پادشاهی از سوی وی منطقه سیستان و سیستانیان را وارد این ماجرا کرد. حذف ملک محمود به وسیله نادر و انتصاب بازماندگان نسبی این ملک به عنوان حاکمان بعدی توسط پادشاه افشار در سیستان بار دیگر حکومت این گروه بر این منطقه را در پی داشت. این فراز و فرودها باعث شد تا گروهی از سرداران این ملوک از جمله خاندان سرابندی در رقابت های سیاسی و نظامی جایگاه پیدا کنند. به دنبال قتل نادرشاه که بی ارتباط با خاندان سرابندی و سیستان نبود آشفتگی هایی در خراسان و سیستان به وجود آمد. در این بین احمد خان ابدالی حاکم بخشی از افغانستان فعلی و بازماندگانش توانستند احکام حکام سیستان و ملوک این منطقه را صادر و به نوعی بر امور آن اشراف پیدا کردند. این امر با وصلت های سیاسی بین ملوک کیانی و حکام افغان ادامه پیدا کرد. قدرت یابی تدریجی خاندان سرابندی باعث شد تا ملوک کیانی را از سیستان اخراج و بهانه حضور ابدالیان در سیستان را فراهم کنند. سرانجام با قدرت یابی امرای بارکزیایی در افغانستان و به وجود آمدن مسأله هرات در دوره قاجار در زمان ناصرالدین شاه، علی خان سرابندی پرچم دولت ایران را به عنوان حاکم ایرانی بر سیستان برافراشته کرد. اختلافات درونی خاندان سرابندی باعث استقرار خاندان علم از قائن به امر ناصرالدین شاه در این منطقه شد. از این به بعد تا اوایل دوره پهلوی، حکومت خاندان علم بر سیستان ادامه داشت. اما خاندان سرابندی هم توانستند نقش مهمی در تحولات این منطقه داشته باشند و به عنوان رقبای خاندان علم تا مدتی از حکومت محمدرضا شاه پهلوی نیز نقش آفرینی کردند.

اصل و نسب این خاندان:

صحبت از اصل و نسب این خاندان مشکل است. اما آنچه هست پاسخ قسمتی از این سؤال را باید در دو گانگی نام خانوادگی آن ها که به صورت نخعی (نخعی) یا سرابندی (سرابندی) می باشد، جستجو کرد. در منابع محلی سیستان حداقل حضور جماعت سرابندی مربوط به اواخر قرن دهم گزارش شده است. (سیستانی، ۱۳۸۴: ۲۵۸)

اما در جایی دیگر حضور این طایفه در سیستان به نحوی دیگر مطرح شده است:

«این طایفه نخست با نام «نخعی» در کردستان ایران ساکن گردید. اما بعدها به حدود اراک امروزی کوچ کرد و پیرامون کوه های سرابند مستقر شد. از آن تاریخ به بعد سرابندی و به تدریج به سرابندی تبدیل گردید. ظاهراً سرابند امروز را سرابند می گفتند. سرابندی- های فارس دو دسته شدند، گروهی به همراهی محمدحسن خان ساکن شیراز شدند که بعدها به ایل محمدحسینی یا ممسنی یا ماماسنی معروف شدند. گروه دیگر از فارس متوجه کرمان شدند و تحت رهبری ابراهیم حارث در ابتدا ابراهیمی و بعدها براهویی شهرت یافتند. اینان از کرمان به بلوچستان رفتند. عده ای از آنجا به افغانستان کوچ کردند. گروهی نیز در بم و جبال بارز توقف کردند و عده ای هم با همان نام قبلی به کوه لخشک و لادیز و سیستان رفتند و ساکن شدند.» (ستوده، ۱۳۸۵: ۲۷۴)

و نیز در جای دیگر خروج و برگشت مجدد آنها به سیستان مطرح است:

«سرابندی ها یعنی مقتدرترین ایلات این ناحیه، منسوب به ایل براهوئی می باشند. تیمور این طایفه را قلع و قمع نمود و معدودی را که باقی مانده بودند، به بروجرد کوچ داد و نادرشاه نیز بعدها عده ای از سرابندی ها را که حدود سه هزار خانوار بودند، به سیستان فرستاد.» (سایکس، ۱۳۶۳: ۳۷۴)

سران و حاکمان این طایفه در سیستان:

میرقنبر:

میرقنبر سرابندی اولین شخصیت معروف در بین افراد این خاندان است که نام وی را در خلال حوادث اواخر دوره صفوی در سیستان و ایران می شنویم. وی بزرگ تیره سرداری این طایفه در سیستان و از مقربان ملوک کیانی، حاکمان سنتی سیستان یعنی خاندان ملک محمود سیستانی بود. میرقنبر مقارن کَرَوَرْ ملک محمود در سیستان و خراسان از ملتزمین رکاب وی بود که پس از قتل ملک محمود به نحوی وارد دستگاه نادرشاه افشار شد. (کرمانی، ۱۳۷۴: ۶۵ و ۶۶)

در شورش مردم سیستان علیه نادر در سال ۱۱۵۹ هـ ق (مروی، ۱۳۶۴ ج ۳: ۱۱۸۴) مطابق برخی از منابع محلی که بعدها نوشته شده میرقنبر نیز در رکاب ملک فتحعلی خان کیانی به مقابله با سپاه نادر برخاست. در این درگیری میرقنبر به فرمان ملک سیستان، سمت سپهسالاری سپاه سیستان بر علیه نادر را داشت. (رییس الذاکرین، ۱۳۷۰: ۲۹۸)

«بزرگان زابل تمامی بخواند
به ایشان از این در سخنها براند
خصوصاً سرافراز با دستگاه
مسمی به قنبر امیر سپاه»

(صبوری، ۱۳۸۶: ۲۷۵)

در اثنای جنگ که ملک سیستان با سپاهیان نادری به فرماندهی محمدرضاخان افشار می جنگید، میرقنبر حضور داشته و پس از پیدا شدن آثار شکست در سپاه سیستان، میرقنبر به نمایندگی از طرف ملک سیستان به عنوان میانجی شرایط آتش بس و صلح را فراهم می کند:

«ز هر سو میانجی برانگیختند
چنین طرح اصلاح را ریختند
که نواب جم قدر با دستگاه
ابا میر قنبر امیر سپاه

محمدرضای کلاتر که اوی
ندیم است با خان دیهیم جوی
چه آرند رو بر در شهریار
نجویند گردان دگر کارزار»

(صبوری، ۱۳۸۶: ۲۸۷)

میر قنبر را به همراه ملک سیستان به نزد نادرشاه آوردند. نادرشاه دستور داد که چشمان هر دو را کور کنند:

«چه دید آن دلیری شه کین ستان
بگفتا به دژخیم مردم کشان
که چشم سپهدار و آن تاجور
گرفت از سپهدار نور بصر»

(صبوری، ۱۳۸۶: ۲۸۸)

در ادامه میرقنبر را رئیس قبیله و کلاتر سه کوهه سیستان و سرمنشأ تنفیذ قدرت به سایر اعقاب او نیز دانسته اند. (خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۷۶)

میر کوچک:

پس از دستگیری میرقنبر، یکی از پسران وی به نام میر کوچک، علم طغیان بر علیه نادر را بر دوش می کشد. وی بزرگ ترین فرزند میرقنبر شمرده شده است. (تیت، ۱۳۶۴: ۱۷۷)

میر کوچک کوه خواجه سیستان را به عنوان سنگر مبارزه خود تعیین می کند. محمدرضا خان افشار عامل دستگیری میرقنبر مراتب را به نادرشاه گزارش می دهد و او نیز برادرزاده اش علیقلی خان سپهسالار را به دفع این شورش به سیستان اعزام می دارد. سیستانیان به شدت مقاومت می کنند و چون شرایط کوه خواجه به نحوی بود که فتح آن به راحتی برای علیقلی خان میسر نمی شد، به ناچار مدتی از این امر گذشت. از طرفی همه روزه اخبار پیاپی از مرکز مبنی بر تغییر مزاج نادرشاه به علیقلی می رسید که به موجب آن حکم شکنجه و کور کردن سرداران و مهمانان توسط نادر صادر می شد. علیقلی که شرایط

را چنین دید، فهمید که خود وی نیز سرنوشتی بهتر از بقیه پیدا نخواهد کرد. لذا با جماعت سیستانی و از جمله میر کوچک دست به یکی نموده و سرپیچی خود از فرمان نادر را اعلام کرد. (مروی، ۱۳۶۴، ج ۳: ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹)

پس از قتل نادر و در دوره کوتاه حکومت عادلشاه یعنی علیقلی خان، میر کوچک مورد عنایات وی قرار گرفت و منشور حکومت کرمان را برای وی نوشت. اما گویا میر کوچک نتوانست بر تخت حکومت کرمان تکیه زند، زیرا منابع از قتل وی در این تاریخ سخن می گویند. پس از او، امیر غلامشاه، دیگر برادر وی، منشور حکومت کرمان را از عادلشاه دریافت کرد که وی نیز به سرگذشت برادرش دچار شد. (کرمانی، ۱۳۷۴: ۶۶)

البته در جای دیگر از امیر غلامشاه به عنوان پسر میر کوچک یاد کرده اند. (رییس الذاکرین، ۱۳۷۰: ۲۹۹)

میر کوچک در سه کوهه سیستان برای خود ارگی ساخت که از بناهای معروف دوره افشاریه در سیستان است. این ارگ به نام خود وی به ارگ میر کوچک مشهور است. (رییس الذاکرین، ۱۳۷۰: ۲۹۹)

محمد رضاخان اول و پسرش میرخان:

در پی قتل میر کوچک در کرمان و پیچیده شدن طومار عادلشاه، ملوک کیانی دوباره قدرت را در دست گرفتند. (صبوری، ۱۳۸۶: ۲۹۱) در این زمان محمد رضاخان پسر میر کوچک ریاست طایفه سرابندی را به عهده داشت. پس از وی پسرش میرخان این مهم را بدست گرفت. میرخان جانشین وی در بین طایفه اش شد. در این زمان نیز او برای محکم کردن جای پای خود در بحث مدیریت سیستان دست به یک سری وصلت های سیاسی می زند. از جمله دو تن از دختران وی یکی به عقد علم خان نارویی، بزرگ ایل نارویی در

سیستان و دیگری به عقد ملک حمزه خان، پسر ملک بهرام کیانی حاکم وقت سیستان در می آید. (رییس الذاکرین، ۱۳۷۰: ۳۰۱)

محمدرضاخان دوم (حذف حکومت محلی خاندان کیانی توسط وی):

محمدرضاخان دوم پسر میرخان است. قدرت خاندان سرابندی در زمان وی بالا می گیرد. رشته های خویشاوندی که در زمان پدرش با خاندان های متنفذ سیستان ایجاد شد، وی را به عنوان فردی نیرومند در سیستان در آورد. محمدرضاخان چندی بعد بی اعتنایی های ملک جلال الدین کیانی برادر داماد خویش و حاکم موروثی سیستان را بهانه گرفته و وی را از سیستان اخراج نمود. (رییس الذاکرین، ۱۳۷۰: ۳۰۱)

این اخراج بهانه لازم برای لشکرکشی کامران شاه افغانی شوهر خواهر ملک جلال الدین به سیستان را فراهم آورد. این حمله در سال ۱۲۵۱ هـ ق باعث شکست سیستانیان و اسارت محمدرضاخان به دست کامران شاه شد. به کمک و وساطت، وزیر یارمحمدخان ظهیرالدوله این امر به صلح انجامید و دختر محمدرضاخان به عقد پسر وزیر یارمحمدخان درآمد و ملک جلال الدین نیز به سیستان مراجعت کرد. در این بین ملک جلال الدین نتوانست بر تمامی سیستان مسلط باشد. زیرا این منطقه بین رؤسای طوایف سیستان تقسیم شد و محمدرضاخان نیز بر سکوه منطقه اجدادی اش دست یافت. اما این صلح دوامی نیافت و محمدرضاخان بار دیگر با کمک رؤسای متنفذ طوایف سیستان در سال ۱۲۵۴ هـ ق دست به اخراج ملک جلال الدین زد و املاک او را متصرف شد. (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۶۹ و ۲۷۳) و برادر او یعنی ملک حمزه خان را که خواهرش در عقد او بود، به جانشینی وی انتخاب نمود. از این به بعد قدرت واقعی در اختیار خاندان سرابندی قرار گرفت. (رییس الذاکرین، ۱۳۷۰: ۳۰۲)

مقارن با پناهنده شدن کهنل خان حاکم قندهار و برادرانش و استقرار آنها در شهر بابک در زمان حمله انگلیس به افغانستان و درخواست بازگشت شان به قندهار، عباسقلی

خان حاکم کرمان از محمدرضاخان سرابندی خواست تا کهندل خان را در رسیدن به قندهار با لشکریان سیستانی حمایت کند. محمدرضاخان در این راستا نیرویی ۳۰۰۰ نفره به قندهار فرستاد و حکومت قندهار را برای کهندل خان صافی نمود. عباسقلی خان به پاس این خدمت هدایای نفیسی برای او فرستاد. (لسان الملک سپهر، ۱۳۷۷ ج ۲: ۷۶۷)

البته در زمان بحث حکمیت مرزهای سیستان و افغانستان یکی از دلایل افاغنه مبنی بر تعلق سیستان به افغانستان نامه ای از محمدرضاخان سرابندی به کهندل خان و اعلام انقیاد نسبت به آنها بود. این نامه که با مهر آبی رنگ محمدرضاخان در ذیل آن در مراسم حکمیت به نمایش گذاشته شد. شامل سطور مبنی بر تعلق سیستان به کهندل خان و مهردل خان است. اما با دلایل قانع کننده حکم ایرانی این ادعا رد شد. (طباطبایی مجلد، ۱۳۷۳: ۴۳۸)

در سال ۱۲۶۱ هـ ق محمدرضاخان به سبب وصلت با یارمحمدخان بسیار قوی توصیف شده است. در این سال قلمرو وی ناحیه ای مثلثی شکل شامل اکثر قسمت های سیستان امروزی ایران گزارش شده است. محمدرضاخان در آن زمان در سکوه مرکز سیستان حکومت می کرد. (احمدی، ۱۳۷۸: ۱۰۰)

وی در دوره حکومت ناصرالدین شاه نامه ای مبنی بر اطاعت از او برای شاه می نویسد. در این زمان که مقارن با صدارت امیر کبیر بود بر مبنای سیاست وی که استقرار امنیت در سیستان بود و برای تقویت حکومت، دست به تحیب خوانین محلی در سیستان می زد. در سال ۱۲۶۵ هـ ق جواب نامه محمدرضاخان سرابندی (نخعی) و حکم حکومت سیستان که در هر دو از او به عنوان خدمتگزار همیشگی دولت ایران نام برده می شود، اینگونه پاسخ داده شد:

«عریضه عبودیت و فریضه آن عالیجاه که متضمن خلوص عقیدت چاکری و... ارادت و بندگی بود، از محضر اقدس گذشت... و خاطر اقدس و طرز عرضهای صادقانه آن

عالیجاه کمال رضامندی حاصل نمود و بر مرحمت نواب همایون ما به آن عالیجاه افزود. بدیهی است که بندگی و چاکری آن عالیجاه تازگی ندارد...» (آدمیت، ۱۳۸۵: ۲۴۹)

در سندی که مربوط به سال ۱۲۶۵ هـ ق است، ناصرالدین شاه در پاسخ نامه محمدرضاخان مبنی بر خرابی قنوات زاهدان و ناامنی زاهدان که «دزداب» نامیده می شد. به وی دستور می دهد تا «امنیت عابرین» را فراهم نماید. (سیاسر، ۱۳۸۲: ۲۸) بدین وسیله اختیارات وی از حدود سیستان نیز فراتر می رود.

محمدرضاخان دست به یک سری کارهای عمرانی از جمله بنای قلعه چلنگ در یکی از روستاهای سیستان زد (احمدی، ۱۳۷۸: ۱۴۱)

مرگ وی در حالی اتفاق افتاد که وی پس از عمری کشمکش با کیانیان، یعنی حاکمان سنتی سیستان و دولت مرکزی توانست حکومت سیستان را با تأیید از طرف دولت ایران برای خود مسلم سازد. حسن رفتار وی با مردم باعث شد تا حتی پس از مرگ نیز مورد احترام همه باشد. به طوری که پس از وی تا سال ها مقبره اش به عنوان زیارتگاه از طرف مردم مورد استقبال قرار می گرفت. (تیت، ۱۳۶۴: ۱۷۷)

لطفعلی خان:

لطفعلی خان پسر و جانشین محمدرضاخان سرابندی است. وی وقتی حکومت را در دست گرفت که عموی مقتدرش علی خان نیز سودای آن را در سر می پرورانید.

انتخاب لطفعلی خان به حکومت سیستان از میان هفت پسر محمدرضاخان و سلب اختیار از عموی لطفعلی خان یعنی علیخان، خلاف آداب و رسوم رایج در منطقه و به منزله توهینی به علیخان قلمداد شده است. (خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۷۶)

لطفعلی خان به سبب دلاوری و سابقه شجاعت مورد تأیید و شهادت تاریخ است. وی همان کسی است که در سال ۱۲۵۷ هـ ق در دوره محمد شاه قاجار به فرمان حاکم کرمان

فرماندهی نیروهای ۳۰۰۰ نفری سیستان را برای کمک و مسخر ساختن قندهار جهت کهندل خان به آن سو برعهده می گیرد. لطفعلی خان در نبرد موفق می شود تا کهندل خان را در مسند حکومت قندهار جای دهد. کهندل خان شرح ماوقع را چنین برای عباسقلی خان نوشت:

«برحسب امر کارداران دولت ایران، لطفعلی خان با لشکر خود طریق خدمت سپرد و اینک من در قندهار مستولی شده ام و او را حارس و حافظ قلعه ارک قندهار داشته ام.» (لسان الملک سپهر، ۱۳۷۷ ج ۲: ۷۶۷)

عباسقلی خان به پاس این موفقیت و در ازای این زحمت خنجر و کارد مرصع و دیگر اشیاء نفیس را برای لطفعلی خان و پدرش می فرستد. (لسان الملک سپهر، ۱۳۷۷ ج ۲: ۷۶۷)

با این اوصاف حکومت کوتاه وی در سیستان مورد اعتراض عمویش علی خان سرابندی بود و او خود را مستحق تر از برادرزاده اش برای این امر می دید. و این باعث شد تا امرای افغانی برای نفوذ بیشتر در سیستان هر کدام به نفع یکی وارد عمل شوند. لذا کامران شاه موافق حکومت لطفعلی خان در سیستان بود و کهندل خان موافق حکومت علی خان. (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۶۹) البته علت این دخالت به سبب بی کفایتی دربار ایران در این زمان گزارش شده است. زیرا علیخان برای دست یافتن به حکومت سیستان ابتدا به دربار محمدشاه و به نزد حاج میرزا آقاسی صدر اعظم پناهنده شد. ولی دربار ایران توجهی به درخواست وی نکرده و علیخان به کهندل خان در قندهار پناه آورد و مدتی را در آنجا به عنوان جلودار یا میرآخور کهندل خان ماند و توانست آرزوی فتح بخشی از سیستان را به او القاء کند. (خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۷۶) البته باید متذکر شد که ملاقات علیخان و حاج میرزا آقاسی یا به وقوع نپیوسته و یا اینکه ادعای حکومت سیستان در زمان زنده بودن محمدرضاخان پدر لطفعلی خان مد نظر علیخان بوده است. چون همانطور که قبلاً بحث شد حکومت محمدرضاخان و امیرکبیر همزمان بوده است.

و همان طور که آمد این حمایت ها بعدها در جریان حکمیت سیستان توسط گلداسمید دستاویزی شد تا سیستان را به علت دخالت های امرای افغان در بحث حمایت از یکی از افراد خاندان سربندی، جزیی از افغانستان بدانند. (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۷۰)

بالاخره علی خان توانست با کمک لشکر قندهار به سیستان حمله برد و پس از پیروزی بر لطفعلی خان وی را کور کرده و خودش در سیستان حاکم شود. (تیت، ۱۳۶۴ ج ۱: ۱۷۸)

علی خان:

علی خان را باید معروف ترین و مقتدرترین فرد این طایفه در سیستان دانست. وی که با کمک های کهندل خان در سیستان به حکومت رسیده بود، در سال ۱۲۶۹ ه. ق به راهنمایی و حسب التکلیف امیرعلم خان قاینی توسط میرزای قاجار نامه ای به حسام السلطنه حاکم خراسان نوشته و تقاضای بیرقی با علامت شیروخورشید دولت ایران کرد. وی در این نامه متعهد اطاعت از دولت ایران گردید. (هروی، ۱۳۷۲: ۶۳)

به دنبال این نامه بیرق شیروخورشید به سیستان حمل شد و بر فراز قلعه سکوه که از قلاع معظم سیستان است، نصب گردید؛ و علیخان پسر خود و پسران سایر بزرگان سیستان را به رسم گروگان به مشهد فرستاد. از این پس علیخان با دربار ایران در ارتباط بود و به دنبال مرگ کهندل خان در سال ۱۲۷۱ و قصد تعرض امیر دوست محمد خان به سیستان، این حرکات توسط علیخان به تهران گزارش می شد. علیخان موقعیتی بدست آورده بود که وی را مورد اعتماد حسام السلطنه حاکم خراسان ساخته بود. به طوری که در لشکرکشی های دولت ایران به مرزهای شرقی از وجود وی استفاده می شد. حضور علیخان با ۴۰۰۰ سیستانی در فتح قلعه تجگ از قلاع نزدیک سیستان و نیز حضور وی در حمله به هرات از جمله اقدامات او در این مدت است. (لسان الملک سپهر ۱۳۷۷ ج ۲: ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵)

سردار علیخان در سال ۱۲۷۲ه. ق به تهران و به نزد شاه می رود. در این سفر ۷۰۰ نفر از سواران زبده سیستانی وی را همراهی کردند. نمایش اسب دوانی در حضور ناصرالدین شاه و بریده شدن گوش فراش باشی نوری صدراعظم به دست نوکر سردار علیخان که شب قبل در مراسم مهمانی کفش های علیخان را ربوده بود، از مهم ترین وقایع دوره توقف وی در تهران بود. (رییس الذاکرین، ۱۳۷۰: ۳۰۵)

در یکی از اسناد این دوره علیخان حین مراجعت از تهران، نامه حاوی دستورات ناصرالدین شاه به یکی از سرداران محلی را به همراه هدایا و خلعت به سیستان می آورد. شاه در این نامه از سردار مزبور می خواهد تا همکاری و فرمانبری از علیخان «سردار مغری الیه نوکر مخصوص معتبر و خوب» را داشته باشد. در ادامه از مفاد آن بر می آید که هر کس چنین نباشد «ضرر آن عاید روزگار خودش خواهد شد.» (رییس الذاکرین، ۱۳۸۶: ۸۴)



نفر دوم از سمت راست: سردار علیخان سربندی حاکم سیستان در عصر قجر

علیخان در مدت حکومت خود در سیستان از ناصرالدین شاه تقاضای تجهیزات و نیروی نظامی کافی و همچنین ریختن ۱۸ عراده توپ و نیز ضرب سکه به نام دارالنصره سیستان نمود. ناصرالدین شاه سرتیپ محمدجعفرخان نامی را با وی همراه نمود و موفق شدند تا در سیستان توپ های تصویبی ناصرالدین شاه ریخته شود. که این اشعار بر روی آن حک شد:

در زمان ناصرالدین شاه بتوفیقات رب
حاکم زابل زمین سردار علیخان عرب
در هزارودو صدوهفتاد ودو این توپ ریخت
صف شکن قلعه شکن آتشفشان سوزان شغب

البته بحث ضرب سکه به علت قتل قریب الوقوع سردار علیخان اتفاق نیفتاد. (ریس الذاکرین، ۱۳۷۰: ۳۰۴) اما در جای دیگر به نقل از شرح سفری به ایالت خراسان نوشته مک گرگر علاوه بر تشکیل هنگ نظامی بحث ضرب سکه نیز در سیستان در این زمان تأیید شده است. (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۲۷۸)

اما اوج اقتدار و اهمیت نقش علیخان در این دوره را باید در ازدواج وی با دختری از خاندان قاجار جستجو کرد. این ازدواج در ۲۳ ذی الحجه ۱۲۷۳ هـ ق با دختر بهرام میرزا به وقوع پیوست. (هدایت، ۱۳۸۵: ۸۹۳۸) این وصلت احتمالاً به دلیل حمله علیخان به هرات اتفاق افتاد و نشانه لزوم نزدیکی و جلب اعتماد وی از سوی دستگاه قاجار است. این مسأله از چشم نگران انگلیسی ها یعنی حاکمان هند نیز دور نماند:

«این اقدام (وصلت علی خان با خاندان قاجار) یک بار دیگر موجب برانگیختن ذهنیت استراتژیک مقامات حکومت هند بریتانیا شد، مبنی بر این که اگر سیستان همچنان به عنوان ایالتی در ایران باقی بماند، امنیت هند را تهدید خواهد کرد.» (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۲۷۶)

در مراجعت سردار علیخان از تهران پس از ازدواج، گروهی نیز تحت عنوان اسکورت وی را همراهی کردند که این امر با مخالفت سفارت انگلیس روبرو شد. البته دولت ایران به ادعای آنها توجهی نکرد. (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۲۷۷)

علیخان پس از ازدواج با شاهزاده قاجار مدت زیادی زندگی نکرد و چنانچه خواهیم آورد به دست تاج محمدخان برادرزاده خود به قتل می رسد.

علیخان سرابندی را باید مؤثرترین شخصیت در پیوستن سیستان به ایران دانست، زیرا چندی قبل ملک زادگان کیانی با وصلت با خاندان دُرانی، ناخواسته زمینه ی الحاق تمامی سیستان را به افغانستان فراهم کرده بودند. با افراشته شدن پرچم ایران به وسیله وی بر سر ارگ دارالحکومه سیستان، امید افغان ها به تصرف سیستان به یأس مبدل شد.

تاج محمد خان حسام الملک:

تاج محمد خان برادرزاده سردار علیخان، پسر محمدرضاخان حاکم سابق و برادر لطفعلی خان حاکم مکحول سیستان است. (احمدی، ۱۳۷۸: ۶۷)

سردار علیخان بر خلاف موفقیت های خود در مناسبات خارج از سیستان گویا پس از حضور در دربار قاجارها دچار نوعی غرور شد و این غرور که عواقب آن باعث تغییر مزاج وی و سخت گیری بر رعایا و ایجاد نوعی تشریفات برای شرفیابی رعایا در نزد وی بود، (خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۷۷) باعث گردید تا در پی خشم بر گروهی از رعایا که آنها را تهدید به کور کردن نموده بود، مقدمات مرگ خود را فراهم آورد. بدین صورت که پس از این تهدید، رعایا به تاج محمدخان پناهنده شده و وی نیز با جمعی از سران سیستانی، شبی بر سر عمویش ریخته و او را کشته و جنازه اش را قطعه قطعه نمودند. (ریس الذاکرین، ۱۳۷۰: ۳۰۷)

در این اتفاق که پنج ماه پس از بازگشت وی به سیستان بود دست همسرش نیز زخم برداشت. (محمود، ۱۳۷۸ ج ۳: ۹۹۶) تاریخ این واقعه را اکتبر ۱۸۵۸ گزارش کرده اند. (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۳۷۰)

با قتل علیخان، تاج محمد خان امور را به دست گرفته و در اولین فرصت مراتب فرمانبرداری خود را به دولت مرکزی اعلام داشت. دولت ایران نیز برای تأدیب وی و همه عاملان قتل علیخان قصد داشت تا نیرویی به سیستان اعزام دارد. دولت انگلیس با نامه ای به وسیله «دوریا» وزیر مختار جدید خود قصد ایران را از این لشکرکشی سؤال نمود. صدراعظم ایران نیز در پاسخ، تأدیب عوامل شورش در سیستان را دلیل این کار دانست.

اما انگلیسی ها سیستان را جزیی از افغانستان می دانستند. این موضوع را در پاسخ به نامه صدر اعظم ایران یاد آور شدند. ولی تاج محمدخان به دنبال در دست گیری اوضاع سیستان، سرسپردگی خود را به دولت وقت ایران اعلام داشت. در این باره وزیر مختار وقت بریتانیا در تهران در نامه ای به دولت هند در ۳۰ مارس ۱۸۵۹ چنین گزارش می دهد:

«دو نفر که سینی حاوی سکه های طلا را حمل می کردند، توسط نایب تشریفات معرفی شدند. آن گاه نامه مفصلی که به نظر از سوی حاکم سیستان نوشته شده بود با صدای بلند خوانده شد. وی در آن نامه مراتب وفاداری به پادشاه را تصریح کرد. سکه های درون سینی، اشرفی های شاهی بود که به نام اعلیحضرت پادشاه (ایران) در سیستان ضرب شده بود.» این گونه اقدامات از جانب تاج محمد خان باعث شد تا انگلیسی ها حقوق ایران نسبت به سیستان را لااقل در گزارشات به رسمیت بشناسند. تاج محمد خان در ادامه حکومتش در سیستان، به دولت مرکزی وفادار مانده و از طرف حاکم خراسان به وی دستور داده شد تا در برابر تحركات پسر دوست محمدخان بارکزی، حاکم جدید افغانستان که قصد تصرف سیستان را داشت پایداری کند. (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۳۷۱ و ۳۷۳)

تاج محمد خان چندی بعد توسط ناصرالدین شاه به مشهد احضار شده و بازداشت می شود. اما بزودی از بازداشت گریخته و پس از اینکه چندی در اطراف متواری بود به

قندهار رفته و در استخدام سرالیور سینت جان انگلیسی قرار می گیرد و بالاخره در کویته پاکستان فوت می کند. (سایکس، ۱۳۶۳: ۳۷۵)

در تحقیق دیگر آمده است که وی بعد از فرار از تهران به سکوه آمده بود و حتی درگیری نیز با نیروهای علم داشت و در جایی دیگر در همین تحقیق آمده است که وی جنگی با امیر علم خان در سکوه داشت که در پی آن به بنجار پناهنده شد و به علت عدم همکاری کلاتر میر مبارز به افغانستان رفته و با دسیسه ی امیر علم خان سوم توسط یکی از مقرین خود مسموم و در پی آن فوت می کند. (رییس الذاکیرین، ۱۳۷۰: ۲۹۳)

همانطور که گفته شد با شروع حکومت تاج محمد خان که با کشته شدن سردار علی خان شکل گرفت، اوج گیری حملات افغانه در زمان امیر دوست محمدخان را داریم. این حملات که بعد از سال ۱۸۶۱م به قندهار و غرب آن مناطق یعنی سیستان بود، باعث از دست رفتن بخش های عظیمی از سیستان و نیز رسیدن آنها به پنجاه کیلومتری سکوه مرکز سیستان شد. دولت ایران امیر علم خان سوم حاکم قاینات را به تصرف سیستان واداشت. این عملیات در سال ۱۸۶۶م با موفقیت انجام شد. (مجتهد زاده، ۱۳۷۸: ۷۸-۳۷۵)

البته در آن حمله ناصرالدین شاه، میرزا ابراهیم خان مظفرالدوله سرتیپ افواج خمسه را با دو فوج خمسه و سواره مأمور کرد تا امیر علم خان را از قاینات برداشته و به سیستان برونند. (رییس طوسی، ۱۳۸۵: ۵۵) بدین ترتیب سیستان از این زمان تا ابتدای دوره پهلوی در اختیار امیران خزیمه قرار گرفت. البته این به معنای تمام شدن نقش خاندان سرابندی در سیستان نیست.

پردل خان سرابندی:

پردل خان یکی از پنج پسر لطفعلی خان، حاکم قبلی که به وسیله علیخان کور شد، (کرمانی، ۱۳۷۴: ۶۲) را می توان مشهورترین و مؤثرترین فرد این خاندان در خلال حوادث تاریخ سیستان در آن زمان دانست.

سرپرسی سایکس که در اواخر قرن نوزدهم میلادی از سیستان دیدار داشته، پردل خان را چنین وصف می نماید:

«...پردل خان نیز با چهل سوار که از سرکوبی و خروج متمردين سيستان بر مي گشت وارد آنجا شد. نامبرده در طفوليت از الاغ افتاده و در نتيجه دستش معيوب شده است و فعلاً يك دست دارد و با اين وصف فوق العاده رشيد و در عين حال صريح اللهجه و بزرگ منش است و با وجود اينكه مخالفين وي طبعاً نسبت باو نظر خوبي ندارند، اما سطح اطلاعات و معلومات او از تمام اهالي اين ناحيه بالاتر است.» (سايكس، ۱۳۶۳: ۳۸۴)

پردل خان در روزهایی که عموهایش در هند بودند و سیستان نیز در تصرف خاندان علم بود، مجبور شد برای پیدا کردن جای پای در سیستان از حاکم قندهار استمداد بطلبد. حاکم قندهار نیز با کمک نقدی و تسلیحاتی به پردل خان، وی را دوباره صاحب املاکی در منطقه اجدادی اش سکوه و دولت آباد سیستان می کند. (رئیس الذاکرین، ۱۳۷۰: ۳۱۰) بدین ترتیب نقش این خاندان از حاکم به یک فئودال تغییر پیدا کرد.

اما باز هم تحت نظر خاندان علم دست به اقداماتی می زد که ازمهم ترین آنها می توان به حمله وی به شهر ناصری یعنی مرکز سیاسی خاندان علم اشاره داشت. در این حمله که به دستور امیر علی اکبرخان حشمت الملک پسر امیر علم خان سوم یعین فاتح سیستان صورت گرفت، پردل خان وظیفه داشت تا امیر معصوم خان خزیمه پسر امیر علی اکبرخان فوق الذکر را از سیستان بیرون رانده و به جای او دیگر برادرش امیر محمدرضاخان صمصام الدوله را جایگزین وی در سیستان نماید. (سایکس، ۱۳۶۳: ۳۸۰) امیر معصوم خان حاکم وقت سیستان به علت قرابت مادری که با طایفه نارویی از طوایف متنفذ سیستانی داشت، نوعی نارضایتی در بین مردم ایجاد کرده بود. بدین ترتیب امیر حشمت الملک دیگر پسر خود یعنی امیر محمدرضاخان را به همراه عبدالوهاب بیگ خالویش برای حکمرانی سیستان می فرستد. امیر معصوم خان که حاضر نبود به این زودی قلعه را تحویل دهد تمارض می نماید و متوسل به وقت کشی می شود. این قضیه حدود سه ماه به طول

می کشد و امیر معصوم خان به پشتیبانی از سربازان تحت فرمان خود، حکومت را ادامه می دهد. عبدالوهاب بیک به قلعه یا ارگ شهر ناصری حمله می کند، ولی شکست خورده و تسلیم می شود و به قتل می رسد. این بار حشمت الملک، پردل خان را مامور حمله می کند و می گوید در ابتدا با امیر معصوم خان مامشات کند و اگر لجاجت کرد او را به قتل برساند. ولی در هر صورت نارویی ها را از سیستان اخراج کند. پردل خان با نارویی ها یعنی حامیان امیر معصوم خان وارد جنگ شده و موفق می شود آنها را به سمت افغانستان فراری دهد. اما امیر معصوم خان باز هم ایستادگی می کند. ولی وقتی اوضاع را جدی و حمله پردل خان را شدید یافت، دست از قدرت کشیده و ناگزیر عازم حرکت می شود و بدین ترتیب پردل خان پیروز می شود. (سایکس، ۱۳۶۳: ۳۸۲)

البته رابطه پردل خان با امیر معصوم خان خزیمه همیشه عداوت آمیز نبود. وی چندی قبل از این واقعه در کنار امیر معصوم خان و دایی وی سردار سعید خان نارویی دیده شده است. (ییت، ۱۳۷۵: ۷۴)

پردل خان در سیستان یک پایه قدرت بود و تداوم قدرت خاندان علم در سیستان بدون در نظر گرفتن وی کاری مشکل بود:

«کنسول سیستان به نایب السلطنه هند پیشنهاد کرد که از حشمت الملک حمایت شود. زیرا حفظش در محل بر طبق سنت موروثی است. سلطه اش در منطقه به واسطه حمایت رؤسای مقتدری مثل سردار پردل خان... به طور استثنایی مستحکم است.» (رئیس طوسی، ۱۳۸۵: ۱۵۷)

در سال های بعد به تحریک پردل خان گروه های سیستانی مزاحمت هایی برای تلگراف خانه های انگلیسی ها در مناطق اطراف سیستان ایجاد و انگلیسی ها نیز این جریانات را مستقیماً به شوکت الملک گزارش می کردند. این مزاحمت ها در اوایل جنگ جهانی اول گزارش شده است. (فریمانی، ۱۳۸۲: ۱۴۵) البته در این زمان پردل خان مسئولیت لوتک زابل و اطراف آن را برعهده داشت. وی در آن زمان مستأجر و مسئول امنیت آن

محل شناخته می شد. اگر سرقت یا حادثه ای دیگر نظیر آن اتفاق می افتاد، وی وظیفه داشت تا سارق را تحویل دهد یا قیمت جنس را بپردازد. (فریمانی، ۱۳۸۲: ۱۹۵ و ۲۰۰)

بعدها برخی از حرکات پردل خان و ناامنی های اتفاق افتاده، باعث شد تا شوکت - الملک به سیستان لشکر بکشد؛ و در یک اقدام غافلگیرانه پردل خان را با بی حرمتی به بیرجند به اسارت ببرند. (رییس الذاکرین، ۱۳۷۰: ۹۸) پردل خان شش ماه بعد از این واقعه در سن حدود ۷۰ سالگی فوت می کند. این جریان باعث عداوت بیش از پیش فرزندان پردل خان با خاندان علم و تحت تأثیر گرفتن وقایع، اقتصاد، فرهنگ و زندگی مردم در سال های بعد شد.

ازدواج امیر محمدرضاخان صمصام الدوله خزیمه حاکم سیستان با دختر پردل خان (رییس طوسی، ۱۳۸۵: ۲۹۴) نشانه نفوذ کلی و مشخص کننده نقش تأثیرگذار پردل خان در آرامش و سلطه سیستان است. چون که امرا بدون نزدیکی با وی در سیستان، در تداوم سلطه دچار مشکل می شدند.

علیخان پسر بزرگ سردار پردل خان، جبروت پدر را نداشت. اما همیشه منظور نظر قدرت ها بود و حتی شوکت الملک در حین وفات دست امیر اسدالله علم (نخست وزیر محمدرضا شاه پهلوی) را در دست علیخان می گذارد و خواهش می کند تا یاور هم باشند و کدورت قبلی را فراموش کنند. (رییس الذاکرین، ۱۳۷۰: ۳۱۲) علیخان مدتی نماینده مردم سیستان در مجلس شورای ملی بود. (فیاض، ۱۳۸۹: ۳۸۴) و حتی در دولت قاجار نیز هنگام بروز ناامنی دستور یافت تا با همراهی یکی دیگر از سرداران سیستان افراد شرور را تا ریگان و نرماشیر کرمان تعقیب کند. (هدایتی، ۱۳۸۸: ۶۳)

محمد رضا خان (سرابندی) پردلی:

سردار محمد رضا خان پردلی فرزند پردل خان بن لطفعلی خان بن محمد رضا خان است. پردلی متولد ۱۲۸۱ شمسی می باشد و معروف ترین فرزند سردار پردل خان و نیز مشهورترین سردار سنتی سیستان در دوره خود بود. وی در هنگام تاج گذاری رضا خان در تهران حضور یافته و رضا خان نیز حکم ریاست رودخانه هیرمند را برای او ارسال کرد. رضا خان هنگام حضور در سیستان در ۱۳۰۷ شمسی مهمان محمد رضا خان پردلی بود. معروف است در این مهمانی پردلی برای استقبال از رضا خان در مسیر ورودی وی جمازه سوارانی با لباس مخصوص در دو طرف مسیر گماشته بود. بعدها محمد رضا خان مورد حسادت واقع گشت و در دسیسه چینی هایی که بر علیه وی شد، مجبور به تبعید به تهران گشت. تبعید وی تا پایان دوره رضا خان ادامه داشت. وی در این مدت با کمک تیمورتاش مدتی به سمت وصول مالیات کرج مشغول بود. (رییس الذاکرین، ۱۳۷۰: ۳۱۳ و ۳۱۴)

و اما آنچه محمد رضا خان را معروف کرد، واقعه ۱۹ بهمن ۱۳۳۰ سیستان بود که به وسیله وی هدایت شد. در این روز که قرار بود انتخابات مجلس شورای ملی صورت گیرد، محمد رضا خان، آیت الله ابراهیم شریفی را که به سفارش آیت الله کاشانی کاندید مجلس شده بود، در مقابل امیر حسین خان بن امیر معصوم خان خزیمه علم که کاندید جمعی از مردم سیستان بود، حمایت کرد. اسدالله علم و امیر حسین خان نیز در این مدت در زابل حضور داشتند.



سردار محمدرضاخان پردلی

وی امیر حسین خان را از سرسختی و تقلب در آرا بازداشت. اما عاملان علم در سیستان خطوط تلگراف را قطع کرده و مانع ارتباط مردم با دکتر مصدق شدند. مردم به دستور محمدرضا خان به خیابان ها ریختند و با کشتن جمعی از عوامل دولتی از قبیل فرماندار و نیروهای مردمی حامی امیر حسین خان خزیمه، وی را وادار نمودند تا با چادر زنانه از سیستان خارج شود. امیر اسدالله نیز چندی قبل از سیستان بیرون رفته بود. نفوذ محمدرضا خان در مردم سیستان به حدی بود که وی فقط با اشاره دست در پایان کشتار آن روز همه مردم را به ترک منطقه دعوت کرد که با این اشاره هیچ کس در خیابان ها پیدایش نبود. (رییس الذاکرین، ۱۳۷۰: ۳۱۹ و ۳۲۲)

یک ناظر بی طرف در مورد نقش و تأثیر پردلی در ۱۹ بهمن می نویسد :

«سردار محمد رضاخان در مبارزه تبلیغاتی خود برای انتخاب شدن روی این شایعه مؤثر تکیه می کرد. او نه روزنامه، نه نشریه، نه حزب و نه بلندگویی داشت. اما حرف هایش همه جا تکرار می شد و بر دل ها می نشست. او از خواسته های مهم مردم الهام می گرفت و مردم نیز حرف های او را بازگو می کردند.» (فیاض، ۱۳۸۹: ۳۷۶)

در این خصوص نظر مشابهی وجود دارد که قیام نوزده بهمن سال ۱۳۳۰ زابل نتیجه محاصره شهر ناصری توسط پردل خان سربندی بود که باعث عداوت میان حامیان امیر حسین خان خزیمه پسر امیر معصوم خان، یعنی ناروئی ها و سردار محمدرضا خان پردلی پسر پردل خان شد. (فیاض، ۱۳۸۹: ۳۷۰)

در تحقیقات جدید از محمدرضا خان پردلی به عنوان شخصی که با حکومت شوروی در تماس بوده یاد شده است. در اینجا درخواست وی و برخی از بزرگان سیستان برای بازگشایی کنسولگری شوروی در سیستان علت عمده این نظریه قلمداد شده است. در ضمن تحرکات عوامل محمدرضا خان در افغانستان نیز باعث اعتراض این کشور شد. که اگر رضا خان وی را تبعید نمی کرد روابط دو کشور آسیب می دید. حتی در دوره محمدرضا شاه پهلوی نیز دخالت های پردلی ادامه پیدا کرد که پهلوی دوم اقدامی علیه پردلی نکرد و کنسول بریتانیا نیز این سکوت را نشانه نفوذ شوروی و حمایت آن دولت از پردلی می دانست. (مجتهد زاده، ۱۳۸۶: ۱۹۲ و ۱۹۳)

باید متذکر شد که قیام نوزده بهمن سال ۱۳۳۰ زابل را برخی از محققین نتیجه محاصره شهر ناصری توسط پردل خان سربندی دانسته اند که باعث عداوت میان حامیان امیر حسین خان خزیمه پسر امیر معصوم خان، یعنی ناروئی ها و سردار محمدرضا خان پردلی پسر پردل خان شد. (فیاض، ۱۳۸۹: ۳۷۰)

ساواک ایران گزارشی متفاوت درباره وی ارائه می کند:

«محمد رضا پردلی رئیس طایفه براهویی می باشد و صاحب نفوذ و مورد احترام است. اجدادش تا ۵۰ سال قبل با سمت حکومت سیستان خدمت قبول کرده اند. وی به اتهام قتل، چند سال زندان و در تبعید بوده است. در وقایع ۱۹ بهمن سال ۱۳۳۰ که منجر به قتل فرماندار و چند نفر دیگر شد، دستگیر و به تهران تبعید گردید. وی تعهد نموده که دست از شرارت بردارد و در منویات شاهنشاه تلاش کند. شخص مذکور مورد مراجع ذات ملوکانه واقع گردیده است.



از راست: ۱- ناشناس ۲- سردار محمد رضا خان پردلی ۳- تاج محمدی (نوه تاج محمد خان حاکم سرابندی)

در سال ۱۳۳۹ به صورت موقت به وی اجازه داده شد که به شهر زابل بیاید و وی در میان طرفدارانش اظهار داشته است: ... من مأمور و فدایی شاهنشاه هستم... تنها کسی که حامی ملت ایران است وجود مقدس شاهنشاه است. ما باید فرد فرد فدایی شاهنشاه باشیم...». (وزارت اطلاعات، ۱۳۸۸: ۷۶)

پردلی در تاریخ ۱۳۶۵/۸/۴ فوت کرد و در دولت آباد شیب آب زابل دفن گردید. (افشار سیستانی، ۱۳۶۷: ۱۷۳)

درباره سردار پردلی حرف های متفاوتی گفته می شود برخی او را خان سیاستمداری می دانند که از مردم موجی ساخت و بر آن سوار شد و اهدافش را دنبال کرد بیشتر مردم

نیز مانند یک شخصیت اسطوره ای و افسانه ای او را دوست دارند و در فراقش اشک می ریزند. (چاری، ۱۳۹۰: ۴۰۷)

نتیجه گیری:

خاندان سرابندی که قدرتشان ناشی از وابستگی های ایلپاتی بود توانستند به عنوان سهم خواهان عمده قدرت در سیستان خود را در اواخر عصر صفوی نشان بدهند. به علت عدم تمرکز دولت قاجار در شرق ایران در دوره حکومت آقامحمدخان، فتحعلی شاه و محمد شاه برای حکام افغانی فرصتی پیش آمد تا منطقه سیستان را در دست گرفته و خاندان سرابندی هم به علت وابستگی های ملوک کیانی به حاکمان افغانی سهم خواهی - هایشان با سرکوب شدید این گروه ها نتیجه روشنی پیدا نکرد. از این رو منطقه سیستان در این بین عرصه ی تاخت و تاز افغانه قرار گرفته و دو قطبی شدیدی بین گروه های موافق و مخالف دو طرف پیش آمد. با شدید شدن مسأله افغانستان تحت عنوان مسائل پیرامون معاهده پاریس، خاندان سرابندی توانستند با اتکا به دولت مرکزی ایران به عنوان حاکمان رسمی این منطقه مطرح شوند. بنابراین دولت قاجار که اهمیت منطقه سیستان و شرایط نگهداری آن را درک کرده بود از مؤثرترین و قدرتمندترین گروه موجود در سیستان یعنی سرابندی ها سود جسته و توانست قدرت ایران را در این منطقه تثبیت کند. در اینجا می توان گفت که اگر قدرت همچنان در دست ملوک کیانی باقی می ماند باید تمامی خاک سیستان را به افغان ها واگذار می کردند. پس از حل نسبی مرزبندی و تأیید بین المللی و به دنبال اختلافات درونی حکام سرابندی دولت قاجار که نیاز آنی به این گروه نداشت؛ حکومت سیستان را برای افراد مورد اطمینان تر یعنی خاندان علم امضا کرد از این رو قدرت رسمی این گروه در سیستان تضعیف شد. یعنی افراد این خاندان به درستی نتوانستند موقعیت خود را در سیاست کلی کشور و منطقه تشخیص دهند و کرسی را که به مدد پایه های اجتماعی و قدرت قومی خود در گذر سالیان به دست آورده بودند به راحتی به افراد فرصت طلب واگذار کردند.

اما خاندان علم نیز در جلب رضایت آنها موفقیت کامل به دست نیاوردند، از این رو از کشمکش و دخالت های آن ها تا پایان این دوره علی رغم ازدواج های مصلحتی در امان نبودند و گاهی بدون توجه به موقعیت این خاندان دست به کارهایی زدند که اثرات آن تا سالیان باقی ماند و این امر دو قطبی شدن (سیستانی - قائنی) جو سیستان را در پی داشت. با شروع دولت مدرن پهلوی و حذف خاندان علم از حکومت سیستان باز هم تلاش های این دو خاندان بر سر نفوذ در سیستان در انتخابات مجلس خود را نشان داد. اما خاندان علم در دوره پهلوی از قدرت افراد با نفوذ دولتی مانند شوکت الملک و اسدالله علم سود جستند که گروه سرابندی، فاقد این جایگاه در دستگاه دولتی بودند. در رویداد نوزده بهمن ۱۳۳۰ سیستان که آخرین تلاش بزرگ این دو گروه برای نفوذ کلی در سیستان بود، خاندان سرابندی توانستند تنها پایگاه مردمی خود را به اثبات برسانند و در دادگاه های وقت بازنده این بازی شدند.

منابع و مأخذ:

- آدمیت، فریدون. *امیر کبیر و ایران*. تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۵.
- احمدی، حسن. *جغرافیای تاریخی سیستان (سفر با سفرنامه ها)*. تهران، مولف، ۱۳۷۸.
- افشار سیستانی، ایرج. *بزرگان سیستان*. تهران، مرغ آمین، ۱۳۶۷.
- اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران*. به کوشش الهه محبوب فریمانی. مشهد، سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲.
- بهبودی، هدایت الله. *روز شمار تاریخ معاصر ایران*. تهران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۸.

تیت، جی پی. سیستان. مترجم دکتر سید احمد موسوی. تهران، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران با همکاری اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان سیستان و بلوچستان، ۱۳۶۴.

چاری، ناصر. مقدمه ای بر جغرافیای تاریخی شهر زابل. مشهد، تسنیم دانش، ۱۳۹۰.
خانیکوف، نیکولای ولادیمیروویچ. سفرنامه خانیکوف. (گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی). ترجمه دکتر اقدس یغمایی و ابوالقاسم بیگناه. مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۵.
خدایار، دادخدا. همراه آفتاب. بی جا، کنگره بزرگداشت سرداران و شهدای استان سیستان و بلوچستان، ۱۳۷۷.

ریاضی هروی، محمد یوسف. عین الوقایع. به اهتمام محمد آصف فکرت. چاپ اول. تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.

رئیس طوسی، دکتر رضا. سرزمین سوخته. (دیپلماسی بریتانیا در سیستان). تهران، گام نو، ۱۳۸۵.

رئیس الذاکرین دهبانی، غلامعلی. اسناد تاریخی سیستان. مشهد، فرهنگ سیستان، ۱۳۸۶.
رئیس الذاکرین، غلامعلی. زادسروان سیستان. (شرح منشور و منظوم احوال طوایف سیستان). مشهد، مؤلف، ۱۳۷۰.

سایکس، سرپرسی. سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس، ده هزار میل در ایران. ترجمه حسین سعادت نوری. چاپ اول. بی جا، لوحه، ۱۳۶۳.

ستوده، منوچهر. نامنامه ایلات و عشایر و طوایف. (ایران تاریخی و فرهنگی). با همکاری خورشید مومنی. تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۵.

سیاسر، قاسم. تاریخ پیدایش شهر زاهدان. (فراز و فرود زاهدان). چاپ اول. زاهدان، تفتان، ۱۳۸۲.

- سیستانی، ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدین بن محمد بن شاه محمود. *احیاء الملوک*. به اهتمام منوچهر ستوده. تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۳.
- سید رسول موسوی حاجی و رضا مهرآفرین. *جستاری در جغرافیای تاریخی سیستان*. زاهدان، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۸.
- شهید حجت الاسلام سید محمد تقی حسینی طباطبایی به روایت اسناد ساواک. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۸.
- صبوری، ناصح و ظهیر. *شجره الملوک*. (تاریخ منظوم سیستان). تصحیح و توضیحات منصور صفت گل. تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۶.
- کرمانی، ذوالفقار. *جغرافیای نیمروز*. به کوشش عزیزالله عطاردی. چاپ اول. تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۴.
- لسان الملك سپهر، محمد تقی. *ناسخ التواریخ*. (تاریخ قاجاریه). به اهتمام جمشید کیانفر. تهران، اساطیر، ۱۳۷۷.
- متولی حقیقی، دکتر یوسف. *افغانستان و ایران*. چاپ اول. مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۳.
- مجتهد زاده، پیروز. *بازیگران کوچک در بازی بزرگ*. (استقرار مرزهای شرقی ایران و پیدایش افغانستان). ترجمه عباس احمدی. تهران، معین، ۱۳۸۶.
- مجتهد زاده، پیروز. *امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران*. ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری. تهران، شیرازه، ۱۳۷۸.
- مجید فیاض، عبدالمجید. *از باغ قصر تا قصر آرزوها*. خاطرات سیاسی یک عضو سابق حزب توده و صاحب امتیاز روزنامه هیرمند خراسان. چاپ دوم. تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۹. ج ۱.

- محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی. چاپ هفتم. تهران، اقبال، ۱۳۷۸. ج ۳.
- مروی وزیر مرو، محمد کاظم. عالم آرای نادری. به تصحیح دکتر محمدامین ریاحی. تهران، نشر علم، ۱۳۶۹. ج ۳.
- معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳.
- هدایت، رضاقلی خان. تاریخ روضه الصفای ناصری. به تصحیح جمشید کیانفر. تهران، اساطیر، ۱۳۸۵.
- ییت، کلنل چارلز ادوارد. سفرنامه سیستان و خراسان. ترجمه قدرت الله روشنی زعفرانلو و مهرداد رهبری. تهران، یزدان، ۱۳۶۵.

فجوری، ستاربردی. (۱۳۹۵). «نقش انگلیس در جنگ های دوره اول و دوم روس و ایران». تاریخ و پژوهش. سال ۱، شماره ۱، صفحات ۱۳۸-۱۱۶.

نقش انگلیس در جنگ های دوره اول و دوم روس و ایران

ستاربردی فجوری^۱

چکیده:

آقا محمد خان قاجار، بانی و باعث حکومت قاجاریه، توانست مرزهای کشور را به اقتدار دوره ی صفویه برساند. پس از فوت وی و به قدرت رسیدن فتحعلی شاه، جنگ های ایران و روس آغاز شد. انگلیسی ها، به عنوان یک کشور استعمارگر، هرگاه منافع آنها ایجاب می کرد با کشوری صلح و یا جنگ می کردند. در دوران فتحعلی شاه قاجار نیز که منجر به عقد قراردادنامه های گلستان و ترکمانچای شد، انگلیسی ها بنا به شرایط، گاهی با روسیه، قرار صلح و یا اعلام جنگ به کمک ایران را داشتند.

جنگ های اولیه ایران و روسیه با کشمکش آن ها در قفقاز آغاز شد. هر چند که در ابتدا، ایرانی ها پیروزی هایی بدست آوردند؛ اما روس ها با ایجاد اتحادهای مختلف و نیز برتری تسلیحات نظامی، قشون ایران را با شکست روبرو کردند. ولیعهد عباس میرزا را نیز مجبور به قبول عهدنامه گلستان نمودند. عهدنامه گلستان بر پایه های متزلزل استوار شده بود، چرا که خط مرزی دو کشور به صراحت تعیین نشده و این امر منشاء اختلافات بعدی و شروع مرحله ی دوم جنگ های ایران و روس گردید. انگلیسی ها در این مرحله نیز که منجر به شکست ایران شد، نقش استعماری خود را خوب ایفا نمودند. به این ترتیب قسمت اعظم و حاصل خیز ایران به موجب عهدنامه های گلستان و ترکمانچای از ایران جدا و به دست روس ها افتاد.

کلید واژه: ایران، استعمار، روس، انگلیس، عهدنامه گلستان، ترکمانچای.

مقدمه:

استعمار انگلیس با نام استعمار پیر، از جمله کشورهایی است که برای تسخیر جهان و به چنگ آوردن آن همیشه به دنبال راه هایی می گشت. این کشور پس از به دست آوردن هندوستان و بهره مندی از مزایای بی شمار آن کشور، نیم نگاهی به کشور ایران داشت تا از آن به عنوان دیوار دفاعی برای دفاع از هندوستان نقشه بکشد. در این برهه از زمان روسیه نیز به عنوان یکی از استعمارگران، برای شکست دادن انگلستان تدابیری می اندیشد. روسیه علاقه مند بود از طریق کشور ایران به آب های آزاد جنوب و نیز باز هم از طریق ایران و با عبور از افغانستان به فکر تهدید انگلستان بود.

در این شرایط ویژه، افرادی چون ناپلئون بناپارت در فرانسه به قدرت رسیدند و کار انگلستان را سخت و تهدیدها را اضافه کردند. در این شرایط خاص، انگلیس بنا به مقتضیات پیش آمده با فرستادن مستشاران به دربار ایران، گاهی بسیار نزدیک و گاهی نیز با قراردادهایی پنهانی که با سایر استعمارگران داشت، بی تفاوت به دربار ایران تصمیم هایی را می گرفت. از طرف دیگر روس ها نیز در پی کسب منافع خود جنگ هایی را به ایران تحمیل کردند. آن ها وقتی متوجه شدند دسترسی به آب های آزاد و هندوستان به راحتی امکان پذیر نیست، در شمال ایران به بهانه هایی حملات خود را آغاز کردند که در نتیجه این حملات، قسمت هایی از ایران بزرگ را از آن خود کردند.

در دوره اول این جنگ ها که پیروزی از آن ایرانیان بود، با دخالت انگلستان نتیجه ی جنگ برعکس شد که نهایت آن منجر به عهدنامه گلستان شد و روس ها تعمد به خرج دادند و حتی المقدور از تعیین خطوط مرزی بین دو کشور خودداری کردند. انگلیسی ها نیز که در خفا از این اقدامات خبردار بودند عکس المعلى نشان ندادند.

این موضوع باعث شد که مرحله دوم جنگ های ایران و روس آغاز شود. باز هم انگلیسی ها نقش میانجی گری ایفا کرده و عهدنامه ی ننگین ترکمانچای را به ایران تحمیل

کردند. به این ترتیب قسمت عمده ای از خاک ایران، از ایران جدا شده منضم خاک روسیه شد.

تأسیس حکومت قاجاریه:

قاجارها در اوایل دولت صفویه در گنجه و ایروان سکونت داشتند. شاه عباس اول در اوایل حکومت خود گروهی از آن ها را به استرآباد کوچ داده و در مبارک آباد (آق قلا فعلی) سکنی دادند.^۱ شاه عباس با این کار اهدافی را دنبال می کرد، از جمله این که شاه عباس از کثرت قاجارها و نیز از قدرت روزافزون آن ها در ترس و وحشت بود. از طرف دیگر قصد وی، ایجاد سدی دفاعی و تقویت مرزهای شمالی در مقابل ترکمان ها و ازبک ها را تدبیر نموده بود.^۲

قاجارها پس از استقرار در استرآباد، سعی کردند با ترکمانان یموت و گوکلان و دیگر قبایل ترکمان قره قوم، روابط حسنه برقرار کرده، مناسبات تجاری نیز با آن ها برقرار کردند. به این نیز بسنده نکرده، حتی دست به ازدواج با آن ها زدند و در ادامه نیز اتحادهای نظامی در بین آن ها برقرار شد.^۳ شاهقلی خان قاجار اول کسی بود که از گنجه به استرآباد آمد. شاهقلی خان دو پسر به نام های فتحعلی خان که جد اعلای سلاطین قاجار است و فضلعلی آقا داشت.^۴

فتحعلی خان قاجار، در هنگام محاصره اصفهان به دست افغان ها به کمک شاه سلطان حسین شتافت. چند روزی را به مقابله با آن ها پرداخته و حتی موفقیت هایی نیز به

۱- غفاری کاشانی، ابوالحسن: گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، نشر زین، چاپ اول ۱۳۶۹، ص ۹۹. و نیز

خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار، بکوشش حسین خدیو، نشرنی، چاپ دوم ۱۳۶۳، ص ۳.

۲- بیگ دنبلی، عبدالرزاق: مآثر السلطانیه، غلامحسین زرگری نژاد، نشر روزنامه ایران، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۳۳. و نیز

پیتراوری، تاریخ کمبریج (جلد هفتم)، قسمت دوم، ترجمه تیمورقادری، نشر مهتاب - آبنام، ۱۳۸۸، ص ۸-۷.

۳- پیتراوری، تاریخ کمبریج (جلد هفتم)، قسمت دوم، ترجمه تیمورقادری، نشر مهتاب - آبنام، ۱۳۸۸، ص ۱۰.

۴ فورخانچی، محمدعلی: نخبه سیفیه، منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۰، ص ۱۶.

دست آورد. اما سعایت و بدگویی و حسادت خوانین و سرکردگان باعث شد که وی به استرآباد مراجعت نماید.^۱ اما فتحعلی خان خیلی زود به دست نادر کشته شده و از صحنه رقابت حذف شد. فرزند ارشدش محمدحسن خان سال ها در میان ترکمانان و در حمایت آن ها بسر برد.^۲ از وی به عنوان بزرگ خاندان قاجار که از مخالفان نادر بود، تا مرگ نادر، اثری نیست و او در بین ترکمانان و تحت حمایت آنان بوده است.^۳ اما پس از شنیدن خبر نادر در سال ۱۱۶۰ هجری قمری، با گروهی از ترکمانان به استرآباد یورش برده و آنجا را فتح کرد.^۴ به این ترتیب مقدمه سلطنت فرزندان خود را فراهم ساخت. اما محمدحسن خان که به اصفهان و شیراز لشکر کشیده بود به علت کمی آذوقه مجبور به عقب نشینی شده و مورد تعقیب لشکریان کریم خان زند قرار گرفت. وی در سال ۱۱۷۲ هجری قمری کشته شد. به این ترتیب کریم خان وارد استرآباد شده و اولاد وی و آقامحمد خان را به اسارت در آورده به شیراز فرستاده شد.^۵ آقامحمد خان سال ها در نزد کریم خان زند بسر می برد تا اینکه با مریض شدن وی از شهر خارج شده به طرف استرآباد راهی شد.^۶

آقامحمد خان در تاریخ سه شنبه ۱۳ صفر ۱۱۹۳ هجری قمری با فرار از شیراز خود را به تهران رسانید.^۷ در تهران به گردآوری ایل قاجار پرداخته و برای حمله به استرآباد و مازندران مهیا شد.^۸ او برای پایان دادن اختلافات خاندان قاجار دست به اقداماتی زد. پس

۱- مروی، محمد کاظم؛ عالم آرای نادری، محمد امین ریاحی، نشر علم، چاپ دوم، زمستان ۶۹، جلد اول، ص ۲۷.

۲- همان، ص ۶۶۰

۳- شعبانی، رضا؛ تاریخ اجتماعی در عصر افشاریه، چاپ خوشه، نشری نام، چاپ دوم ۱۳۶۵، جلد اول، تهران، ص ۱۱۲.

۴- سپهر، محمد تقی لسان الملک، ناسخ التواریخ، جمشید کیانفر، چاپ اول ۱۳۷۷، جلد اول، ص ۱۷.

۵- پیتراوری، تاریخ کمبریج، جلد ۷، ص ۱۹.

۶- شیبانی، میرزا ابراهیم؛ منتخب التواریخ، علمی، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۶، ص ۴۶.

۷- قورقانیچی، محمد علی؛ نخبه سیفیه، منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۰، ص ۲۰.

۸- هدایت، رضا قلی؛ روضه الصفا ناصری، جلد ۹، ص ۱۲۹.

از ایجاد اتحاد بین قبایل مختلف قاجار، ترکمانان و بازمندگان افشار نیز پیمان اتحاد بستند.^۱

پس از ایجاد اتحاد کامل در استرآباد، متوجه شیراز و قسمت های دیگر ایران شد. پس از آن حملات خود را به شیراز و محل استقرار زندیه ادامه داد تا این که آخرین بازمانده زندیه یعنی لطفعلی خان زیر شکنجه در تهران به قتل رسید. آقا محمدخان نیز رسماً در سال ۱۲۱۰ هجری قمری در تهران تاجگذاری کرد. پس از آن عزم خراسان کرد و در ادامه نیز در سال بعد لشکر به گرجستان و آذربایجان برد و در همان مناطق در سال ۱۲۱۱ ه.ق کشته شد.^۲

بامرگ آقا محمد خان، برادرزاده ی وی باباخان، معروف به فتحعلی شاه که در شیراز بود، عازم تهران شد و پس از کنار زدن مدعیان تاج و تخت پادشاهی در سال ۱۲۱۲ ه.ق، در سن ۲۹ سالگی بر تخت پادشاهی تکیه کرد.^۳ دوران فرمانروایی این پادشاه قاجار یکی از مهم ترین دوره های تاریخی کشور است، چرا که تمام حکمرانی این پادشاه قاجار در جنگ و ستیز و کشمکش با دشمنان خارجی و مدعیان قدرت بود. در این دوره کشورهای استعمارگر انگلیس و روس با تباری و تفاهم هایی که پشت پرده و پنهانی داشتند، ایران را بین خود تقسیم کردند. منابع آن را به غارت برده و مرزهای ایران را هر چه محدودتر کردند.

۱- آبراهامیان، پرواند: ایران بین دو انقلاب، ترجمه مازم فیروزمندی و دیگران، چاپ ۱۳، نشر مرکز، ۱۳۸۸، ص ۳۴.

۲- بیگ دنبلی، عبدالرزاق: مآثر السلطانیة، غلامحسن زرگری نژاد، نشر روزنامه ایران، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۲۴-۲۰.

۳- خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار، بکوشش حسین خدیو، نشر نی، چاپ دوم ۱۳۶۳، ص ۹.

۴- سپهر، محمد تقی لسان الملک، ناسخ التواریخ، جمشید کیانفر، چاپ اول ۱۳۷۷، جلد اول، ص ۸۷-۹۱.

وضعیت جهانی در اوایل دوره قاجاریه (اوایل قرن نوزدهم):

قرن ۱۹ میلادی، قرن اروپا بود. تا این تاریخ هیچ قدرت دیگری به آن در برتری که اروپا بر جهان پیدا کرده، نرسید. در حالی که کشورهای اروپایی رو به جلو و در حال پیشرفت بودند، اما ایران مسیر متضاد را می پیمود و راه زوال را در پیش گرفته بود.^۱

در این دوره، دربار فتحعلی شاه از اوضاع و احوال اروپا بی خبر بودند و قادر نبودند که علل دشمنی فرانسه را با انگلیس و یا انگلیس با روس و بالعکس را تمیز دهند. حال آن که هر موقع سیاست هر یک از این دولت های استعمارگر ایجاب می نمود، دربار فتحعلی شاه را آلت دست قرار می دادند و مساعدت شاه ایران را به خود جلب می کردند.^۲ علی الخصوص انگلیسی ها به دنبال راهی بودند تا در شرق جای پای خود را مستحکم نمایند. آنها شرکت های انگلیسی را بدین منظور در روسیه تحت عنوان کمپانی روسیه تأسیس کردند. اما با این کار چندان توفیقی حاصل نشد. آنها کوشیدند تا از طریق ایران و روسیه بابتی را برای تجارت با هندوستان بگشایند.^۳

فرانسوی ها هم به دنبال روزنه هایی بودند که با نفوذ در ایران به تهدید انگلستان ادامه دهند. پس از سال ۱۸۰۰م/۱۲۱۵ ه.ق که سال چهارم سلطنت فتحعلی شاه می باشد، با رأی و تدبیر میرزا ابراهیم خان، تا اندازه ای امنیت در ایران برقرار گردید. درست در همان زمان شهرت ناپلئون بواسطه فتوحاتی که داشت، عالم گیر شده بود.^۴ اروپائیان اتحادیه های متعددی را بر علیه وی تشکیل داده بودند. این موضوع اروپائیان، در رأس آنها انگلستان باعث شد که ناپلئون به واکنش وادارد تا راهی را بیابد تا ضربه ای را به انگلستان وارد نماید. به این ترتیب ناپلئون به فکر حمله به مرکز قدرت و نبض سیاست و اقتصاد انگلیس

۱- نصر، محمدتقی: ایران دربرخورد با استعمارگران، چاپ اول، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۳، ص ۲۵.

۲- محمود محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، اقبال، ۱۳۶۲. ص ۲۷-۲۶.

۳- محمد امین، دکتر عبدالامیر، رقابت موسسات تجاری انگلستان با یکدیگر، ترجمه محجوب الزویری، فصل نامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، سال سوم، شماره ۹، بهار ۱۳۷۸، ص ۷۰.

۴- محمود محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، اقبال، ۱۳۶۲. ص ۲۶.

یعنی هندوستان افتاد.^۱ برای انجام چنین مأموریتی دسترسی به ایران و آلت دست قراردادان شاه ایران دستور کار قرار گرفت. درحالی که این مسئله باعث ترس و وحشت انگلیس گردید.^۲ بنابراین آن ها در سال ۱۸۰۴م/۱۲۱۹ ه.ق، به ایران پیشنهاد دادند که به اتفاق هم بر ضد روس ها وارد عمل شوند. در سال ۱۸۰۵م/۱۲۲۰ ه.ق نیز که جنگ های ایران و روس در جریان بود، فرانسوی ها برای جلب حمایت ایران مسیو ژوبر را به تهران فرستادند.^۳

فرانسوی ها که از هر فرصتی برای برقراری ارتباط با ایران سود می جستند به دنبال بهانه بودند. ایران در حال جنگ با روس ها، بر اساس قراردادهایی که با انگلیسی ها داشتند، تقاضای کمک و مساعدت از آن ها را کردند. اما انگلیسی ها نه تنها هیچ کمکی نکردند، بلکه تعلل کرده و امروز و فردا کردند. در چنین شرایطی فتحعلی شاه، میرزا محمدرضا را که یکی از منشیان بود به دربار ناپلئون اعزام کرده، این فرصت را برای فرانسه ایجاد کرد.^۴ تعلل انگلیسی ها در کمک به ایران باعث شد که خیلی زود سفیرانی از فرانسه راهی ایران شوند. میرزا محمدرضا نیز با اختیارات محدود راهی فرانسه شده بود، معاهده ی فین کنشتاین را در سال ۱۸۰۷م/۱۲۲۲ ه.ق به تهران ارسال کرد.^۵ «پس از آن، از طرف فرانسوی ها، ژنرال گاردان به همراه عده ای صاحب منصبان قشون و سواره و توپخانه و مهندس به دربار ایران فرستاده شد.»^۶ تا این افراد در تعلیم سپاه ایران تلاش و مساعی تمام

۱- الهی، امیرسعید: گوشه هایی از تاریخ دیپلماسی ایران، مرکز اسناد وزارت خارجه، تهران، پاییز ۱۳۹۰، ص ۲۵۷.

۲- سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، سیدمحمدفخرداعی گیلانی، ۳۸۶، دنیای کتاب، چاپ ششم، ۱۳۷۷، جلد دوم، صص ۴۳۶.

۳- سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، سیدمحمدفخرداعی گیلانی، ۳۸۶، دنیای کتاب، چاپ ششم، ۱۳۷۷، جلد دوم، صص ۴۴۱-۴۴۰.

۴- وقایع نگار، میرزا محمدصادق: تاریخ جنگ های ایران و روس، مرحوم حسین آذر، ۱۳۶۹، صص ۱۵۳.

۵- سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، سیدمحمدفخرداعی گیلانی، ۳۸۶، دنیای کتاب، چاپ ششم، ۱۳۷۷، جلد دوم، صص ۴۴۱.

۶- محمود محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، اقبال، ۱۳۶۲. ص ۷۰. و نیز مدنی، دکتر جلال الدین: خیانت به تهران، ۳، ماهنامه زمانه، سال سوم، شماره ۲۶، آبان ۸۳، صص ۱۴.

داشته باشند. این ارتباطات موجب نگرانی لندن و هند را فراهم کرده بود.^۱ در این اوضاع و احوال، ناپلئون به سفیران اعزامی خود تأکید داشت که به ایرانی ها کمک کنند. تمام تجربیات خود را در اختیار ایرانی ها قرار دهند. در این زمان که روس ها در جنگ با قوای اروپایی ها اشتغال دارند و قوای آن ها در قفقاز ضعیف شده، نهایت کوشش را کرده، روس ها را وادار به عقب نشینی و شکست نمایند.^۲

در چنین شرایطی بین روس ها و فرانسوی ها عهدنامه تیلیسیت بسته شد. این عهدنامه موجب تغییرات کلی را در اروپا بوجود آورد که در سرنوشت ایران نیز بی تأثیر نبود. درست در همان شرایط بحرانی، فتحعلی شاه از ژنرال گاردان خواست که به تعهدات خود در قبال عهد نامه فین کنشتاین عمل نماید. اما عهدنامه تیلیسیت بین روس و فرانسه، موجب شده بود که فرانسوی ها، بعضی از تعهدات خود را فراموش کرده پشت گوش بیندازند. ایران نیز تهدید کرد در غیر این صورت مجبور است از سفیر انگلستان کمک بخواهد. گاردان نیز تهدید کرد در صورت ورود سفیران انگلستان بلافاصله ایران را ترک خواهد کرد.^۳ به این ترتیب سفارت ژنرال گاردان به نتیجه ای نرسید و صاحب منصبان فرانسوی همگی در ذی الحجه ۱۲۲۳ ه. ق. ۱۸۱۶ م، ایران را ترک کردند. به گونه ای که تا قریب به سی سال دیگر هیچ گونه رابطه ی مستقیمی بین ایران و فرانسه برقرار نگردید.^۴ هر چند که فتحعلی شاه در سال ۱۸۱۶ م/ ۱۲۳۲ ه. ق، میرزا داودخان را نزد لویی ۱۸ پادشاه فرانسه فرستاد تا در استرداد ولایات شمالی کمک و مساعدت نماید. اما پادشاه فرانسه به بهانه این که سفیران ایران فاقد استوارنامه هستند، از پذیرفتن آن ها خودداری کرد و حتی

۱- هدایت، مهدی قلی: گزارش ایران، نشر نقره، چاپ دوم ۱۳۶۳، ص ۴۴.

۲- محمود محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، اقبال، ۱۳۶۲. ص ۷۱.

۳- تاج بخش، دکتر احمد: سیاست های استعماری، اقبال، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۱۴۲.

۴- الهی، امیر سعید: گوشه هایی از تاریخ دیپلماسی ایران، مرکز اسناد وزارت خارجه، تهران، پاییز ۱۳۹۰، ص ۲۵۷.

به نامه فتحعلی شاه هم جوابی نداد.^۱ به این ترتیب بار دیگر دولتمردان ایران، دستخوش اجانب قرار گرفته و در دامن دولت های روس و علی الخصوص انگلیسی ها افتادند.

اما همزمان روس ها نیز دست به تحرکاتی زدند. با به قدرت رسیدن کاترین دوم در روسیه، وی تصمیم گرفت که وصیت نامه پتر کبیر را اجرایی نماید. در سال ۱۷۷۶م/ ۱۱۹۰ه.ق، شروع به ساخت استحکامات نظامی در سرحدات شمالی و قفقاز نمود. در سال ۱۷۸۱م/ ۱۱۹۶ه.ق، در اشراف اقدام به تأسیس تجارتخانه نموده، سپس به بهانه حفظ و حراست از تجارتخانه شروع به ساختن قلعه ای نظامی نمود.^۲ اما آقامحمدخان با علم به این که روس ها با اهداف تصرف مناطق شمالی وارد ایران شده اند، با تدابیری که اندیشید، آن ها را به سوی گرگان دعوت کرده و تأسیسات روس ها را تخریب کرد.^۳ در شمال ایران، منطقه گرجستان حتی قبل از قاجاریه نیز محل نزاع و درگیری بوده است.^۴ هراکلیوس حاکم گرجستان قبل از رسیدن به حکومت با نماینده کاترین دوم، عهد کرد که در صورت رسیدن به قدرت و تاج و تخت، تحت الحمایه روسیه خواهد بود. هراکلیوس با مساعدت های روس ها به قدرت رسید و از پرداخت مالیات و خراج به ایران خودداری کرد و گرجستان را تحت الحمایه روسیه اعلام کرد.^۵

اما آقامحمد خان در سال ۱۲۰۹ه.ق، لشکر به سوی آذربایجان راهی کرد. قراپاغ را تسخیر کرد. از آنجا عازم گرجستان شد. پس از تسخیر آنجا، تفلیس، گنجه و ولایات شکی و شیروان را نیز فتح کرد. در سال بعد نیز خراسان را فاتح شد. به سال ۱۲۱۱ه.ق، مجدد راهی آذربایجان شد. پس از فتح هایی که داشت در همانجا کشته شد.^۶ پس از کشته شدن

۱- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: تاریخ روابط خارجی ایران، امیرکبیر، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۶ص ۲۲۶.

۲- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: تاریخ روابط خارجی ایران، امیرکبیر، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۶ص ۱۹۱.

۳- اعتمادی، یوسف: قرارداد ترکمان چای و آثار آن در جامعه ایران، فصل نامه سیاسی اقتصادی، شماره ۷۲-۷۱، ص ۸۴.

۴- وقایع نگار، میرزاحمدصادق: تاریخ جنگ های ایران و روس، مرحوم حسین آذر، ۱۳۶۹، ص ۲۶.

۵- وقایع نگار، میرزاحمدصادق: تاریخ جنگ های ایران و روس، مرحوم حسین آذر، ۱۳۶۹، ص ۷۱.

۶- بیک دنبلی، عبدالرزاق: آثار السلطانیة، غلامحسین زرگری نژاد، نشر روزنامه ایران، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۷۱-۶۹.

آقامحمدخان، فتحعلی شاه با درایت و دوراندیشی حاج ابراهیم خان به سلطنت رسید. روس ها به سال ۱۲۱۸ه.ق، متوجه قفقاز شدند. آن ها ایشپخدر را راهی قفقاز کردند. پس از بردهایی که صورت گرفت مراجعت کرد.^۱ به این ترتیب جنگ های روس و ایران در این دوره آغاز شد که منجر به تحمیل قراردادهای گلستان و ترکمانچای بر ایران شد. روابط این دو کشور نیز در ادوار مختلف تاریخی بیشتر خصمانه بوده تا یک روابط دوستانه و تجاری و... .

با این وجود در این دوران، اروپا آستن تحولاتی بود که باعث تغییرات اساسی در جهان را فراهم نمود، از جمله آن ها می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- در نظام سیاسی و اجتماعی تغییرات بزرگی ایجاد شد، که از یک سو آزادی و حقوق افراد و از سوی دیگر قدرت و وظایف دولت ها بیشتر می شد.
- در جهان دانش، ایمان مطلق به علم، به تقویت علم منتج شد و اروپائیان باور کردند که هر نقصی با علم و تنها با علم مرتفع می گردد.
- در زمینه اقتصادی، بزرگ ترین پیروزی در انقلاب صنعتی رخ داد.
- در رابطه بین اروپا و سایر بلاد جهان، استعمار و شبه استعمار نیز رو به تغییر گذارد و...^۲.

انگلیس و جنگ های اول ایران و روس:

در سال های آغازین قرن نوزدهم، ایران در روابط خارجی، انگلستان را نزدیک ترین حامی و هم پیمان خود قلمداد می کرد. اما سیاست مداران انگلیسی، فرصت طلبی را سیاست اصلی خود در دستور کار قرار داده بودند. به این نحو که هرگاه هندوستان از سوی رقبای اروپایی از جمله فرانسه، روسیه و... در معرض خطر می افتاد، طرح دوستی با ایران ریخته می شد و هرگاه خطر رفع می گردید، نه تنها ایران را فراموش می کردند، بلکه آن

۱- هدایت، مهدی قلی: گزارش ایران، نشر نقره، چاپ دوم ۱۳۶۳، ص ۴۴-۴۳.

۲- نصر، محمد تقی: ایران در برخورد با استعمارگران، چاپ اول، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۳، ص ۲۷-۲۵.

را در مقابل دشمنانش یعنی فرانسه و روس تنها گذاشته در پی منفعت و سودجویی خود بودند. به گونه ای که بدون شک یکی از عوامل اصلی شکل گیری تجاوزات روسیه به خاک ایران و اشغال بخش های متعدد، در پی سیاست های دو گانه انگلستان بوده است.^۱

کشور انگلستان به جهت موقعیت جغرافیایی در منطقه ای خاص قرار گرفته که موجب مصونیت از هر گونه درگیری و جنگ شده است. از طرف دیگر هر کشور خارجی قصد حمله دریایی داشته باشد با نیروی دریایی قوی انگلستان مواجه شده و محکوم به شکست می باشد. این موضوع باعث شد که رقبای این کشور در اروپا، همچون فرانسه برای ضربه زدن به انگلستان متوجه متصرفات آن ها در شرق و علی الخصوص هندوستان باشند که در این رابطه ایران نقش ویژه ای داشت.^۲

بنابراین انگلیسی ها برای محافظت از هندوستان، مجبور بودند که دربار ایران را نیز با خود همراه و همگام سازند. در همین راستا سر جان ملکم در سال ۱۸۰۰م / ۱۲۱۵ه.ق وارد تهران شد. در فرصت زمانی اندک قراردادهای سیاسی و معاهده تجاری بین ایران و انگلیس منعقد گردید. از طرف دیگر فرمانی به مهر و امضای فتحعلی شاه، صدراعظم و ارکان دولت به تمام حکام و مأمورین مرزی فارس و خوزستان و سواحل خلیج فارس دریافت کرد که در تمام نواحی با اعمال دولت انگلستان همراهی و مساعدت گردد. اگر چنانچه فرانسوی ها و افغان ها یا سایر ملل بخواهند در نواحی جنوبی ایران ظاهر شوند و یا بخواهند در بنادر خلیج فارس پیاده شده و فعالیت نمایند، نگذاشته و مانع شوند. به این ترتیب اولین هیئت ملکم با موفقیت خاتمه یافت.^۳ با آغاز قرن نوزدهم میلادی، شکست امپراطوری عثمانی که چون سدی ایران را در برابر غرب محافظت می کرد، سبب شد

۱- مدنی، دکتر جلال الدین: خیانت به تهران، ۳ ماهنامه زمانه، سال سوم، شماره ۲۷، آذر ۸۳، ص ۲۴.

۲- محمود محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، اقبال، ۱۳۶۲. ص ۵۷.

۳- محمود محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، اقبال، ۱۳۶۲. ص ۳۳. نیز سایکس، سرپرستی: تاریخ ایران، سید محمد فخر داعی گیلانی، ۳۸۶، دنیای کتاب، چاپ ششم، ۱۳۷۷، جلد دوم، ص ۴۴۷.

انزوای طولانی ایران نسبت به غرب به پایان برسد. از طرف دیگر هندوستان به تصرف انگلستان در آمد و آن ها ناوگان دریایی خود را در خلیج فارس مستقر کردند.^۱

در سال ۱۷۹۸م/۱۲۱۳ه.ق، آراکلی حاکم گرجستان درگذشت و به جای وی، پسرش گرگین خان به حکومت رسید. پس از مدتی روس ها به بهانه این که گرگین خان بدهکار است، تفلیس را اشغال کرده و گرگین خان و خانواده اش را به اسارت بردند. البته نویسنده فارسی‌نامه ناصری می نویسد: گرگین خان والی تفلیس، مقدم روس ها را گرمی داشته و شهر را در اختیار آن ها قرار داد.^۲ به هر حال فرمانده روس ها سیسیانف خود را فرماندار کل گرجستان اعلام کرده و در سال ۱۸۰۳م/۱۲۱۸ه.ق دستور حمله عمومی به خاک ایران را صادر کرد. شاه ایران فتحعلی شاه نیز عباس میرزای هیجده ساله را به مقابله به روس ها اعزام کرد. شاه ایران ضمن این اقدامات به فکر یاری خواستن از کشورهای انگلیس و فرانسه نیز افتاد و برای دریافت کمک آن ها نامه هایی ارسال کرد. فرانسوی ها خیلی زود استقبال کردند، درحالی که انگلیسی ها تعلل داشتند.^۳ اما روس ها بدون توجه به تمام اتفاقات به توسعه ی سرحدات خود به داخل ایران ادامه می دادند. سیسیانف در مرحله اول حملات خود گنجه را تصرف کرد. شاه ایران نامه ای به سیسیانف نوشته و عمل او را مداخله در امور داخلی ایران دانسته و کار او را تجاوز قلمداد کرد. خیر سقوط گنجه و قتل عام مسلمانان، غوغایی در ایران به پا کرد. علمای تهران جنگ با کفار را تصویب کرده و حکم جهاد دادند. به این ترتیب ۵۵۰۰۰ نفر سوار و پیاده مسلح شده و در چمن سلطانیه گرد آمدند و عباس میرزا در روز ۴ صفر سال ۱۲۱۹ه.ق از تبریز به جانب ایروان حرکت کرد.^۴ درست در همان سال یعنی سال ۱۲۱۹ه.ق، فرانسوی ها مسیو ژوبر را راهی تهران

۱- منسفیلد، پیتر: تاریخ خاورمیانه، ترجمه عبدالعلی اسپهبدی، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۸، ص ۱۶۳.

۲- حسنی فسانی، حاج میرزا حسن: فارسی‌نامه ناصری، تصحیح

دکتر منصور رستگار فسانی، جلد اول، امیر کبیر، ۱۳۷۸، ص ۶۸۶.

۳- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: تاریخ روابط خارجی ایران، امیر کبیر، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۶، صص ۲۰۷-۲۰۶.

۴- شمیم، علی اصغر: صص ۸۷-۸۴.

کردند و پیشنهاد دادند که به اتفاق هم بر ضد روس ها وارد عمل شوند.^۱ پس از آن نیز صاحب منصبان قشون و سواره و توپخانه و مهندس و... از فرانسه وارد ایران شدند.^۲ انعقاد عهدنامه تیلیسیت بین روسیه و فرانسه در سال ۱۸۰۷م/ ۱۲۲۲ه.ق، تغییرات کلی در اوضاع سیاسی اروپا و جهان به وجود آورد. اما این عهدنامه بیش از یک سال دوام نیاورد و روس ها منافع خود را در اتحاد با انگلستان تشخیص دادند و به این ترتیب عهدنامه تیلیسیت عملاً اجرایی نشد. ایرانیان وقتی متوجه شدند که طبق مفاد فین کنشتاین از کمک های فرانسه برخوردار نخواهند شد، مجدداً دست دوستی به سوی انگلیس دراز کردند.^۳ در این زمان روس ها همزمان که با ایران وارد جنگ شده بودند، در جبهه اروپا نیز با فرانسه که دشمن انگلیسی ها محسوب می شد، در حال جنگ بودند. بنابراین آن ها از انگلیسی ها درخواست کردند برای شکست دادن فرانسه دشمن مشترک آن ها، واسطه شوند تا در جبهه قفقاز صلح برقرار گردد. برای این کار پولکونیک فریقان را مأمور کردند که با سرگوراولی ارتباط برقرار کرده و زمینه صلح را مهیا سازد.^۴ از طرف دیگر ایرانی ها نیز بر اساس معاهده سیاسی که با ملکم در سال ۱۸۰۱م/ ۱۲۱۵ه.ق بسته بودند، به انگلیسی ها متوسل شدند که بر طبق مندرجات این عهدنامه به ایران کمک کنند.^۵

پس از این اتفاقات دولت مردان انگلیسی دیپلماسی بسیار فعالی را دنبال کردند تا از این فرصت پیش آمده نهایت بهره برداری نموده، در دربار ایران نفوذ کاملی پیدا کنند. پس از خروج فرانسوی ها، انگلیسی ها نمایندگانی را به ایران اعزام کردند. ملکم (از طرف حکومت هند) و سرگوراولی از طرف پادشاه انگلستان، در سال ۱۸۰۹م/ ۱۸۰۸م

۱- سایکس، سرپرسی: تاریخ ایران، سیدمحمدفخر داعی گیلانی ۳۸۶، دنیای کتاب، چاپ ششم، ۱۳۷۷ جلد دوم، ص ۴۴۰.

۲- محمود محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، اقبال، ۱۳۶۲. ص ۷۰.

۳- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: تاریخ روابط خارجی ایران، امیرکبیر، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۶ صص ۲۱۶-۲۱۴.

۴- بیگ دنبلی، عبدالرزاق: مآثر السلطانیة، غلامحسین زرگری نژاد، نشر روزنامه ایران، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۳۷۳.

۵- محمود محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، اقبال، ۱۳۶۲. ص ۴۹.

۱۲۲۴ه.ق/۱۲۲۳ه.ق، وارد ایران شدند. سرگوراوزلی توانست ایران را به مواردی مقید سازد از جمله:

- تا زمانی که ایران با روسیه در حال جنگ است، سالیانه مبلغ ۱۶۰ هزار تومان به ایران بپردازد و نیز افسران انگلیسی را برای تعلیم و تربیت قشون ایران استخدام نماید.
- از طرف دیگر با هدایای نفیسی که تقدیم فتحعلی شاه و درباریان کرده بود، اعتماد آن ها را به خود جلب کرد.^۱ جونز توانست پیمان نامه ای را با نام مجمل و یا جونز با تهران ببندد که طبق یکی از مفاد آن ایران کلیه قراردادهایی را که با سایر دول اروپایی بسته و به آنان اجازه عبور سپاه به خاک هندوستان را می داد لغو گردید. همچنین انگلستان متعهد شد مادامی که ایران با روسیه در حال جنگ است مبلغ ۱۲۰ هزار تومان به خزانه دولت ایران پرداخت نماید. در این بین مابین ملکم و جونز نیز اختلافاتی پیش آمد که ملکم مجبور به مراجعت به هند شد. این اختلافات و نیز حواله صدویست هزار تومانی جونز باعث شد که دولت ایران، میرزا ابوالحسن خان شیرازی را به لندن اعزام نماید.^۲ این فرد خود در مراحل بعدی و در حمایت از انگلیسی ها نقش بسزایی ایفا می کند.

سرگوراوزلی مهمان دار ویژه او، وی را به حلقه برادران فراماسون در می آورد.^۳ نتیجه عملیات این دو شخص «اوزلی - ایلچی» آن شد که انگلستان تا آخر حکومت فتحعلی شاه سیاستی را در قبال ایران دنبال کند که حاکی از بی اعتنایی بود. این موضوع باعث شد که روس ها را نیز در اشغال ایران آزاد گذاشته و آن ها را در پیشروی به خاک ایران تشویق نمایند.^۴ اما در سال ۱۸۱۰ م / ۱۲۲۵ه.ق ملکم مجدد از طرف فرمانروای هند با تشریفات خاص وارد ایران شد و توانست امتیازاتی را به دست آورد. در این سال ملکم با توپچیان ماهر و توپ های

۱- سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، سیدمحمدفرداعی گیلانی، ۳۸۶، دنیای کتاب، چاپ ششم، ۱۳۷۷، جلد دوم، صص ۴۴۵-۴۴۴.

۲- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: تاریخ روابط خارجی ایران، امیرکبیر، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۶ ص ۲۱۸.

۳- راثین، اسماعیل: حقوق بگیران انگلیس در ایران، بی تا، ص ۲۰.

۴- راثین، اسماعیل: حقوق بگیران انگلیس در ایران، بی تا، ص ۳۵.

فراوان از هندوستان وارد ایران شد و با توجه به این که جنگ اول ایران و روس در جریان بود به طرف تبریز راهی شد.^۱ در همان سال ۱۲۲۵ ه. ق روس ها که با فرانسه وارد جنگ شده بودند، مایل بودند که در جبهه ایران صلح برقرار گردد. بنابراین نمایندگانی را به قرارگاه ارتش ایران فرستادند تا متارکه ی جنگ امضاء گردد. هر چند که این پیشنهاد با استقبال عباس میرزا مواجه شد، اما انگلیسی ها به رهبری جونز مانع این مذاکرات شدند. با این کارشکنی انگلیسی ها، مذاکرات به نتیجه نرسید.^۲

در سال ۱۸۱۰ م/ ۱۲۲۵ ه. ق سرگوراوزلی به همراه میرزا ابوالحسن شیرازی راهی تهران شدند. دولت انگلستان بخاطر این که ایلچی را در رأس هرم قدرت قرار دهند، به سرگوراوزلی دستور داده شد از هیچ کوششی دریغ نرزد.^۳ آنها به مدت هفت ماه روی آب بودند تا این که به برزیل رسیدند. در سال ۱۸۱۱ م/ ۱۲۲۶ ه. ق وارد بمبئی شدند. سرگوراوزلی تشریفات خاصی را برای رساندن نامه پادشاه انگلستان به شاه ایران را تقاضا کرد. به هر حال پس از تشریفات خاص، عهدنامه «مفصل» در مارس ۱۸۱۲ م/ بیست نهم صفر ۱۲۲۷ ه. ق مشتمل بر دوازده ماده به امضاء رسید.

در فصل اول این عهدنامه ایران متعهد می گردد که «از تاریخ این عهدنامه هر عهد و شرطی را که با دول فرنگ بسته باطل نماید و به لشکریان و سایر طوایف فرنگستان اجازه ندهد، از راه ایران به سوی هندوستان روانه شوند و احدی را با این هدف نگذارند که داخل خاک ایران شود و اگر طوایف مذکور بخواهند از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و... قصد هند نمایند، شاه ایران حتی المقدور پادشاه و والی و حکام و اعیان آن ممالک را وادار به ممانعت نماید و...»^۴

۱- بیک دنبلی، عبدالرزاق: مآثر السلطانیة، غلامحسین زرگری نژاد، نشر روزنامه ایران، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۳۳۷. و نیز

مدنی، دکتر جلال الدین: خیانت به تهران ۲، ماهنامه زمانه، سال سوم، شماره ۲۷، آذر ۸۳، ص ۱۵.

۲- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: تاریخ روابط خارجی ایران، امیرکبیر، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۶ ص ۲۱۹.

۳- راثین، اسماعیل: حقوق بگیران انگلیس در ایران، بی تا، ص ۳۰.

۴- مدنی، دکتر جلال الدین: خیانت به تهران ۳، ماهنامه زمانه، سال سوم، شماره ۲۶، آبان ۸۳، ص ۱۵.

روس ها ارتباطات خود را با انگلیسی ها برقرار کرده و خواستار آن بودند که هر چه زودتر صلح در قفقاز صورت پذیرد. در آخرین شیخونی که قشون روس در سال ۱۲۲۷ ه. ق در اصلاندوز به سپاه ایران داشتند، اوزلی و ایلچی دست داشتند.^۱ اوزلی که خبردار شده بود در این زمان بین روس و انگلیسی ها پیمان مودت و صلح بسته شده، کوشید که بین ایران و روس میانجیگری کند. به این ترتیب افسران انگلیسی را از ارتش ایران فرا خواند.^۲ جنگ ایران و روس در جریان بود. اما با عقد این قرارداد یعنی «مفصل» انگلیسی ها راه هر گونه کمک خارجی به ایران را بسته بودند. سرگوراوزلی اصرار داشت که ایران با روسیه صلح برقرار سازد. اما عباس میرزا تن به این کار نمی داد. اما وقتی که سرگوراوزلی شخصاً عباس میرزا را ملاقات کرد، عباس میرزا نه تنها راضی به صلح شد، بلکه تمام اسرار نظامی ایران را در اختیار اوزلی قرارداد. در سال ۱۲۲۸ ه. ق، فرمانده روس ها در حالی که در جبهه اروپا با حملات شدید فرانسوی ها روبرو شده بودند، به سرگوراوزلی نامه نوشت و خواستار آن شد برای برقراری صلح هر چه زودتر میانجیگری کند تا بتواند با تمام قوا به دشمن مشترکشان یعنی فرانسه حمله کنند.^۳ حتی فتحعلی شاه را تهدید کرد اگر تن به این صلح ندهند، کمک مالی انگلستان قطع خواهد شد.^۴ پس از برقراری مودت و دوستی بین روسیه و انگلستان، اوزلی سماجت بیشتری را برای برقراری صلح داشت. بنابراین اوزلی به کلیه صاحب منصبان انگلیسی دستور داد که اردوی عباس میرزا را ترک کنند. به این ترتیب انگلیسی ها در حساس ترین لحظه تاریخی، ایران را در مقابل روس ها

۱- راتین، اسماعیل: حقوق بگیران انگلیس در ایران، بی تا، ص ۳۴.

۲- سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، سیدمحمدفخر داعی گیلانی، ۳۸۶، دنیای کتاب، چاپ ششم، ۱۳۷۷، جلد دوم، صص ۴۵۵. ونیز ترنزویو، پیو کارلو، رقابت های روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذرین، علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۳، ص ۳۴. ونیز هدایت، مهدی قلی: گزارش ایران، نشر نقره، چاپ دوم ۱۳۶۳، ص ۴۶.

۳- بیک دنبلی، عبدالرزاق: مآثر السلطانیه، غلامحسین زرگری نژاد، نشر روزنامه ایران، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۴۰۶.

۴- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: تاریخ روابط خارجی ایران، امیرکبیر، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۶، ص ۲۲۲.

تنها گذاشتند و ایران مجبور شد به این قرارداد تن داده^۱ و عهد نامه گلستان را در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ ه. ق/ ۱۸۱۳ م، بپذیرد.^۲ هدف اصلی اوزلی از میانجی گری و پذیرش صلح توسط ایران این بود که ایران تضعیف شده و برای همیشه یارای حمله به هند و کمک به آزادی- خواهان و شورشیان در فکرش خطور نکند. با پذیرش این عهدنامه که با کمک میرزا ابوالحسن خان و به امضاء وی بود اوزلی به هدف خود رسید و توانست هفده شهر قفقاز را از ایران جدا کرده، بزرگ ترین و آباد ترین استان های ایران را به روس ها تقدیم بکند.^۳ سرگور اوزلی هم پس از این موفقیت هایی که در برقراری صلح داشت از دربار ایران مرخص شده به طرف روسیه رهسپار شد. به نوشته عبدالرزاق بیگ دنبلی «چون سرگور اوزلی بروت، ایلچی دولت انگلیس اساس دوستی فیما بین دولتین روس و ایران را تأسیس نمود، از این مهم خطیر فراغت یافته، دل نگرانی برای او نماند و در امور سفارت نقص و ناتمامی نگذاشت و...» راهی انگلستان از طریق روسیه شد.^۴ ایرانیان بسیار علاقه مند بودند که انگلیسی ها با میانجی گری، تعدیلی در مفاد عهدنامه گلستان به وجود بیاورند. اما انگلیسی ها در این زمان سرگرم طرح ها و نقشه هایی بودند که حکومت ناپلئون را براندازند.^۵ اوزلی نیز پس از این مأموریت مهم به دعوت امپراتور روس به پترزبورگ رفته، از راه روسیه عازم لندن شود. به محض ورود به خاک روسیه نیز با استقبال گرم روس ها مواجه شد.^۶ سپس به ملاقات امپراتور رسیده و مورد تفقد و تقدیر قرار گرفت. امپراتور نیز خطاب به اوزلی گفت: «من منتها درجه خوشحالم که با کسی آشنا می شوم که چنین

۱- مدنی، دکتر جلال الدین: خیانت به تهران ۳، ماهنامه زمانه، سال سوم، شماره ۲۶، آبان ۸۳، ص ۱۶.

۲- هدایت، مهدی قلی: گزارش ایران، نشر نقره، چاپ دوم ۱۳۶۳، ص ۵۹.

۳- رائین، اسماعیل: حقوق بگیران انگلیس در ایران، بی تا، ص ۳۴.

۴- بیگ دنبلی، عبدالرزاق: مآثر السلطانه، غلامحسین زرگری نژاد، نشر روزنامه ایران، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۴۱۳.

۵- ترنزیو، پیو کارلو، رقابت های روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذرین، علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۳، ص ۳۸.

۶- مدنی، دکتر جلال الدین: خیانت به تهران ۳، ماهنامه زمانه، سال سوم، شماره ۲۶، آبان ۸۳، ص ۱۸.

خدماتی در مذاکرات انجام صلح با ایران نسبت به من نموده است.^۱ به این ترتیب مرحله اول جنگ های ایران و روس در این دوره با عقد این قرارداد به اتمام رسید. شاید مهم ترین مفاد این عهدنامه ماده ۵ آن بود. بر اساس این بند روس ها متعهد شدند از عباس میرزا در رسیدن به پادشاهی حمایت کنند. البته این موضوع خود زمینه های دخالت در امور داخلی ایران را فراهم می کرد.^۲

انگلیس و جنگ های دوم ایران و روس:

ظاهراً به نظر می رسد که پس از این وقایع و اتفاقات و اتمام مرحله ی اول جنگ های ایران و روس، انگلیسی ها، به آرامش پس از طوفان رسیدند. پس از آن آن ها سیاست بی اعتنایی را در مقابل ایران داشتند. در بررسی منابع تاریخی این دوره از جمله ناسخ التواریخ، تاریخ ذوالقرنین، مآثرالسلطانیه و... پس از این اتفاقات کمتر می بینیم که انگلیسی ها فعالانه در دربار ایران اقداماتی انجام داده باشند.

اما سیاست مداران انگلیسی مجدد با آغاز مرحله دوم جنگ های ایران و روس، دیپلماسی فعال خود را شروع کردند. با آغاز سال ۱۸۲۶م/۱۲۴۱ه.ق و ترس و هراس آن ها از توسعه و پیشرفت روس ها، بی میل نبودند که ایرانیان در مقابل روس ها قرار گرفته و زمینه آغاز مرحله دوم جنگ را فراهم کردند.^۳

عهدنامه گلستان پس از ده سال جنگ و ستیز بین ایران و روس منعقد گردید. مفاد این عهدنامه نه روس ها را راضی کرده بود و نه دولت ایران را. این موضوع نشان دهنده آن بود که به زودی این دو کشور بار دیگر به مصاف هم خواهند رفت. عدم وضوح خطوط

۱- وهرام، غلامرضا: نظام سیاسی و سازمان های اجتماعی ایران در عصر قاجار، انتشارات معین، چاپ اول، ۱۳۸۵، ص ۳۳۲.

۲- کاظم زاده، فیروز: روس و انگلیس در ایران: مترجم منوچهر امیری، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۱، ص ۳.

۳- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: تاریخ روابط خارجی ایران، امیرکبیر، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۶، ص ۲۳۱.

سرحدی بین دو کشور، به هر دو دولت این امکان را می داد که در موقع لزوم از موقعیت استفاده کرده و به خاک دیگری تجاوز نمایند.^۱

همچنین در این مدت که ولایات گنجه، قراباغ و شیروانات در دست روس ها بود، آنها متعرض ناموس مسلمانان شدند، این موضوع وقتی که به اطلاع آقاسیدعلی معتمد اصفهانی و دیگر علما رسید حکم جهاد صادر شد.^۲

در همین زمان عباس میرزا به کمک افسران انگلیسی نسبت به تجهیز ارتش ایران دست به اقداماتی زده و امیدوار بود که در آینده ای نزدیک همه و یا قسمتی از ولایات از دست رفته را باز پس گیرد.^۳ وی امیدوار بود که با کمک انگلیسی ها اعتبار و آبرویی را که در مرحله اول جنگ ها از دست داده بود را مجدد کسب نماید.^۴ با آغاز جنگ، ایرانیان موفقیت هایی کسب کردند؛ عده ای را به اسارت گرفته و تا نزدیکی دروازه های تفلیس به پیش رفتند. اما ارتش روس خیلی زود به نظم آماده ایرانیان را در نبرد شمکور مجبور به عقب نشینی کرد. اما در سال ۱۸۲۶م/۱۲۴۲ه.ق، عباس میرزا به ترمیم خسارات پرداخته به کمک انگلیسی ها توپخانه را راه اندازی کرد و بدین وسیله توانست لشکر روس را مجبور به عقب نشینی نماید.^۵

به این ترتیب مرحله دوم جنگ های ایران و روس که در سال ۱۸۲۶م/۱۲۴۱ه.ق با تجاوز روس ها آغاز شده بود^۶ باعث شد، سفیر انگلستان مکدونالد، خود شخصاً وارد

۱- تاج بخش، دکتر احمد: سیاست های استعماری، اقبال، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۲۲۷.

۲- حسنی فسانی، حاج میرزا حسن: فارسنامه ناصری، تصحیح دکتر منصور رستگار فسانی، جلد اول، امیر کبیر، ۱۳۷۸، ص ۷۲۸.

۳- تاج بخش، دکتر احمد: سیاست های استعماری، اقبال، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۲۳۱.

۴- پیتر آوری و دیگران، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه تیمور قادری، نشر مهتاب - آبنام، جلد هفتم، قسمت دوم، چاپ اول، ۱۳۸۸، ص ۷۱.

۵- سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، سید محمد فخر داعی گیلانی، ۳۸۶، دنیای کتاب، چاپ ششم، ۱۳۷۷، جلد دوم، ص ۴۶۰-۴۶۱.

۶- سپهر، محمد تقی لسان الملک، ناسخ التواریخ، جمشید کیانفر، چاپ اول، ۱۳۷۷، جلد اول، ص ۳۶۳.

منطقه جنگ شده و مورد استقبال ایرانیان قرار بگیرد.^۱ در اواخر این مرحله از جنگ ها، وقتی که سپاهیان عباس میرزا نایب السلطنه در کنار رود ارس با شکست مواجه شدند و پاسکویچ بر تبریز دست یافت، چاره ای جز در خواست صلح نماند. وزیر مختار انگلستان مکدونالد که در این زمان در آذربایجان بود، ملاقاتی با پاسکویچ و عباس میرزا صورت داده، زمینه صلح را فراهم کرد. به این ترتیب روس ها که همزمان در مرزهای عثمانی با این کشور درگیر شده بودند حاضر شدند با دخالت مکدونالد با تخفیفاتی تن به این مصالحه بدهند.^۲ در این مرحله از جنگ ها، هنری ویلاک وزیر مختار انگلیس در ایران فتحعلی شاه را تشویق به سازش و صلح با روسیه می کرد.^۳ به این ترتیب با دخالت مستقیم انگلیسی ها مرحله دوم جنگ های ایران و روس نیز به اتمام رسیده و عهدنامه گلستان در پنجم شعبان سال ۱۲۴۳ ه.ق در قریه ترکمانچای بسته شد.^۴

نتیجه گیری:

در یک جمع بندی می توان گفت که انگلیس پیوسته در رفتار سیاسی خود با ایران منافع دراز مدت خود را در نظر گرفته، با حيله و نیرنگ سیاست مداران ایران را تطمیع کرده است. بدین جهت هم نزد ملت ایران نقش انگلیسی ها، نقش فریبکارانه و نیرنگ-بازانه بدون رعایت مصالح دوجانبه بوده است. نمونه آن در رفتارشناسی سیاسی انگلیس طی دو عهدنامه نمایان گشته است.

۱- شیرازی، میرزا فضل الله: تاریخ دو القرنین، به اهتمام ناصر افشارفر، کتابخانه موزه و مرکز اسناد، جلد اول، سال ۱۳۸۰، ص ۶۲۴-۶۲۳.

۲- غنی، قاسم و عباس اقبال: غرامات معاهده ترکمانچای، یادگار، شماره ۲، مهرماه ۱۳۲۳، ص ۲۱.

۳- طاهری، دکتر ابوالقاسم: تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، انتشارات انجمن آثار ملی، جلد دوم، ۱۳۵۷، ص ۲.

۴- غنی، قاسم و عباس اقبال: غرامات معاهده ترکمانچای، یادگار، شماره ۲، مهرماه ۱۳۲۳، ص ۲۵.

از طرف دیگر زمامداران ایران از بسیاری تغییر و تحولات در جهان و علی-الخصوص کشورهای اروپایی بی خبر بودند و این بی خبری موجبات تصمیم گیری های غلط آن را فراهم ساخته بود. کشورهای استعمارگر از بی خبری کشور ایران، نسبت به اوضاع جهانی بهره برده و هر روز در راستای مطامع سیاسی کشور خود تلاش داشتند. از طرف دیگر در طی این دوره جنگ های ایران و روس، فرماندهان ایرانی به جای کمک و استمداد از مردم، امید به کمک های کشورهای خارجی داشتند که آن ها نیز در قبال ایران هر روز سیاستی جداگانه را به اجراء در می آوردند. اگر فرماندهان ایرانی سیاستی صحیح و روشن در قبال مردم اتخاذ کرده و روشن و شفاف با مردم روبرو می شدند، می توانستند نتایج جنگ را به نفع خود تمام کنند. کما این که وقتی آقاسیدعلی مجتهد اصفهانی و دیگر علما حکم جهاد صادر کردند و مردم با جان و دل وارد جنگ شدند، همه چیز به نفع ایران تمام شده بود، اما باز هم سیاست های غلط باعث شد که جنگ به نفع روس ها به اتمام برسد.

منابع و مأخذ:

- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمندی و دیگران، چاپ ۱۳، نشر مرکز، ۱۳۸۸
- الهی، امیرسعید، گوشه هایی از تاریخ دیپلماسی ایران، مرکز اسناد وزارت خارجه، تهران، ۱۳۹۰
- اعتمادی، یوسف، قرارداد ترکمانچای و آثار آن در جامعه ایران، فصل نامه سیاسی اقتصادی، شماره ۷۲-۷۱
- بیک دنبلی، عبدالرزاق، مآثرالسلطانیه، غلامحسین زرگری نژاد، نشر روزنامه ایران، چاپ اول، ۱۳۸۳
- پیتراوری، تاریخ کمبریج (جلد هفتم)، قسمت دوم، ترجمه تیمورقادری، نشر مهتاب، آbfام، ۱۳۸۸

- تاج بخش، دکتر احمد، سیاست های استعماری، اقبال، چاپ اول، ۱۳۶۲
- ترنزیو، پیو کارلو، رقابت های روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذرین، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۳
- حسینی فسائی، حاج میرزا حسن: فارسنامه ناصری، تصحیح دکتر منصور رستگار فسائی، جلد اول، امیر کبیر، ۱۳۷۸
- خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار، بکوشش حسین خدیو، نشرنی، چاپ دوم، ۱۳۶۳
- رائین، اسماعیل: حقوق بگیران انگلیس در ایران، بی تا
- سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، سید محمد فخر داعی گیلانی، دنیای کتاب، چاپ ششم، ۱۳۷۷، جلد دوم
- سپهر، محمد تقی لسان الملک، ناسخ التواریخ، جمشید کیانفر، چاپ اول ۱۳۷۷، جلد اول
- شعبانی، رضا، تاریخ اجتماعی در عصر افشاریه، چاپ خوشه، نشر بی نام، چاپ دوم ۱۳۶۵، جلد اول، تهران
- شیبانی، میرزا ابراهیم، منتخب التواریخ، علمی، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۶
- شیرازی، میرزا فضل الله، تاریخ ذوالقرنین، به اهتمام ناصر افشارفر، کتابخانه موزه و مرکز اسناد، جلد اول، سال ۱۳۸۰
- طاهری، دکتر ابوالقاسم، تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، انتشارات انجمن آثار ملی، جلد دوم، ۱۳۵۷
- غفاری کاشانی، ابوالحسن، گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، نشر زرین، چاپ اول ۱۳۶۹
- غنی، قاسم و عباس اقبال، غرامات معاهده ترکمانچای، یادگار، شماره ۲، مهرماه ۱۳۲۳
- قورخانچی، محمدعلی، نخبه سیفیه، منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۰
- کاظم زاده، فیروز، روس و انگلیس در ایران، مترجم منوچهر امیری، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم ۱۳۷۱

- محمد امین، دکتر عبدالامیر، رقابت مؤسسات تجاری انگلستان با یکدیگر، ترجمه محبوب الزویری، فصل نامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، سال سوم، شماره ۹، بهار ۱۳۷۸
- محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، اقبال، ۱۳۶۲
- مدنی، دکتر جلال الدین، خیانت به تهران، ۳ ماهنامه زمانه، سال سوم، شماره ۲۷، آذر ۸۳
- مروی، محمد کاظم، عالم آرای نادری، محمد امین ریاحی، نشر علم، چاپ دوم، زمستان ۶۹، جلد اول
- منسفیلد، پیتر، تاریخ خاورمیانه، ترجمه عبدالعلی اسپهبدی، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۸
- نصر، محمد تقی، ایران در برخورد با استعمارگران، چاپ اول، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۳
- وهرام، غلامرضا، نظام سیاسی و سازمان های اجتماعی ایران در عصر قاجار، انتشارات معین، چاپ اول، ۱۳۸۵
- وقایع نگار، میرزا محمد صادق، تاریخ جنگ های ایران و روس، مرحوم حسین آذر، ۱۳۶۹
- هدایت، رضا قلی، روضه الصفا ناصری، جلد ۹
- هدایت، مهدی قلی، گزارش ایران، نشر نقره، چاپ دوم ۱۳۶۳
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، امیر کبیر، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۶

رمضانی، ایرج؛ قاضی، عبدالرحیم. (۱۳۹۵). «آسیب شناسی سیاسی حکومت آل زیار در جرجان و طبرستان». تاریخ و پژوهش. سال ۱، شماره ۱، صفحات ۱۵۶-۱۳۹.

آسیب شناسی سیاسی حکومت آل زیار در جرجان و طبرستان

ایرج رضانی^۱ و عبدالرحیم قاضی^۲

چکیده:

در این مقاله سعی بر آن شده است تا با نگاهی تازه به تاریخچه و جایگاه سلسله زیاریان و بررسی نقاط قوت و ضعف این سلسله و یا به تعبیری دیگر، به صورت کلی و گذرا به ولایات جرجان و طبرستان در زمان آل زیار و همچنین آسیب شناسی شیوه ی حکومتی آل زیار پرداخته شود. شرح تاریخ این سلسله در حقیقت از آن جهت مورد نظر است که می توان اندیشه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این سلسله را مورد بحث و بررسی قرار داد و با توجه به اهمیت اوضاع سیاسی آن دوره و با شناسایی نقاط قوت و ضعف این دودمان، دلایلی را دریافت که باعث شد این سلسله هیچ گاه نتواند برخلاف خواست امیرانش در تشکیل یک حکومت مستقل و مرکزی کاملاً ایرانی موفق شود. این مطالعه شاید مدخلی برای دفع این آسیب ها در حکومت های زمان خویش باشد. تنوع سلسله ها در تاریخ ایران، گویای وضع پرفراز و نشیب تاریخ این سرزمین است. این مقاله در ابتدا به بررسی مختصری از تاریخ این سلسله پرداخته و آنگاه به طرح آسیب شناسی شیوه ی حکومت امیران آل زیار می پردازد.

واژه های کلیدی: آل زیار، جرجان، طبرستان، آسیب شناسی، شیوه ی حکومتی.

^۱ کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه پیام نور گرگان، matgolestan@yahoo.com

^۲ دکترای تاریخ، مدرس دانشگاه فرهنگیان گنبد کاووس، rahimghazi55@gmail.com

مقدمه:

در شمال ایران سلسله‌های متفاوتی به وجود آمدند که مهم‌ترین آنان آل زیار، آل بویه و علویان طبرستان بودند. در میان ولایات قدیم امپراطوری ساسانی، مناطق ساحلی امتداد جنوبی دریای خزر در برابر نفوذ اعراب و در بعضی مواقع، در مقابل ظهور اسلام، سرسختانه ایستادگی کردند. یکی از ویژگی‌های این منطقه که در واقع، زمینه‌ساز تشکیل حکومت‌های محلی گردید، مهاجرپذیری آن بود که به دلایل مختلف، در این منطقه صورت می‌گرفت. بنابراین، در این ناحیه روحیه و انگیزه مناسبی برای استقلال‌خواهی وجود داشت و همین امر باعث شد که دستگاه خلافت عباسی به تشکیل حکومت‌های محلی در این منطقه رضایت دهد. علاوه بر اینها، این منطقه از لحاظ فرهنگی، تقریباً دست‌نخورده باقی‌مانده بود و با فرهنگ حاکم پیوند کمتری داشت. همه این عوامل، زمینه‌ساز تشکیل حکومت‌های محلی گردید. یکی از این ولایات شهر جرجان بود که برای مدتی تحت سلطه اعراب قرار داشت. در قرن سوم ه.ق، مرداوید بن زیار که از فرماندهان لشکر علوی و سامانی بود، این سرزمین را تصرف کرد و این امر، سرآغاز تأسیس حکومتی کاملاً ایرانی شد که امیرانش رؤیای تشکیل یک حکومت مستقل بر مبنای فرهنگ ایران باستان را در سر می‌پروراندند. زیاریان که از نوادگان زیار بن وردان شاه گیلانی بودند همانند سایر سلسله‌های ایرانی نسب خود را به دودمان پادشاهان پیش از اسلام می‌رساندند و مدعی بودند که از نوادگان ارغش فرهادان، شاه گیلان در زمان کیخسرو می‌باشند.^۱ زیاریان بیش از یکصد سال (۴۸۳ - ۳۱۶ ه.ق) بر قسمت‌هایی از ایران فرمانروایی می‌کردند. اما همان‌طور که اشاره شد درخشش این حکومت در سرزمین جرجان بود. در این مقاله به بررسی روش‌ها و شیوه‌های حکومتی آن عصر می‌پردازیم تا بتوانیم دلایل افول و انزوای این سلسله را بررسی نماییم.

^۱: فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۸۰). تاریخ ایران کیمبریج. ترجمه حسن انوشه. ج ۴. چاپ چهارم. تهران: انتشارات

امیرکبیر، ص ۱۸۴.

مروری اجمالی بر تاریخ سلسله زیاریان:

آل زیار شاخه ای از دیلمیان و یکی دیگر از سلسله پادشاهان ایرانی تبار برخاسته از شمال ایران هستند که در دوره بین (۳۱۶ تا ۴۸۳ قمری / ۹۲۸ تا ۱۰۹۰ میلادی) بر سرزمین های گیلان، طبرستان (مازندران)، گرگان، قزوین، ری، اصفهان و خوزستان فرمانروایی کردند و تا ربع آخر قرن تحت سیادت سلجوقیان به فرمانروایی خود بر ولایت گرگان و طبرستان ادامه دادند.^۱ شاهان آل زیار به گسترش فرهنگ و علوم و ادبیات کمک فراوانی کرده و تعدادی از آنان چون قابوس بن وشمگیر و کیکاووس بن اسکندر خود نیز آثاری را مکتوب نمودند. از قابوس وشمگیر اشعار و رسائل و از کیکاووس اثر با ارزش قابوس نامه بر جای مانده است.

همزمان با حکومت نصر بن احمد سامانی در خراسان و ماوراء النهر، یکی از سرداران او به نام مرداویج بن زیار در طبرستان قیام کرد و سلسله ی مستقل آل زیار را تأسیس کرد. مرداویج سپس با استفاده از اوضاع آشفته ی دربار سامانی، توانست علاوه بر گرگان و ری، بخش های مهمی از جنوب ایران را از دست حاکمان دست نشانده ی خلفای عرب آزاد کند و شهر اصفهان را مرکز حکومت خود قرار دهد. مرداویج که همواره آرزوی احیای پادشاهی ایران را داشت، جشن های ملی نوروز و مهرگان را با شکوه هرچه تمام در اصفهان به سال ۳۲۳ هـ برگزار کرد.^۲ او در سال ۳۱۹ هجری برای فتح همدان عازم غرب ایران شد و در نبردی که با لشکریان خلیفه داشت، به پیروزی رسید و همدان را نیز فتح کرد.

بنیانگذار آل زیار، مرداویج فرزند زیاربن وردان شاه گیلی است، که خود را از شجره آرغش پادشاه گیلان در زمان کیخسرو معرفی می کرد، اما آنچه که از نوشته های

^۱: فرای، تاریخ ایران کیمبریج، ج ۴، ص ۱۸۸.

^۲: شاه حسینی، ناصرالدین (۱۳۷۲). سیرفرهنگ در ایران. چاپ اول. قزوین: انتشارات دانشگاه بین المللی امام خمینی

خود زیاریان و دیگرانی که در همان سده یا بعد از آن می زیستند برمی آید، جد آنان وردان شاه گیلی از دهقانان گیلانی بود و مردآویج و برادرش وشمگیر در گیلان به کار کشاورزی مشغول بودند. مردآویج سپس به سپاه سردار دیلمی اسفاربن شیرویه پیوسته و تا فرماندهی لشکر او صعود کرد. با استفاده از جو نارضایتی مردم و اطرافیان اسفار شیرویه از شیوه حکومت وی، مردآویج با کمک سردار دیگر دیلمی ماکان بن کاکلی بر او شوریده و زمام امور را بدست گرفت. به تدریج قلمرو وی گسترش یافته، گرگان، طبرستان، دیلم، ری، اصفهان، همدان، بهبهان و اهواز را زیر سلطه خود درآورد. تا این زمان برادرش وشمگیر کماکان در گیلان به کشاورزی مشغول بود، اما از طرف مردآویج فراخوانده شد و گویا اول نپذیرفت و بالاخره با اکراه به وی پیوسته و حکمرانی ری به او سپرده شد. در همین دوران پسران بویه، علی، حسن و احمد، بنیانگذاران سلسله دیلمیان آل بویه که تا آن زمان در لشکر ماکان کاکلی بودند نیز به مردآویج پیوستند.

معروف است که مردآویج به ملیت ایرانی ارج بسیار می گذاشت و در صدد احیای حکومت واحد سرتاسری در ایران بود. آداب و سنن ایرانی که پس از حمله اعراب کم کم به فراموشی سپرده شده و تنها در مناطق شمالی کشور هنوز مرسوم بودند در دوره مردآویج و دیلمیان آل بویه دوباره در دیگر نقاط ایران گسترش یافت. مورخین روایت می کنند که یکی از بزرگ ترین و باشکوه ترین جشن هایی که در ایران پس از حمله اعراب برپا شد، برگزاری جشن سده در دوره مردآویج در شهر اصفهان بود.

ابن مسکویه در این باره می نویسد: "زمانی که شب آتش افروزی جشن سده فرا رسید، مردآویج از مدتی قبل از این دستور داده بود، از کوه ها و نواحی دور دست، هیزم گردآورند و به اطراف رودخانه زاینده رود حمل کنند، همچنین فرمان داد نفت اندازان و آتش افروزان و کسانی که در افروختن آتش مهارت داشتند و می توانستند وسائل آتشبازی

را فراهم سازند، در اصفهان جمع شوند. در اطراف اصفهان کوهی و تلی باقی نماند که در آن هیزم و بوته های خار تعبیه نکرده باشند".^۱

پس از فتح اصفهان مردآویج قصد حمله به بغداد و برافکندن خلافت را داشت. اما خلیفه نیز بیکار ننشسته بود. به سال ۳۲۳ قمری برابر با ۹۳۵ میلادی چهار روز پس از برگزاری جشن سده در اصفهان، توسط تعدادی از غلامان ترک در حمام کشته شد. اسامی دو تن از این ترکان توزون و بجکم بود که بعدها در دستگاه خلافت مشغول کار شدند.

شمس المعالی قابوس بن وشمگیر:

قابوس بن وشمگیر پس از مدتی حکمروایی بر گرگان، در نبرد با عضدالدوله دیلمی شکست خورده و به نیشابور گریخت و پس از ۱۸ سال بر اثر ضعیف شدن دیلمیان، با کمک امیر سامانی سپاهی گرد آورده و گرگان را دوباره تصرف کرد و بعدها متصرفات خود را به مازندران و رویان و چالوس و شرق گیلان توسعه داد.

قابوس پادشاهی ادیب و شاعری توانا بود، به دو زبان فارسی و عربی شعر می گفت، خطی خوش داشت و در نجوم و دانش های دیگر صاحب نظر بود. ابوریحان بیرونی نیز در گریز از دست سلطان محمود در دوره مجدالدوله دیلمی به ری گریخت. پس از مدتی از آنجا رهسپار طبرستان شد. چندی در نزد فرمانروایان شروینی آنجا گذراند، و کتاب مقالید علم الهیه را به نام اسپهد مرزبان بن رستم (مؤلف مرزبان نامه طبری) نوشت و هم توسط او به دربار شمس المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری (۴۰۳-۳۸۸) پیوست. در خدمت قابوس زیاری بود که بیرونی کتاب الآثار الباقیه را به نام او نوشت (۳۹۱ ق/۱۰۰۰ میلادی).

^۱: ابن مسکویه، احمد بن محمد، (۱۳۷۶). تجارب الامم. ترجمه علی نقی منزوی، ج ۵، چاپ هشتم، تهران: انتشارات

قابوس به سال ۴۰۳ قمری برابر با ۱۰۱۲ میلادی درحالی که خلع شده و به نفع پسرش منوچهر از سیاست کناره گیری کرده بود در قلعه ای نزدیک گرگان منزوی شد و همانجا بود که توطئه گران وی را به قتل رساندند.^۱

مرد آویج که فتح بغداد و سرنگونی خلافت عباسی را نیز در سر می پروراند، پیش از آن که نقشه ی خود را عملی کند، به دست عاملان خلیفه کشته شد. با مرگ مرد آویج، سرداران سپاه، وشمگیر بن زیار را به حکومت منصوب کردند. اما وشمگیر نتوانست آرزوهای برادر بزرگترش را برآورده سازد و به ناچار تبعیت از خلیفه را پذیرفت. بیشتر دوران فرمانروایی وشمگیر به نبرد با سامانیان گذشت تا اینکه با تأسیس حکومت آل بویه، در جنوب ایران قلمرو حکومت او تنها به بخشی از گرگان و طبرستان محدود گردید. سلسله ی آل زیار نیز سرانجام در حمله ی سلجوقیان به طور کامل منقرض شد.

در زمان حکومت انوشیروان، ضعف قدرت آل زیار آشکار گردید تا جایی که برای مدتی ابو کالیجار حکومت را از انوشیروان گرفت؛ ولی وی توانست با کمک مادرش پس از حدود تقریباً ده سال دوری از حکومت، ابو کالیجار را دستگیر و مجدداً حکومت را به دست گیرد. در نهایت، در سال ۴۳۳ ه.ق طغرل سلجوقی از نابسامانی و اختلاف بین ابو کالیجار و انوشیروان مطلع شد و به گرگان و طبرستان لشکر کشید و به راحتی گرگان را تصرف کرد و بدین ترتیب، سلسله زیاریان با لشکرکشی سلجوقیان تقریباً منقرض شد.^۲ تنها بعضی از افراد این خاندان در دوره های بعدی برای مدتی کوتاه در قلاع کوهستانی منطقه حکومت می کردند و حکومت آن ها هیچ گاه از سوی امیران و شاهان قدرتمند حکومت های متقارن جدی گرفته نشد.

^۱: فرای، تاریخ ایران کیمبریج، ج ۴، ص ۱۸۶.

^۲: عماری، حسین، (۱۳۶۸). *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*. ج ۲. چاپ دوم. تهران: انتشارات دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ص ۳۶۷.

در دوران زمامداری آل زیار با توجه به وجود پتانسیل های قوی در دربار آنها و علم دوستی و ادب پروری امرای این سلسله و از طرفی، حضور فرماندهان و امیران قوی همچون مردآویج و با توجه به این نکته که زیاریان به دنبال تشکیل یک حکومت مستقل مرکزی کاملاً ایرانی با تکیه بر احیای سنن و فرهنگ ایران باستان بودند، و به دلیل سیاست های غلط و بعضی اوقات، عدم آشنایی امیران آن ها با شیوه ی حکومت داری، هرگز موفق به ایجاد یک سلسله ی مستقل و فراگیر نشدند و در حد یک حکومت محلی در منطقه ی گرگان باقی ماندند و حتی شخصی مثل قابوس «جز قبول سیادت خلیفه تن به قیمومیت کس دیگری نداد.»^۱

شیوه ی حکومتی زیاریان و دلایل شکست و موفقیت آنان:

در این مبحث برآنیم تا با بررسی نقاط قوت و ضعف این سلسله، دلایل شکست و عدم موفقیت این سلسله را بررسی کنیم. هدف از آسیب شناسی شیوه حکومتی زیاریان، شناخت و تحلیل آسیب های بالقوه و بالفعلی است که در مبنای ساختار یا کارکرد حکومت زیاری ایجاد شده بود و به عبارت دیگر، شناخت آفت ها و آسیب های این حکومت می باشد. در این جا، حکومت محلی زیاریان را با بررسی انگیزه ها، چالش ها و ماهیت آنان به پای نقد و نظر می بریم و آن ها را از منظر ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... مقایسه و نقد کرده و به آسیب شناسی شیوه ی حکومتی آن ها می پردازیم تا برای شناخت عمیق آفت ها و آسیب های جامعه و نظام حکومتی آنان مدخلی شود.

واژه ی آسیب شناسی از حوزه ی علوم پزشکی وارد ادبیات علوم اجتماعی شده و این کلمه مترادف آفت و مانع می باشد با این تفاوت که «موانع» معمولاً به آسیب های خارجی گفته می شود و «آفات» به آسیب های داخلی. در مجموع، می توان گفت مقصود از آسیب شناسی، شناخت مجموعه ی آفات و موانعی است که ممکن است به شکل بالفعل

^۱: فرای، تاریخ ایران کمبریج، جلد چهارم، ص ۱۸۷.

یا بالقوه یک هدف را تهدید کند. ضرورت آسیب شناسی حکومت ها، هنگامی مضاعف می شود که بدانیم افزون بر فراخوانی عقل فطری و اکتسابی بر آن، قرآن و روایات اسلامی نیز ما را به این امر مهم ترغیب می کند. حکومت ها، همچون موجودات زنده متولد می شوند، زندگی و حیات و جوانی دارند و سرانجام به دوران پیری و زوال می رسند. همان گونه که موجود زنده به تغذیه و تقویت و رشد و صحت و هم چنین به پیشگیری و درمان بیماری ها نیاز دارد، حکومت ها نیز باید عوامل تقویت کننده ی خود را از یک سو، و عوامل تهدید کننده را از سوی دیگر، بازشناسند. آفت ها و آسیب های حکومت، مانند بیماری های بدن انسان، هم قابل درمان و هم قابل پیش گیری هستند. اگر این اصل مهم سیاسی یعنی، آسیب شناسی و چاره اندیشی عاجل در حکومت زیاریان نیز صورت می گرفت، سقوط آن ها سرعت نمی گرفت و از حالت یک حکومت منطقه ای و محلی خارج شده و در کل کشور فراگیر می شدند و همچنان همانند آل بویه دوام می یافتند.

آسیب شناسی حکومت زیاریان از دیدگاه سیاسی:

در خصوص پرداختن به آسیب شناسی سیاسی حکومت زیاریان، باید به این نکته مهم اشاره داشت که در این دوره، مرتباً به ازدواج هایی بر می خوریم که با انگیزه ی سیاسی صورت می گرفت و یقیناً می توان به این نکته اذعان داشت که ازدواج های سلاطین و طبقات ممتاز با دختران حکام و خوانین محلی، اغلب با انگیزه ی سیاسی و مادی صورت می گرفته و به منظور نزدیکی با سلطان و یا تحکیم مراتب دوستی با وی و یا به منظور دست اندازی بر سرزمینی که از طریق لشکرکشی تصرف آن مقدور نبود، انجام می گرفت. یکی دیگر از جهات وصلت های آن دوران، افزودن بر ثروت یا گرفتن جهیزیه و هدایای سنگین از خانواده دختر بود. به طوری که مرد آویج با دختر بنداربن شیرزاد خواهر هزارستان بادوسپانی ازدواج کرده و وشمگیر دختر شروین بن رستم باوندی را به عقد ازدواج خود درآورد و قابوس با دختر رکن الدوله دیلمی و بعد از مدتی با دختر حسن

فیروزان ازدواج کرد و هم چنین بیستون نیز با دختر عضدالدوله دیلمی و دختر باج بن بانی گیلی ازدواج کرد.^۱ انوشیروان و کیکاووس نیز با دختران محمود غزنوی پیمان زناشویی بستند و دارا با دختر مرزبان بن رستم ازدواج کرد و به طور کلی می توان گفت تمامی حکام آل زیار برای بقا و دوام حکومتشان از این طریق، به یکی از سلاطین بزرگ و یا خوانین محلی متصل شدند.

آسیب شناسی حکومت زبیریان از دیدگاه نظام اداری (دیوان سالاری) و دربار:

استقرار حکومت محلی زیاری مجدداً موجب شد، به اقتضای رژیم فئودالی همان مظالم سلسله های باستانی و بیدادگری خلفای عباسی و اموی به صورتی دیگر به دست این امیران و سلاطین محلی تجدید گردد. شاهان این دوره در اعمال و رفتار خود کاملاً مختار بودند و هیچ نیروی ملی و اجتماعی سد و مانعی در برابر خودسری ها و مظالم آن ها ایجاد نمی کرد. با تمام این اوصاف در این دوره، قدرت سلطنت عامل ترقی و پیشرفت بود. مادام که سلاطین مقتدر و توانا، زمام امور را در دست داشتند، امنیت و آرامش سیاسی برقرار بود و فئودال ها و اشرار، جرأت طغیان و تعدی نداشتند و در سایه ی همین امنیت فعالیت های اقتصادی کما بیش امکان پذیر و زمینه برای پیشرفت فرهنگ و تمدن تا حدی فراهم شد. غالباً سلاطین اولیه در راه استقرار و تمرکز امنیت کوشا بودند؛ ولی سلاطین بعدی در تجملات دربار غوطه ور می شدند و بدین ترتیب، میدان برای سوء استفاده ی فئودال ها، وزیران و درباریان فراهم می شد.

این سلاطین در عزل و نصب وزارت و صاحب منصبان و هم چنین ضبط اموال و سلب آزادی رعایا مختار بودند و نسبت به خاندان خود نیز هر طور دوست داشتند، رفتار می کردند. گاه به فرزندان خود خدمت می کردند و گاه آنان را به عنوان ندیم نزد

^۱: بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۵۶). تاریخ بیهقی. تصحیح: علی اکبر فیاض. ج سوم. مشهد: انتشارات

دانشگاه فردوسی، ص ۲۷۴.

پادشاهان حکومت‌های هم‌عصر می‌فرستادند و گاهی نیز آنان را در حرم نگاه داشته و از بیم شورش، آن‌ها را بقتل می‌رساندند. برخی از این سلاطین، با دقت در امور کشوری و لشکری و وقوف بر اوضاع منطقه‌ی تحت‌الحکومه خود از وزراء، مستوفیان و سایر مأمورین عالی‌رتبه، اطلاعات لازم را برای امور کشورداری کسب می‌کردند. نزدیکان شاه در صورتی که مردان با کفایت بودند، می‌توانستند اعتماد شاه را به خود جلب کنند و در امور حکومتی مانند شخص شاه عمل کنند.

عنصرالمعالی در باب سی و هشتم قابوس‌نامه از آداب ندیمی کردن سخن می‌گوید و به طریق اندرز به فرزند خود می‌گوید که: "ندیم باید از جهت حواس خمسه کاملاً سالم و خوش لقا^۱ یعنی، خوش صورت باشد. در فن دبیری معروف و در زبان‌های تازی و پارسی استاد باشد و از اشعار معروف این دو زبان برخی به یاد داشته باشد. از علم طب و نجوم بی‌اطلاع و بی‌بهره نباشد و از ملاحی و مطربی و داستان‌سرایی و شوخی و مسخرگی و نرد و شطرنج بازی و تفسیر فقه و علوم دینی بی‌خبر نباشد تا به قول عنصرالمعالی «اگر در مجلس پادشاه ازین معنا سخنی رود، جواب بدانی دادن و به طلب قاضی و قفیه نباید شدن و نیز باید سیرالملوک بسیار خوانده باشی... باید در تو، جد باشد و هم هزل... به وقت جد هزل نگویی و به وقت هزل جد نگویی... هرگز از خداوند خویش غافل مباش و در مجلس پادشاه در بندگان او منگر... و خویشان نگاه دار تا خیانت نیفتد...»^۱.

یکی از دلایل موفقیت بالنسبه سیاسی زیاریان، ویژگی خاص منطقه‌ی فرمانروایی آن‌ها بود. این مناطق به دلیل دوری از مرکز دستگاه خلافت مرکزی، همیشه ادعای استقلال می‌کردند و در مقابل، دستگاه خلافت، نمی‌توانست واکنش سریعی از خود نشان دهد. به همین دلیل، بر دوگونه امارت استیلا و استکفا اکتفا می‌کرد. امارت استکفا عبارت

^۱: عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر بن قابوس. (۱۳۷۳). قابوس‌نامه. تصحیح دکتر امین عبدالمجید بدوی. چ هفتم. تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ص ۱۹۸.

از امارتی بود که با انتخاب و حکم و رضایت اولیه خلفای عباسی شکل می گرفت. در حالی که امارت استیلا به حاکمیتی اطلاق می شد که با زور و غلبه و شمشیر محقق می گشت و پس از تثبیت موقعیت و تحکیم دولت، عهد و لوای خلیفه را طلب می کرد و می کوشید تا وجه قانونی و شرعی هم برای خود ایجاد کند. از یک سو، این امر تا حدودی تأیید استقلال خواهی های آنان از جانب دستگاه خلافت بود و از سوی دیگر، نمایشی برای مشروعیت دهی دستگاه خلافت به این حکومت.^۱

یکی دیگر از مشکلات ساختار اداری زیاریان، عدم وجود افراد لایق و کارآمد در دربار به عنوان وزیر بود. در دربار آل زیار یا اصلاً وزیری وجود نداشت یا اگر هم بود، از قدرت چندانی برخوردار نبود. برخلاف این حکومت، سلجوقیان و سامانیان و حتی آل بویه از وزیران زبده و کارآمد برخوردار بودند و تا حد زیادی، نقش مؤثر و تصمیم گیرنده در مسائل سیاسی حکومت را عهده دار بودند. وزیران زیاری تنها رسیدگی به امور اداری و پاسخ به مراسلات پادشاهان اطراف را برعهده داشتند. امیران زیاری به این دلیل که حکام زیاری از مشاوره ی این گونه افراد زبده بی نصیب بودند در مسایل سیاسی خود چندان مؤفق نبودند. در بررسی کل تاریخ حکومت زیاریان فقط چند مورد از افرادی همچون مطرف بن محمد گرگانی به عنوان وزیر مرد آویج که او را به لشکر کشی به گرگان ترغیب کرد و عبدالله بن وهبان قصابی و عمید به عنوان مشاور و وزیر و شمشگیر و ابوالعباس غانمی وزیر قابوس، سخن به میان آمده است.^۲ اگر حاکمان زیاری متوجه روابط وزیران خود با هم ردیفانیشان در حکومت های اطراف می شدند، اغلب آن ها را زندانی و اموالشان را مصادره می کردند. از عاقبت کار این وزرا خبری در دست نیست؛ اما به نظر می رسد که ابن عمید، طبق تمایل خود به آل بویه پیوسته است. چرا که بعدها در تواریخ از ابن عمید به عنوان وزیر لایق و کارآمد ایرانی آل بویه سخن به میان آمده است. در دربار جانشینان

^۱: برزگر، ابراهیم. (۱۳۹۰). تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران. چاپ اول. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم

انسانی دانشگاهها(سمت)، ص ۲۴۶.

^۲: فقیهی، علی اصغر. (۱۳۵۷). آل بویه و اوضاع زمان ایشان. چاپ اول. تهران: انتشارات صبا، ص ۳۵۲.

و شمشگیر، همچون قابوس و بیستون دیگر نامی از این وزیران آورده نشده است و طی این مدت طولانی که قریب به ۸۰ سال می باشد، مشخص است که وزیران دیگری در دربار زیاریان حضور داشته اند؛ ولی افراد برجسته و نامداری نبوده اند و یا گاه امیران زیاری به دلیل استقلال طلبی و خودرأیی خود، اصلاً نیاز به حضور شخصی بنام وزیر را احساس نکرده اند و یا افرادی مانند قابوس به وزیران خود ظنین شده و آن ها را به قتل رسانده اند. از همه ی این اطلاعات چنین بر می آید که به طور کلی وزیران آل زیار با وجود کفایت و لیاقت و کارآمدی همواره به عنوان اولین مقصران در مسایل سیاسی حکومت از سوی امیران مورد ظن بوده و بدون توجه به خدمات آنها، با کوچکترین اشتباهی مورد بازخواست قرار می گرفتند و همیشه نزدیکترین فرد به حاکم یا امیر به عنوان نخستین قربانیان او بودند. در کتاب قابوس نامه امیر عنصرالمعالی تمام همّ خود را به بیان نحوه ارتباط وزیر و پادشاه اختصاص می دهد و اکثر اصول اخلاق عملی او ناظر به همین وجه است. از آنجا که وزیر بدون سلاح در جوار پادشاه قرار می گیرد، لازم است تا بیشترین احتیاط را روا دارد و با پادشاه بازی زیرکانه را پیشه سازد. از آن جا که «مقام وزارت» عهده دار امور عامه و مهم کشور از جانب پادشاه است و بیشتر کارهای دولتی به دست او انجام می شود و از طرفی بنا بر فرهنگ رایج آن عصر، پادشاه صاحب شوکت و قدرت، چندان شایسته اعتماد نیست، چنانکه وزیر هم قابل اعتماد نمی باشد. پس در چنین جوی، رابطه وزیر و پادشاه بسیار پیچیده و حساس خواهد بود. البته، در این میان وزیر باید بیشتر هوشیار باشد؛ زیرا شاه چون اراده کند به نیروی سپهسالار، سر وزیر از دست برود؛ ولی وزیر را چنین قدرتی نیست.^۱

با توجه به این چهار اصل مهم: دو رویه بودن وزیر، جلب رضایت مردم، عدم سخت گیری به عمال خود و کاردانی همکاران وزیر می توان این گونه اظهار داشت که وزیر در نظر عنصرالمعالی در مقامی رفیع و خطیر ایستاده و امیر سعی دارد با تنبیه و آگاهی

^۱: عنصرالمعالی: قابوسنامه، ص ۲۶۶.

بخشی به وزیر، او را در این مهم یاری رساند. از همین رو، وی در مقام سیاست بیشتر به وزیر توجه دارد تا پادشاه، این گفته با توجه به این نکته که عنصرالمعالی وزیر را از شرب خمر نهی کرده است، برای ما آشکار می گردد؛ چرا که او هیچ گاه چنین حکمی را برای دیگران بیان نکرده است و فقط در این مقام آن را یادآور می شود. «و نیبذ مخور، که از نیبذ خوردن غفلت و بزه خیزد و نعوذ بالله از وزیر و عامل رعنا. و نیز چون پادشاه به نیبذ خوردن مشغول باشد و وزیر هم به نیبذ خوردن مشغول باشد، زود خلل در مملکت راه یابد... چنین باش که گفتیم که وزیران پاسبان مملکت باشند و سخت زشت بود که پاسبانی را پاسبانی دیگر باید». ^۱ از مطالب بالا بر می آید که در دربار امیر عنصرالمعالی افرادی حضور داشته اند که از ذکر نام آنها خودداری کرده اند و یا افراد مهم و برجسته ای نبودند. هم چنین مطالب مذکور نشان از توجه خاص امرای زیاری به سیستم دیوانی و حضور وزرای کارآمد دارد. به طور کلی در بررسی تاریخ این سلسله، می توان گفت: دلایلی که باعث شد زیاریان که خواهان تسلط کامل بر ایران و تشکیل یک حکومت واحد و مستقل کاملاً ایرانی با تکیه بر فرهنگ و تمدن اصیل ایران باستان بودند، در رسیدن به این اهداف موفق نشوند، عبارتند از:

۱. به طوری که می دانیم هنگامی که سلسله ی آل زیار تأسیس شد، ممالک ایران بین سلسله های سامانی و دیالمه شامل دو سلسله ی آل زیار و آل بویه تقسیم شده بود و چنان که می دانیم سامانیان و آل بویه از حکومت مرکزی که در بغداد بوده، اطاعت می کرده اند. ولی آل زیار از همان ابتدا، با حکومت مرکزی مخالف بوده و هیچ گاه سر تسلیم در مقابل آن ها فرود نیاوردند. به همین دلیل خلفای عباسی همیشه مانع رشد و پیشرفت این سلسله بودند.

^۱: افتخاری، اصغر. «مروری اجمالی بر ساختار اندیشه سیاسی عنصرالمعالی در قابوس نامه». فصلنامه پژوهشی دانشگاه

۲. امیران این سلسله به طور کلی جنگجو و دارای خوی درشت و تا اندازه ای سرکش بوده اند و در سر خیال سلطنت داشته اند. مثلاً مؤسس این سلسله مرداوید که سردار اسفار بن شیرویه بوده است، اسفار را که در خونریزی و سفاکی نظیر نداشت به قتل رسانده است.

۳. قدرت مؤسس این سلسله در دوره پادشاهان بعدی رو به ضعف گذاشته است و هر چه از ابتدای حکومت می گذشت از اقتدار سلاطین نیز کاسته می شد از طرف دیگر، در این زمان دین اسلام کاملاً در منطقه گرگان و طبرستان رواج پیدا کرده بود و از جانب دیگر، سلسله سامانی و آل بویه مقتدر شده بودند و به اتکای حکومت مرکزی بغداد، به فتوحات خود ادامه می دادند و در زمان شمس المعالی بود که دولت آل زیار هنوز اقتدار داشت و به علت پناهنده شدن فخرالدوله، جنگ میان آل زیار و عضدالدوله و مؤیدالدوله در گرفت. شمس المعالی از نوح بن منصور سامانی کمک خواست ولی شکست خورد. همین کمک خواستن پادشاه و شکست در جنگ به دلیل عدم اتحاد و اتفاق، خود کمک بزرگی به انقراض سلسله آل زیار نمود.

۴. با آن که حکومت آل زیار تا اواسط قرن پنجم دوام یافته و چندین بار کسانی از آنان به امارت رسیدند، ولی اهمیت فوق العاده ای نداشت و فقط در حد خوانین محلی در کوهستان های منطقه برای مدتی، حکومت پراکنده ای داشتند و دولت آل زیار هرگز نتوانست در مقابل رقیب دیگر خود؛ یعنی، سلجوقیان که اقتدار و قدرت زیادی به دست آورده بودند، ایستادگی کند و نهایتاً منقرض شد. البته نباید از نظر دور داشت که پادشاهان این سلسله با آن که بسیار باسیاست و مدبر بوده اند و حتی به علم و دانش هم بسیار علاقمند بودند و شعرا و نویسندگان را معزز می داشتند و نسبت به مردم مهربان بودند. گویا از ترس سلسله هایی که رقیب این سلسله بوده اند و از طرفی می خواستند اراده خود را بر ملت تحمیل کنند. به نظر آنها، تنها راه و وسیله، قتل و غارت بود که البته با این رویه ای که آنها پیش گرفته بودند، موفق نشدند و اکثر پادشاهان این سلسله، به قتل رسیدند و بدین

ترتیب با روی کار آمدن سلسله های دیگر چون سلجوقی نتوانستند، دوام آورند و منقرض گردیدند. این نظری است که با مطالعه ی بسیار کم از کتب تاریخی می توان استنباط نمود.

نتیجه گیری:

سلسله زیاری از نظر اهداف استقلال طلبانه خود، در کنار حکومت هایی مانند صفاریان قرار می گیرد. نخستین امیر این سلسله، مردآویج که مهم ترین آن ها نیز هست، نخست به منظور کشورگشایی قیام کرد؛ اما با رواج کار خود، اندیشه تجدید بنای سلسله های قبل از اسلام را در سر پرورد. امیران این سلسله، گرچه با خلفای بغداد مخالفت می کردند؛ اما از نظر سیاسی، برای بقا و تداوم حکومت خود، نیاز به مراوده و رابطه با آنها داشتند. به همین دلیل، در بسیاری از مواقع، به نام آنها سکه می زدند و در برخی مواقع، امیرانی همچون مردآویج، اندیشه تصرف بغداد را در سر می پروراندند. در رفتار قابوس، اعمالی خلاف اندیشه ها و افکار پدر و عمویش به چشم می خورد. با دور شدن امیران بعدی زیاری، از اندیشه های افراطی نسل اول، روابط آنها با خلفای بغداد، تقریباً رو به آرامش نهاد. چنان که امیران متأخر زیاری، از حالت یک حاکم جنگجو، قدرت طلب و کشورگشا، تبدیل به امیرانی قانع و ادب پرور و علم دوست شدند که به حکومت محلی و سرسپردگی خود قناعت می کردند و به جای جنگ و کشورگشایی، به برگزاری مجالس علم و ادب سرگرم بودند و همین علم پروری و ادب دوستی امیران زیاری است که آنها را از دیگر سلسله های تاریخ ایران متمایز می کند.

منابع و مأخذ:

ابن اثیر، عزالدین علی. (۱۳۶۵). *الکامل فی التاریخ*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی. ج ۱۴. چاپ یازدهم، تهران: انتشارات کتب ایران.

- ابن مسکویه، احمد بن محمد، (۱۳۷۶). *تجارب الامم*. ترجمه علی نقی منزوی، ج ۵. چاپ هشتم، تهران: نشر توس.
- اشپولر، برتولد. (۱۳۶۹). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*. ترجمه جواد فلاطوری. ج اول. چاپ سوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- افتخاری، اصغر. «*مروری اجمالی بر ساختار اندیشه سیاسی عنصرالمعالی در قابوس نامه*». فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع). شماره ۹.
- برزگر، ابراهیم. (۱۳۹۰). *تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران*. چاپ اول. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- بیانی، ملکزاده. (۱۳۵۳). «*سکه‌های زیاری*». معارف اسلامی. شماره ۴.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۵۶). *تاریخ بیهقی*. تصحیح: علی اکبر فیاض. چ سوم. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- سمرقندی، دولت‌شاه. (۱۳۷۵). *تذکره الشعراء*. به سعی و اهتمام و تصحیح ادوارد براون. چاپ اول. تهران: انتشارات اساطیر.
- شاه حسینی، ناصرالدین. (۱۳۷۲). *سیر فرهنگ در ایران*. چاپ اول. قزوین: انتشارات دانشگاه بین‌المللی امام خمینی ره.
- عماری، حسین. (۱۳۶۸). *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*. ج ۲. چاپ دوم. تهران: انتشارات دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن قابوس اسکندر بن قابوس. (۱۳۷۳). *قابوس نامه*. تصحیح دکتر امین عبدالمجید بدوی. چ هفتم. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۸۰). *تاریخ ایران کیمبریج*. ترجمه حسن انوشه. ج ۴. چاپ چهارم. تهران: انتشارات امیرکبیر.

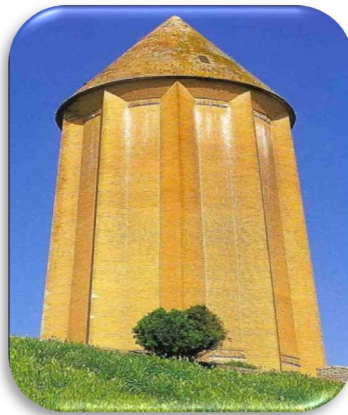
----- (۱۳۹۰). تاریخ ایران کیمبریج. ترجمه تیمور قادری. ج ۴. چاپ دوم. تهران: انتشارات مهتاب.

فقیهی، علی اصغر. (۱۳۵۷). آل بویه و اوضاع زمان ایشان. چاپ اول. تهران: انتشارات صبا. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک. (۱۳۶۳). تاریخ گردیزی (زین الاخبار). تصحیح عبدالحی حبیبی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات خاور.

مفرد، محمد علی. (۱۳۷۸). ظهور و سقوط آل زیار. چاپ اول. تهران: انتشارات رسانش.



نقشه حدود فرمانروایی سلسله آل زیار



گنبد قابوس بلندترین برج آجری جهان، یادگار زیاریان

نریمان فرد، لیلا؛ حبیب پور، محمد. (۱۳۹۵). «روند شکل گیری موالی در ایران، بعد از ورود اسلام به ایران». تاریخ و پژوهش. سال ۱، شماره ۱، صفحات ۱۹۲-۱۵۸.

روند شکل گیری موالی در ایران، بعد از ورود اسلام به ایران

لیلا نریمان فرد^۱ و محمد حبیب پور^۲

چکیده:

بعد از پایان حکومت ساسانیان و فتح ایران توسط اعراب، ایرانیان اسلام را پذیرفتند و بر این باور بودند که بعد از قبول این دین با اعراب مساوی خواهند بود و این شعار اسلام را که گرامی ترین افراد نزد خداوند اهل تقوا خواهند بود را با جان و دل پذیرا شدند. خلفای راشدین علی رغم مدت کوتاه حکومتشان اصول و موازین اسلامی را اجرا نمودند. اما با روی کار آمدن امویان، خلافت اسلامی شکل و رنگ متفاوتی گرفت. امویان، به تقلید از شاهنشاهان ساسانی و امپراطوران روم شرقی در تمام شئونات زندگی به تجمل پرداختند تا آنجا که در اسراف از پادشاهان روم و ایران پیشی گرفتند. نتیجه این همه تجمل در فشار مالیاتی بر مردم و از جمله غیر مسلمانان جلوه گر شد. دوره امویان، مناسبات اجتماعی و امتیازات اقتصادی و منصبی بر اساس عربگرایی افراطی بود و این امر سبب مقابله نسل فرهیخته ایرانی با آنان شد. در این مقاله سعی بر آن است که به چگونگی پیدایش موالی و تأثیر این گروه بر جامعه ایران بعد از اسلام بپردازیم. همچنین نحوه برخورد اعراب با موالی چگونه بود؟ و با بررسی مقررات مخصوص موالی و طرح فرضیات در خور با روش پژوهش کتابخانه ای بررسی و مراحل کار به صورت طرح مقدماتی اولیه، شناسایی و گردآوری منابع و فیش برداری به آزمودن فرضیات نائل شویم.

واژگان کلیدی: موالی، خلافت امویان، عجم، حمراء

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات،

Email: leilanaremanfard2014@gmail.com

^۲ دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات

مقدمه:

پس از توسعه اسلام در خارج از شبه جزیره عربستان، اقوام و نژادهای مختلفی با دین مقدس اسلام آشنا شدند و آن دین را پذیرفتند. بدنبال فتوحات اسلامی، اعراب مسؤل اداره جامعه ای شدند که جمعیت غیر عرب و غیر مسلمانی، تحت سلطه اعراب درآمده بودند؛ این اقوام که به دلایلی نظیر جنگ و پیمان صلح و پرداخت جزیه، با نام اهل ذمه اسلام را پذیرفتند تا از جایگاه اجتماعی برخوردار شوند اما اهل ذمه یا موالی، تبدیل به گروه های تحقیر شده در جامعه ایرانی که تحت سلطه اعراب بودند و از بکارگیری در مناصبی که لیاقت آن را داشتند محروم بودند. به این ترتیب از سویی رنج از دست دادن نسب گذشته و شکست و بردگی و از سویی دیگر عدم جذب در جامعه مسائلی را در جامعه ایرانی برای این گروه بدنبال داشت. در این مقاله برآنیم تا به نحوه شکل گیری موالی و شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موالی در جامعه ایرانی پردازیم.

وجه تسمیه موالی:

مولی که جمع آن موالی است به زبان عربی چند معنا دارد و یکی از مفاهیم آن بنده است.^۱ لفظ «مولی» در لغت چند معنی دارد که از آن جمله دو معنی متضاد، مالک و بنده است و در اصطلاح کتب رجال و تراجم، اغلب بر بنده و غیر عربی خالص اطلاق می شود و گاهی هم بر مُعتق (عتیق) و حلیف.^۲ بنده، آقا، خویش و قوم، پسرعمو، همسایه، هم پیمان، میهمان، دوست، پسر، داماد از دیگر معانی آن است. در بعضی از مواقع واژه ولاء به معنی سرپرست، حاکم، حوزه توانایی و لیاقت و امین قیم ذکر می شود.^۳ در قرآن و روایات دو معنای متفاوت برای واژه مولی و موالی ذکر شده است:

۱- زیدان، جرجی، ۱۳۶۹، تاریخ تمدن اسلام، انتشارات امیر کبیر، تهران، ص ۲۲۷

۲- همایی، جلال الدین، ۱۳۴۰، تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۰۶

۳- محمود آبادی سید اصغر، چلونگر محمد اکبر، ۱۳۸۷، بررسی جایگاه موالی در دوره امویان، فصل نامه علمی پژوهشی تاریخ، سال سوم شماره هشتم ص ۱۰۳،

۱- تعلیم دهنده ۲- شریف و بزرگوار. آیاتی از قرآن اشاره می نمایند که خداوند مولی پرهیزگاران است و کافران مولایی ندارند.^۱

اما پس از فتوحات اعراب، این اصطلاح بیشتر به نومسلمانان غیرعرب اطلاق می شد، که به وسیله مسلمان شدن، از قید بندگی نجات می یافتند و در عین حال با نام مولی تحت حمایت صاحبان اولیه خود باقی می ماندند. با توجه به اینکه به موجب قوانین اسلام، مسلمان، بنده نمی شد، بندگان آزاد شده وضعیتی بین بندگی و آزادی پیدا می کردند و شرایط و مقررات ویژه ای به آنان تعلق می گرفت.^۲ از سوی دیگر در برخی از کتاب های تاریخی و ادبی، تمام ملل غیرعرب که تحت سلطه عرب درآمده بودند، موالی خطاب گشته اند.^۳ البته گفتنی است که معنای به کار رفته در بعد از اسلام درباره ی موالی نسبت به آنچه در قرآن و روایات مطرح شده، نقطه مقابل هم است.

هرگاه مالک، بنده و کنیز خود را عتق (آزاد) می کرد، به نحوی ارتباط و پیوستگی میان آن دو به وجود می آمد، که این ارتباط را «ولاء» می گفتند، و بنده آزاد شده را مولی می خواندند، چنانکه «زید بن حارثه» را مولی پیغمبر (ص) می دانند، (زیرا آن حضرت او را آزاد کرده بود).^۴ کنیز آزاد شده را نیز مولات می گفتند. آثار بستگی «ولاء» بدین نحو بود که اگر بنده آزاد شده می مرد و وارثی نداشت، ارث او به مالکش که وی را آزاد کرده بود می رسید. اگر مالک بنده، فردی از قبیله ای بود، مولی را به آن قبیله نسبت می دادند، چنان که می گفتند مثلاً مولای بنی هاشم.^۵

^۱ - قرآن مجید-سوره بقره آیه ۱۴۳، سوره الانعام آیه ۶۲، سوره اعراف آیه ۴۱

^۲ - قدیانی، عباس، ۱۳۸۴، تاریخ فرهنگ و تمدن ایران از ظهور اسلام تا پایان سامانیان، انتشارات فرهنگ مکتوب، تهران، ص ۱۵۸

^۳ - ممتحن، حسینعلی، ۱۳۶۸، شعوبیه، جنبش ملی ایران در برابر خلافت اموی و عباسی، تهران، انتشارات باورداران، ص ۱۳۲

^۴ - امین، احمد، ۱۳۵۸، پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی، تهران، انتشارات اقبال، ص ۸۸

^۵ - زیدان، جرجی، ۱۳۶۹، تاریخ تمدن اسلام، تهران، انتشارات امیر کبیر، صص ۲۳-۲۴

مولی دارای وضعی بود که از برده بالاتر و از آزاد پایین تر بوده و در روم این نوع بنده آزاد شده را «آزاد شدگان»^۱ می نامیدند. اسیر یا بنده آزاد شده منتسب به قبیله و طایفه صاحبان خود می شد. مثلاً اگر کسی مولای عباسیان بود، در عین حال مولای بنی هاشم و قریش و مضر هم می شد، گاه هم مولی به شهری انتساب می شد. مثل مولای مکه یا مولای مدینه و مانند آن. مولی با اربابان خویش یک نوع قرابت پیدا می کرد، این نوع قرابت را غیرصریح می گفتند. در بعضی از کتب ادب و تاریخ، کلمه موالی بر تمام ملل غیرعرب که تحت تسلط اسلام درآمده اند، تطبیق می شد، باید دانست که لفظ مولی در میان اعراب جاهلی، چنین مفهومی نداشت و به بنده آزاد شده اطلاق نمی شد، بلکه موالی، کسانی را می گفتند که جانشین و بازمانده و وارث و برادر شخص باشند.^۲

البته استاد مطهری معتقد است که برخی مدعی شده اند که اعراب، ایرانیان را بدان جهت موالی می گفتند که آنها را برده خود می دانستند و این قطعاً اشتباه است.^۳

پیدایش موالی:

برده های دوره جاهلیت با خرید و فروش به دست می آمدند، ولی بردگی اسلام به وسیله اسارت بود، همین که مسلمانان عرب بر سپاهی غلبه می کردند و یا شهری را می گشودند، زنان و مردان و کودکان آنان را اسیر می گرفتند و آنان را میان خود تقسیم می کردند و چه بسا که در یک جنگ، ده ها هزار اسیر به دست مسلمانان می افتاد و آنان گردن اسیران را طناب می بستند و میان خویش توزیع می کردند و گاه می شد که در یک جنگ یک سوار عرب، صد مرد و صد زن اسیر، سهم

^۱ - Libetzins

^۲ - ممتحن، حسینعلی، ۱۳۶۸، شعوبیه، جنبش ملی ایران در برابر خلافت اموی و عباسی، تهران، انتشارات باورداران، ص ۱۳۲

^۳ - مطهری، مرتضی، ۱۳۷۹، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران، انتشارات صدرا، چاپ ۲۸، ص ۳۰۹

می بردند و در ظرف چند جنگ قریب هزار اسیر پیش یک نفر باقی می ماند. البته سرداران اسلام به خصوص پس از دوره خلفای راشدین بیش از دیگران اسیر داشتند.^۱

مبادی و تعالیم اسلام با قواعد و مواردی که علماء اسلام از احکام و اصل شریعت استخراج کرده اند و بدان عمل شده، تا این عصر چنین اقتضا می نماید که اگر کافر به دست مسلمان هنگام نبرد و ستیز اسیر شود بنده می شود، پس اگر مسلمین با کفار جنگ کنند هر که را که اسیر می نمایند، قائد یا امام یا حاکم شرع و سلطان می-تواند او را بنده نماید؛ و نیز می تواند اهل یک شهر را که با نیروی شمشیر فتح و تسخیر شده، همه را اعم از مرد و زن برده نماید. بنابراین کفر و اسارت سبب بندگی می باشد، اگر چه سبب اصلی بندگی در برده بودن تأثیر ندارد؛ زیرا برده در حکم دارایی و مال محسوب می شد و هر که در جنگ اسیر می شد مانند متاع و مال و سلاح و اسب، مملوک و غنیمت شمرده می شود.^۲ همچنین غیرعربان برای این که شهروند جامعه عربی شوند، باید یک مولی می یافتند و یا فردی از غیرعرب که بدست فردی از عرب، اسلام را می پذیرفت جزو موالی محسوب می شد. توسعه در پیشرفت اسلام به سبب افزایش تعداد بندگان آزاد شده اعراب، طبقه اجتماعی نوینی تحت عنوان موالی پدید آورد.^۳ بعضی از موالیان که به اسارت مسلمانان در می آمدند، شاهزاده و بزرگ زاده بودند و چون وسیله باز خرید فدیة دادن آنها فراهم نمی شد، به صورت مولی در می آمدند. چنانکه بسیاری از موالی منصور، فرزندان مرزبانان ایرانی بودند، ابوعلی بن بذیه از رویان مشهور و ابوزهریر جدّ مطلب ابن زیاد از شاهزادگان ایرانی بودند و روز جنگ مداین اسیر شدند و سعد وقاص سردار اسلام آنها را به سمر بن خباده از صحابه هدیه داد و جابر پسر

^۱ - زیدان، جرجی، ۱۳۶۹، تاریخ تمدن اسلام، تهران، انتشارات امیر کبیر، ص ۶۸۴

^۲ - امین، احمد، ۱۳۵۸، پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی، تهران، انتشارات اقبال، ص ۱۲۵

^۳ - ممتحن، حسینعلی، ۱۳۶۸، شعوبیه، جنبش ملی ایران در برابر خلافت اموی و عباسی، تهران، انتشارات

سمر آنها را ساخت، ابوموسی اشعری شصت برده از فرزندان ملاکین ایرانی آنان را از بازار خریدند.^۱

با آغاز دوران حکومت امویان که حکومت اسلامی کاملاً به سلطنتی سیاسی تبدیل گشت و حکومتی متعصب در عربیت بنیان گرفت، غیرعربان مقام و منزلتی بسیار پست و پائین یافتند و چه اهل ذمه و چه تازه مسلمانان غیرعرب از کارگزاران اموی جور و ستم بسیار دیدند و رسماً از سوی خاندان اموی لقب «موالی» یافتند. با توجه به مطالب گفته شده می توان اذعان داشت که موالی، طبقه و گروهی در جامعه اسلامی آن روزگار بودند که نژاد و تباری غیر عرب داشتند و میهن آنان تحت سلطه اعراب درآمده بود و البته این طبقه لزوماً مسلمان نبودند و در میان اینان از اهل ذمه نیز یافت می شد و از نظر مقام و موقعیت اجتماعی پس از بردگان و کنیزکان در پست ترین طبقه اجتماع قرار می گرفتند. در ابتدای اسلام، جنگ های بسیار به شکل پیوسته و دائم صورت می گرفت و پیروزی همیشه نصیب اسلام می شد؛ ممالک و شهرهایی که فتوحات و مللی را که مغلوب و مسخر می نمودند شماره نداشتند. همچنین تنوع و اختلاف آنها که بر حسب اختلاف ممالک و مللی که مقهور اسلام می شدند پدید می آمد و چون بنده و اسیر، مال محسوب می شد و هر شخصی می توانست آنرا داشته باشد، پس در هر خانه ممکن بود، بنده و اسیر وارد شود. زیرا برده اختصاص به مجاهد نداشت چون قابل خرید و فروش و رهن و اجاره بود. به همه کس می رسید و یک بازار مهم هم داشت که هر کس، هر نوع برده که می خواست می توانست خریداری کند.^۲ از سویی بستن پیمان با اعراب، سبب افزایش تعداد بردگان برای اعراب بود.^۳

بنابر عقیده ریچارد فرای ایرانیان نومسلمان، برای اینکه از گزند اعراب مصون و یا در غنایم جنگی با ایشان شریک باشند، هر خانواده با زن و فرزند خود، ولایت و

^۱ - زیدان، جرجی، ۱۳۶۹، تاریخ تمدن اسلام، تهران، انتشارات امیر کبیر، ص ۶۸

^۲ - امین، احمد، ۱۳۵۸، پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی، تهران، انتشارات اقبال، ص ۱۲۵

^۳ - بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۴۱۶، الانساب، ترجمه شیخ محمدباقر محمودی، ص ۲۰۸

سرپرستی یکی از قبایل عرب را می‌پذیرفتند و خود را تحت حمایت آن قبیله قرار می‌دادند و حتی خود را به آن قبایل منتسب می‌داشتند.^۱

بررسی هویت انسان‌ها و حدود برابری‌های اجتماعی پس از فتوحات مسلمین، گروه‌هایی از شهروندان پس از تسخیر سرزمینشان مسلمان شده و آزاد می‌شدند. عرب این‌گونه کسان را، موالی یا آزادشدگان نامیدند. اینان در ردیف قشرهای مستضعف جای داشتند و به سبک و سیره کهن زندگی گذشته، در سخت‌ترین کارها به فعالیت گماشته شدند و تحقیرها و خشونت‌هایی را نیز در برخی نقاط شاهد گشتند. این تحول بزرگ از سال (۷۵۰ م - ۱۳۲ هجری) بین ایرانیان و عرب‌ها به وجود آمده بود.^۲

پیدایش موالی و مشارکت آنان در زندگی سیاسی، به ویژه در عراق فقط در ربع آخر حکومت اموی بر وضعیت خلافت آنان اثر گذاشت و آن هنگامی بود که موالی به عنوان نیروی فشار با احزاب و فرماندهان مخالف حکومت اموی، هم‌پیمان شده در چهارچوب دعوت عباسی که شعار محوری آنان برابری بود تبلور یافتند. از این زمان به بعد تحول چشمگیری در مسیر مخالفت ایجاد شده، درگیری عربی به نزاعی تبدیل شد که زمینه‌های اجتماعی و چه بسا نژاد پرستی ایرانی را در بر داشت. در میان عرب‌ها اصول بردگی رواج داشت و به علاوه بعضی‌ها عنوان مولی داشتند. ممکن بود شخص آزاد، در جنگ اسیر دیگران شود و در ردیف بندگان درآید یا با قبیله دیگری ارتباط یابد و در ردیف موالی آنها درآید.^۳

^۱ - فرای، ریچارد نلسون، ۱۳۴۱، بخارا، (دستاورد قرون وسطی)، ترجمه محمد سعیدی، تهران، انتشارات ترجمه و نشر کتاب، ص ۴۰۰

^۲ - اشپولر، برتولد، ۱۳۴۹، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه دکتر جواد فلاطوری، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، صص ۲۸۳-۲۸۵

^۳ - ابراهیم حسن، حسن، ۱۳۸۶، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بدرقه جاویدان، ص ۴۱

القاب موالی در ایران بعد از ورود اسلام:

ایرانیان تازه مسلمان در میان عرب به موالی، عجم یا حمراء شناخته می شدند.^۱ در واقع برای ایجاد تمایز بین ایرانیان و تازیان، اعراب خود را عرب و دیگران را عجم می نامیدند.^۲ در رابطه با روابط عرب و غیر عرب قبل از اسلام، عرب با غیر عرب جنگ داشتند و آن ها را عجم یعنی بی نژاد و بی زبان می خواندند. کلمه عجم از اعاجم می آید که به زبان عربی معنای گنگ را می دهد. عرب ها غیر عرب ها را اخزر (چشم تنگ) هم می گفتند و اگر به عرب اخزر می گفتند بدش می آید. چه تصور می کرد او را غیر عرب می دانند، عجم مطلق در نظر عرب ها ایرانیان بودند و چون زودتر از هر بیگانه ای با ایرانیها آشنا شدند، سپس اقوام بیگانه دیگر را دیدند، آن ها را هم عجم می گفتند. از روزگار پیش از اسلام میان عرب و عجم، جنگ و کشمکش بوده است. مخصوصاً شاپور ساسانی به عرب ها بسیار آزار رساند.^۳

در جامعه عربی، شهروند درجه دو بودند و با بی مهری اعراب روبرو می شدند. نگاه تحقیرآمیز و رفتار تبعیض گونه ی عرب نسبت به موالی، پیوسته موجب تعصب میان این دو گروه می شد.^۴ حتی اعرابی که در ایران زندگی می کردند، بر شرافت عرب بر عجم تأکید نموده و می گفتند کسی را نشاید که زبان به برتری عجم بر عرب گشاید، چرا که خداوند برترین فرستاده اش را از میان عرب برگزیده و آخرین کتابش را به زبان عربی نازل فرموده... هر که عجم را بر عرب برتری دهد همانا با این کار پیامبر را آزرده است.^۵

در منابع بسیار به لفظ عجم در مورد ایرانیان برمی خوریم. از جمله «سلیم بن قیس هلالی» آورده که معاویه نامه ای به «زیاد بن ابیه» نوشت و او را سرزنش کرد که چرا عمر را

^۱ - رجیبی محمد حسین، ۱۳۷۲، ایرانیان در سپیده دم تاریخ، فصل نامه مصباح، شماره ۷، ص ۲۳

^۲ - جاحظ، ۱۹۶۸م، الحیوان، تحقیق یحیی الشامی، بیروت، مکتبه الهلال، ج ۱، ص ۲۹

^۳ - زیدان، جرجی، ۱۳۶۹، تاریخ تمدن اسلام، تهران، انتشارات امیر کبیر، ص ۶۵۵

^۴ - امین، احمد، ۱۳۵۸، پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی، تهران، انتشارات اقبال، ص ۲۶

^۵ - مناوی، محمد عبدالرووف، ۱۴۱۵ق، فیض القدر، تحقیق احمد السلام، بیروت، دارالکتاب العلمیه، ص ۴۸۹

از تصمیم به قتل موالی منصرف کرده است. در این نامه معاویه همچنین به او نوشت که باخبر شدم تو به خلیفه گفتی که از «علی بن ابی طالب» شنیده ای اعاجم برای بازگرداندن شما به دین، با شما خواهند جنگید؛ همانطور که شما برای مسلمان کردن آنان با آنها جنگیدید.^۱ و یا در جایی دیگر بنا به روایات ابن هلال ثقفی، به هنگام تقسیم مال، دو زن نزد آن حضرت آمدند، یکی عرب و دیگری از موالی. امام (ع) بر هر یک بیست و پنج درصد و یک کر خوردنی داد. آن زن که عرب بود گفت: «یا امیرالمؤمنین من عربم و این زن عجم؛ آن حضرت گفت: «من در این غنیمت که رسیده برای فرزندان اسماعیل برتری نسبت به فرزندان اسحاق نمی یابم».^۲ در جای دیگر در منابع اهل سنت آمده که کعب الاحبار از به خلافت رسیدن شخصی با خصوصیات عمر خبر داشت و اینکه مرگ او به دست فردی از اعاجم را پیش بینی کرده بود.^۳ عرب ها می پنداشتند که مسئولیت سنگینی بر عهده دارند و آن تربیت عجم و نجاتشان از آتش جهنم و عذاب آخرت است. لذا هرگاه موالی از بد رفتاری عرب ها و اوضاع و احوال بسیار بد اقتصادی-اجتماعی خود شکایت می کردند، اعراب آنان را سرزنش می کردند که: شگفتا از قومی که با زنجیرها به سوی بهشت کشیده می شوند و باز شکایت دارند.^۴ بنی امیه اسیران جنگی، بردگان و غلامان را موالی می گفتند و با آن ها بد رفتاری زیادی می کردند. به ویژه ایرانیان که عرب ها آنها را تحقیر می کردند و ایرانیان نیز بنی امیه را شایسته خلافت و بزرگی نمی دانستند. در واقع موالی از پیامدهای حضور اعراب در ایران به همراه سیاست تعصب عربی بود^۱

^۱ - هلالی، سلیم بن قیس، ۱۴۲۰ق، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری، قم، موسسه انتشارات

الهادی، ص ۲۸۴

^۲ - ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن سعید، ابن هلال، ۱۳۷۱، العارات، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، وزارت فرهنگ و

ارشاد اسلامی، چاپ اول، ص ۲۳

^۳ - مروزی، نعیم الدین بن حماد ۱۴۱۴ق، الفتن، بیروت دارالفکر، ص ۵۶

^۴ - عبدربه، ابن عمر احمد بن محمد، ۱۳۸۵، عقدا لفرید، ج ۲، تألیف ترجمه و نشر قاهره، انتشارات لجنه، ص ۴۱۳

بود^۱ و بنی امیه مسلمانان غیر عرب را مولی و گاهی هم آنها را قرمز پوست (احمر، الحمراء) می نامیدند و در فرهنگ عرب، هر عجمی احمر لقب دارد.^۲ در زمان بنی امیه عرب ها خود را از مسلمانان غیر عرب و مردم ذمی با شرف تر و پسندیده تر می دانستند، آنان را حمراء می خواندند و چه بسا که مقصود از حمرا همان موالی بود.^۳ گاهی حتی حمراء و موالی مترادف باهم بکار می رفت.

گاهی در منابع به لفظ «خبیشه» برمی خوریم. وجه تسمیه موالی به خبیشه می تواند به این دلیل باشد، که از آنجا که موالی پایین ترین طبقه و در محرومیت مطلق اجتماعی، سیاسی، نظامی، اقتصادی قرار داشتند، سلاح آنان نیز طبقاتی بود. بنا به نظر آقای دکسن در مورد طبقاتی بودن سلاح در جامعه عربی که کاملاً درست است و نیز اشاره وی به موقعیت اجتماعی موالی که نسل اول و دوم اسیران ایرانی بودند و طبق سنت «پان عربیسم» افسار گسیخته اموی، حق حمل سلاح نداشتند و به هنر و حرفه آباء و اجدادی خویش روی آوردند و در این هنر آن چنان ورزیده شدند که هر پسر چوب آنان از ضربه شمشیر کارسازتر بود. از آنجا که شمشیر بخشی از مفاخر عرب به شمار می رفت، طبعاً موالی حق استفاده از شمشیر را نداشته اند و از دیگر سو شرایط اجتماعی مذکور موالی را به نبرد با سلاح چوبی که «کافر کوب» نامیده می شد، مجرب ساخته بود. آنان در بکار بردن عمودهای چوبین که شکل گرز ساخته بودند، بسیار ماهر و ورزیده بودند. در هر صورت هیچ یک از فرضیه های مورخان و محققان نمی تواند مبنی علت این وجه تسمیه باشد در حالی که قراین بر تاریخچه آنچه گفته شد گواهی می دهد. مترجم کتاب نهضت مختار می افزاید: مورخان قدیم و محققان

۷-مفتخری حسین و زمانی حسین ۱۳۸۱، تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، انتشارات سمت تهران

۱۳۸۱، ص ۸۱

۲- زیدان، جرجی، ۱۳۶۹، تاریخ تمدن اسلام، تهران، انتشارات امیر کبیر، ص ۶۸۸ و ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن

، اسدالغابه فی المعرفه الصحابه، تهران، اسماعیلیان، ص ۴۶۷

۳- حقیقت، عبدالرفیع، ۱۳۸۰، خدیمان ایرانیان به اسلام، انتشارات کومش، ص ۹۸

جدید به پیشینه تاریخی - رزمی موالی توجه نداشته‌اند و این نکته حائز اهمیت است که چوب بازی در ایران باستان یک هنر و حرفه بوده و بسیاری از مردم ایران باستان به این هنر رزمی آشنایی موروثی داشته‌اند.^۱ امویان موالی را بنی‌الاماء می‌گفتند و گاهی از لفظ «هجین» استفاده می‌کردند. هجین یعنی کسی که پدرش عرب و مادرش عجم است.^۲ البته گفتنی است ایرانیان در مقابل اعراب که ایرانی‌ها را علوج و عجم و اسراء و موالی می‌خواندند، اینان خویشان را فرزندان جم و خسرو و ابناء احرار نام می‌نهادند.^۳

مقررات مخصوص موالی:

مقررات مخصوص موالی با نوع موالی بودن تغییر می‌یافت. مثلاً موالی عتاقه ارث نمی‌برد ولی خودش به ارث منتقل به دیگری می‌شد. موالی عقد ارث نمی‌برد و خودش هم به ارث منتقل به دیگری نمی‌شد. موالی رحم، هم ارث می‌برد، هم به ارث منتقل به دیگری می‌شد. هر کس بنده‌ای را آزاد می‌کرد، ارث آن بنده از وی می‌شد. به این جهت او را موالی منعم می‌گفتند.

در روم اگر بنده‌ای وارث نداشت، همه ارثش از آن اربابش بود و اگر وارث داشت دو ثلث از وارث و یک ثلث از مالک بود. عرب‌های جاهلیت به موضوع موالی اهمیت می‌دادند و برای آن تعصب داشتند و از آن‌ها حمایت می‌کردند. این موضوع در اسلام نیز بود و کار موالی تا آنجا پیش رفت که پاره‌ای از آنان موجب سقوط یک دولت و تأسیس دولت تازه می‌گشتند. گاهی هم موالی به خواست خویش مسلمان می‌شدند اما

^۱ - افتخار زاده، محمود، ۱۳۷۵، نهضت مختار ثقفی، دفتر نشر معارف اسلامی، ص ۳۸۷

^۲ - ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن، اسدالغابه فی المعرفه الصحابه، تهران، اسماعیلیان، ج ۲، ص ۴۶۷

^۳ - زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۳، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، ص ۳۸۴

از نظر اعراب افراد معتمد و باثباتی محسوب نمی شدند و در همه حال اعراب از شورش موالی بیم داشتند.

هر یک از نو مسلمانان می توانستند به یکی از قبایل عربی پیوسته و منسوب گردند ولی عضو متساوی الحقوق آن قبیله شمرده نمی شدند، بلکه مولی آن می گشتند. نزد عرب جاهلی وقتی خداوندگاری بنده خویش را آزاد می کرد، آن بنده پس از آزادی در نسب به او ملحق می شد.^۱

افراد یا خانواده هایی جهت احراز حمایت اقویاء و محض جلب پشتیبانان قوی، از راه عقد موالات با افراد یا قبیله هایی از عرب ارتباط و انتساب می یافتند و خود را از موالی یک شیخ عرب یا یک قبیله عربی می شمردند و این گونه موالات که آن را «ولاء حلف» یا ولاء «اصطناع» می خواندند، در اوایل عهد اسلام تا حدی یادآور پیوندهای برادری و هم سوگند جاهلی بود که در روزگار پیش از اسلام «مؤاخات» و «تحالف استلحاق» خوانده می شد. در عهد فتوح اسلام و روزگار امویان و اوایل عباسیان نیز ولاء حلف و اصطناع رایج بود و در این روزگاران به سبب نفوذ و حشمت عرب، مردم غیرعرب خود را به آن ها می بستند و از راه عقد موالات فی المثل ازدی یا شیبانی البته با لولاء می شدند. در این نوع موالات چنان که رسم عرب بود شیخ یا قبیله ای که یک غیرعرب را به عنوان مولی می پذیرفت از ترکه او ارث می برد و در عهد حیات، عاقله او به شمار می آمد. اما این نسب عربی که بدین گونه برای موالی حاصل می شد غالباً مورد طعن اعراب واقع می شد و موالی را نزد اعراب خوارتر می کرد.^۲

مالکیت برده مانند دیگر اموال قابل انتقال بود و مسلمان می توانست برده خود را بفروشد؛ جز در مواردی که از کنیزی صاحب فرزند می شد که در این صورت «ام ولد»

^۱ - بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۴۱۶، الانساب، ترجمه شیخ محمد باقر محمودی، ص ۴۰

^۲ - زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۳، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، ص ۳۷۸

خود به خود آزاد می شد؛ مگر آنکه مالک کنیز، آن بچه را از خود نمی دانست که چنین موردی نادر بود.^۱

مسیو آلو می نویسد: «مسلمانان هرگز با دیده حقارت به بردگان نگاه نمی کردند، تمام جهانگردانی که درباره مسئله بردگی در شرق به تحقیق پرداخته اند، معتقدند که این سروصدای مغرضانه که برخی از اروپائیان در اطراف آن راه انداخته اند به کلی بی اساس است، هم چنین مسیو ایبر می نویسد: باید بردگان را در شهرهای اسلام جزء خوش شانس - ها و سعادت‌مندان در زندگی دانست.»^۲

آزاد کردن موالی:

بنابر نظر آدام متز، شریعت اسلام به سفارش اخلاقی در مورد حسن رفتار با بردگان اکتفا نکرده بلکه برای بردگان زمینه بازگشت به آزادی را فراهم نموده است، به شرط آنکه با خوش کرداری، شایسته آن باشند و آزاد کردن برده را تشویق نموده است.^۳ در قرآن آمده است: «کسی از مملوکان شما که خواستار آزادی و پرداخت قیمت از کارکرد خویشند، اگر خیری در آنها سراغ دارید بپذیرید و از مال خدا که عطایان کرده به آنها بدهید.»^۴

صور آزاد کردن موالی و بردگان در بلاد اسلام مختلف بوده، بعضی از راه بزرگواری، برده را آزاد می‌کردند و بعضی به این شرط که بعداً مقدار معینی پول بدهد

^۱ - متز، آدام، ۱۳۶۲، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراقرلو، تهران، انتشارات

امیرکبیر، ص ۱۹۹

^۲ - لوبون، گوستاو، ۱۳۷۸، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، انتشارات افراسیاب، ۴۶۵

^۳ - متز، آدام، ۱۳۶۲، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراقرلو، تهران، انتشارات

امیرکبیر، ص ۱۹۹

^۴ - قرآن مجید سوره نور آیه ۳۱

سندی در این مورد می نوشتند و یا شفاهی با حضور دو شاهد قرار می نهادند و یا قباله خریدش را به دست خودش می دادند و بدین ترتیب برده با گزاردن شرایط مقرر و یا غالباً با وفات مالکش، آزاد می گردید و نیز جایز بود که فرد مسلمان نسبت به ثلث مال خود پس از مرگ برای آزادی بردگانش وصیت کند که در این صورت اگر تعداد بردگان از ثلث مال بیشتر می شد، وصیت فقط تا ثلث مال نافذ بود؛ قرآن نیز، آزاد ساختن برده را کفاره بسیاری از گناهان و از بزرگترین وسایل نزدیکی به خدا معین کرده است.^۱ در حقیقت نزد عرب، عربی جاهلی وقتی خداوندگاری، بنده خویش را آزاد می کرد، آن بنده پس از آزادی خویش نیز در نسب بدو ملحق می شد و خود را بدو منتسب می دانست.^۲

کسی که بنده خود را آزاد می کرد نسبت به او عنوان ولایت داشت و بنده ای که آزاد شده بود مولای او به شمار می رفت.^۳ موالی اگر چه با قبول اسلام، آزادی خود را بدست آوردند، ولی این آزادی محدود بود و هم چنان هم پیمان اربابان عرب خود باقی می ماندند و موقعیت های پست و مادونی در قبیله داشتند.^۴ که پس از اسیری اسلام می آوردند غالباً آزاد می شدند، ولی به نام مولی تحت حمایت صاحبان خود می ماندند و چون به موجب قانون اسلام، مسلمان بنده نمی شود، لذا این نوع بندگان آزادشده بین بندگی و آزادگی وضع مخصوص پیدا می کردند. البته تدریجاً موالی یک طبقه مخصوص شدند، و اهمیت و نفوذ بسیاری پیدا کردند، و بعضی از آنها نسبت به عرب تعصب می ورزیدند و شاید از آن روز که پیغمبر فرمود: مولای هر قومی از خود آن قوم به شمار می آید و نیز فرمودند: «خداوند و مردم و فرشتگان دو کس را نفرین می کنند، یکی

^۱ - متز، آدم، ۱۳۶۲، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو، تهران، انتشارات

امیر کبیر، ص ۱۹۹

^۲ - زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۳، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ هفتم، ص ۳۷۸

^۳ - ابراهیم حسن، حسن، ۱۳۸۶، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بدرقه جاویدان، ص ۴۱

^۴ - زبیدان، جرجی، ۱۳۶۹، تاریخ تمدن اسلام، تهران، انتشارات امیر کبیر، ص ۶۹۹

پسری که از پدرش بیزاری جوید و دیگر کسی که مولای آزاد کرده خود را براند. عربها موالی را جزء فرزندان و اهل خانه خود محسوب می داشتند و آنان را مانند فرزندان محبت می کردند و به آنان اعتماد داشتند چه اگر جز این بود آنها را آزاد نمی ساختند.^۱

موقیعت موالی ایرانی در سالهای نخستین ورود اسلام به ایران:

از زمان ظهور دین مبین اسلام، و مناسباتی که میان دو جامعه ایرانی و عرب پدید آمد، نهضت الهی تأثیرات قدیم خود را آشکار ساخت. یکی از علل گرایش صمیمانه ایرانیان به دین اسلام را ساده گیری تعالیم الهی در گروه بندی های اجتماعی و به عبارت دیگر الغای تفاوتها و مناصبی دانسته اند که به هر صورت در فرهنگ کهن ایرانی جا باز کرده بود.

آیات مبارکی چون «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا»^۲ مبین این امر بی قید و شرط است، که در میان بندگان خدا، تنها امتیاز ممکن و قابل قبول، تقوی و پرهیزگاری آنهاست. بشارتهای دیگری نیز که در کتاب خدا مشهود است که برهم زنده نظامات مبتنی بر امتیازات قومی و قبیله ای بود و زندگی پاک مرد بزرگ اسلام و وابستگان قدر اول دومان او نیز همه و همه مبین همین بود.^۳ پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «مردم همانند دانه های شانه برابرنند» و در جایی دیگر «ای مردم، همانا پروردگار شما یکی است و پدر شما نیز یکی است همه از فرزندان آدم و آدم از

^۱ - زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۶۸۸

^۲ - قرآن مجید سوره حجرات آیه ۱۳

^۳ - پیامبر در تقسیم غنایم، از دواج مسلمانان و دادن مناصب لشگری چیزی جز عدالت را ملاک نمیگرفت حتی پس از فتح مکه فرمود: «کل ماثره فی الجاهله تحت القدمی. برگرفته از کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۸، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق، ص ۲۴۶

خاک است...»^۱ رجعت خوی بدوی به اعراب، مجال وسیعی برای ایرانیان پدید نیاورد که بتوانند جوشش قومی زیادی پیدا کنند و حتی در دوره عباسیان نیز به رغم آنکه ایرانیان فداکاریهای بسیار برای استقرار این خانواده و تثبیت حاکمیت آنان بر قلمروی وسیع خلافت به عمل آورده بودند، باز با خشونت و برتری طلبی قومی طایفه مزبور مواجه شدند.^۲ به هرصورت جاذبه آئین نو طبقات مختلف از پیروان آئین زرتشت را تدریجاً به اسلام جذب کرد، به علاوه امید رهایی از جزیه و نیل به مساوات با سایر مسلمین داعی عمده ای در گرایش عامه به اسلام بود. با این وجود کسانی که به آئین پدران باقی ماندند و پرداخت جزیه و شروط آن را پذیرفتند جزو سایر اهل کتاب به طور رسمی نزد مسلمین از اهل ذمه تلقی شدند. اما معامله مسلمین با آنها در عمل بر حسب سیاست خلفاء و عمال تفاوت می کرد. چنانکه هرچند در اوایل فتوح، گاهگاه طرفین عهد ذمه را نقض می کرد تدریجاً روابط، مبتنی بر حسن تفاهم شد.^۳

اشراف عرب معتقد بودند که سروری از عربهاست و کار و خدمت از عجم ها. هرگاه مردم خراسان هوس می کردند تا با گردن نهادن به دین فاتحان برای خود کسب مقام و موقعیتی کنند، ناکام می ماندند، چرا که در چنین صورتی در ردیف تازه مسلمانان قرار می گرفتند و از موالی به شمار می آمدند که باید حتماً تحت حمایت قبیله ای از قبایل عرب قرار می گرفتند. یعنی راه مستقیمی برای قبول اسلام جز از طریق قبائل عرب نداشتند. با وجود اعتراف دین اسلام به برده داری، ناچار باید به نظام طبقاتی کهن ساسانی که دین زرتشت به آن رسمیت و مشروعیت داده بود و هنوز پس از سقوط رژیم ساسانی، کم و بیش در سراسر ایران ثابت و بدون تغییر مانده بود، پایان دهد. در حالیکه در این نظام

^۱ - یعقوبی، احمد بن واضح، ۱۳۶۶، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ

پنجم، ص ۱۰۰ و ۱۱۰

^۲ - شعبانی، رضا، ۱۳۸۶، ایران و هویت ملی، انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی، ص ۳۸

^۳ - زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۰، تاریخ مردم ایران، از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، تهران، انتشارات

امیر کبیر، ص ۳۱

جدید هنوز فتودالهای ایرانی سیادت خویش را حفظ کرده و از آن بهره مند هستند و توده‌ها و رعایا هم چنان استثمار می‌شدند.^۱ شاید در مورد موضع اسلام و اعراب در قبال موالی ساکنان اصلی خراسان، مبالغه زیادی شده است.^۲ اما در دوره خلفا، موالی مورد اعتماد خلفاء و امراء بودند و به کارهای مهم گماشته می‌شدند؛ بیشتر حاجبان خلفای راشدین از میان موالی انتخاب می‌شدند و اینان بعضی ایرانی، بعضی دیلمی و بعضی حبشی یا رومی بودند. بلال نخستین کسی است که در مدینه اذان گفت و مقام بزرگی در اسلام پیدا کرد. عمر و عثمان و علی و سایر صحابه نیز موالی داشتند، موالی نسبت به صاحبان خود بسیار صمیمی و وفادار بوده‌اند و برای آنان همه قسم فداکاری می‌کردند.^۳

حکومت اموی پایه‌ای برای تفاخر برخی از اعراب بر دیگر مسلمانان شد و به خصوص در مورد ایرانیان که سوابق ممتد مدنی و فرهنگی داشتند، بی‌عدالتی‌های بی‌شمار معمول گشت. شاید به تعبیر پطروشفسکی در اوایل کار هنوز جریان تکوین طبقات و دولت طبقاتی در زیر پرده حکومت دینی و روحانیون مستور بود و به زحمت می‌شد در میان جامعه اسلامی و دولت عربی تفاوتی یافت. ولی هر چه بود باعث شد مسأله نژاد به گونه‌ای ناپسند در ایران، مطرح شود و مردمی که با عشق و ارادت صادقانه به اسلام پیوسته بودند، از طرز رفتار اعراب ناخشنود و بلکه خشمگین شوند.^۴

^۱ - خطیب، عبدالله، ۱۳۷۸، ایران در روزگار اموی، ترجمه محمود افتخارزاده، تهران، انتشارات رسالت قلم، ص ۷۷

^۲ - دیدگاهها در باره برخورد اعراب با موالی متفاوت است. برخی مورخان درباره سخت‌گیری اعراب افراط نموده‌اند و برخی از مورخان عرب نیز اغماض نموده‌اند. از جمله زرین کوب حکم به تحقیر موالی توسط اعراب نموده و جرجی زیدان از دریافت دستمزد بالا برای موالی سخن گفته است. عده‌ای دیگر از مورخان نیز معتقدند نه تنها مبالغه نشده بلکه به پاس حرمت اسلام، جنایات تازیان پوشانده شده و تازی زدگان ایرانی که سمت راوی و مؤرخ رسمی داشته‌اند، از نقل و ثبت بعضی اعمال تازیان خودداری کرده و حتی به بهانه اسلام و مسلمانی آنچه ثبت شده بود محو می‌کردند و در کتب قدیم و جدید به دگرگونیهای تدریجی جامعه جدید اسلامی عموماً و جامعه خراسان اشاره و توجهی نشده است.

^۳ - زیدان، جرجی، ۱۳۶۹، تاریخ تمدن اسلام، تهران، انتشارات امیر کبیر، ص ۶۹۹

^۴ - شعبانی، رضا، ۱۳۸۶، ایران و هویت ملی، انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی، ص ۴۰

امویان در تعصب بر نژاد عرب، مشهور بودند.^۱ موقعیت سیاسی-اجتماعی و اقتصادی موالی در دوران خلفای مختلف، از نوسانات بسیاری برخوردار بود. در دوران خلفای راشدین، آنان را دارای امتیازاتی می دانستند. بر اساس روایات، عمر بن خطاب در نامه ای به سرداران مسلمان، در این باره گفته که هر کدام از ایرانیان را که مسلمان می شوند را تحت نفوذ کسانی که آنها را آزاده کرده اند قرار دهید و آنچه را که متعلق به آنان است در اختیار موالی نیز باشد و هر کاری که به عهده کسی که آنها را آزاد کرده باشد همان کار بر عهده موالی هم خواهد بود و اگر دوست داشته باشند خودشان قبیله مستقلی باشند با آنان موافقت کنید و در بخشش و نیکی کردن نسبت به آنان پیش قدم باشید. این سیاست، در جلب همکاری گروهی و نیز مسلمان شدن ایرانیان ناراضی از حکومت ساسانی بسیار مؤثر واقع شد.

حضرت علی (ع) در تقسیم بیت المال، میان عرب و موالی تفاوتی قائل نبود. بنا به روایات ابن هلال ثقفی، به هنگام تقسیم مال دو زن نزد آن حضرت آمدند یکی عرب و دیگری از موالی. امام (ع) بر هر یک بیست و پنج درصد و یک کمر خوردنی داد. آن زن که عرب بود گفت: «یا امیرالمؤمنین من عربم و این زن عجم؛ آن حضرت گفت: من در این غنیمت که رسیده برای فرزندان اسماعیل برتری نسبت به فرزندان اسحاق نمی یابم».^۲

تسامحی که حکومت اموی و تا حدی نیز حکومت عباسی در برخورد با آئین زرتشتی بدان اعتبار که متعلق به اهل کتاب هستند نشان دادند، زمینه را برای بقای مذهب و اندیشه ایرانی فراهم ساخت و این مذهب افزون بر آنکه توانست در شکل گیری برخی جنبش های سیاسی چون طوایفی از شعوبیه و خرمیه و جز آن اثر بگذارد و خود جریانی را شکل دهد که در دوره عباسی عمدتاً از آن با نام زنداقه یاد می شد، در اندیشه فرقه های اسلامی نیز چهره نشان داد و رسوباتی از خود برجای گذاشت، چونان که برای نمونه، گاه

^۱- ابراهیم حسن، حسن، ۱۳۸۶، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بدرقه جاویدان، ص ۴۳۰

^۲- ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن سعید، ابن هلال، ۱۳۷۱، العارات، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، وزارت فرهنگ و

ارشاد اسلامی، چاپ اول، ص ۲۳

غالیان را دارای پیوندی با اندیشه های مجوس دانسته اند یا از این سخن به میان می آورده اند که کسانی چون مقاتل بن سلیمان که نماینده مجسمه بوده اند عقاید خود را از کیسانیه، مرقونیه و مزدکیه گرفته اند.^۱ در زمان بنی امیه عربها خود را از مسلمانان غیر عرب و مردم ذمی با شرف تر و پسندیده تر می دانستند، آنان را حمراء می خواندند و چه بسا که مقصود از حمرا همان موالی بود.^۲

موالی به سختی به درون جامعه مسلمانان توسط اعراب پذیرفته می شدند. موالی برای سهم شدن در بیت المال و منفعت مادی و منزلت اجتماعی و رهایی از مالیات، اراضی و روستاها را ترک و به شهرها روی می آوردند، که خلفای اموی غیر از عمر بن عبدالعزیز و کارگزارانش، آنها را به زور و حقارت تمام، دوباره به روستاها و اراضی بر می گرداندند و مالیات های عقب افتاده را از آنها طلب و تمام دارایی شان را غارت می کردند. حجاج بن یوسف و برخی از خلفای اموی، مهر کردن و انداختن الواح گردن موالی برای جلوگیری از فرار آنان را اجرا کردند. موالی از افراد و طبقات برجسته اسلام بوده اند، بیشتر حافظان قرآن مفسران عالم لغت، شعر و غیره از میان موالی بر آمدند، زیرا عربها مشغول سیاستمداری و مملکت داری شدند، و غالب موالی از اسیران ایران و سایر نقاط بودند، و به طور کلی در کودکی و جوانی اسیر شده و در جامعه اسلامی تربیت می یافتند، و چه بسا که نوابغی در میان آنها پدید می آمد. مثلاً همینکه «خالد بن ولید» عین التمر را گشود چهل پسر بچه در دیرهای عین التمر مشغول فراگرفتن انجیل بودند، خالد آن را نزد ابوبکر به مدینه فرستاد، ابوبکر آنها را میان بزرگان اسلام تقسیم کرد و این کودکان پس از مسلمان شدن آزاد گشتند و در جامعه اسلامی نشو و نما کردند و فرزندان آنها خدمات بزرگی در سیاست و علم و ادب انجام دادند. مثلاً موسی بن نصیر فاتح اندلس و آفریقا از فرزندان همان چهل نفر است. محمد سیرین مؤلف کتاب تعبیر خواب پدرش از آن عده بود، حمرا مولای عثمان بن عفان از آنان است. محمد بن اسحق مؤلف کتاب

^۱ - صابری، حسین، ۱۳۹۱، انتشارات سمت، تهران، ص ۲۸ و ۲۹

^۲ - رفیع حقیقت، عبدالرفیع، ۱۳۸۰، خدماان ایرانیان به اسلام، انتشارات کومش، ص ۹۸

المغازی و السیر از نوادگان آنهاست و همین قسم بسیاری از بزرگان اسلام که فرزندان اسیران و موالی دیگر بوده اند.^۱

موالی به امویان خدمات شایسته نمودند، اما هرگز با تمام وجود سیادت قوم محور عربی امویان، را بر خود نپذیرفتند و برای براندازی آن حکومت جور و ستم، در قیامهای مختلف قرن اول تا سقوط امویان شرکت کردند.

شرایط حقوقی موالی:

الف: جزیه و خراج

مأمورین بنی امیه از مردم پول در می آوردند. منبع این درآمدها جزیه و مالیات و زکات و صدقه و ده یک بود و در آغاز اسلام درآمد جزیه از همه زیادتر بود، چون ذمیان بسیار بودند. مأموران بنی امیه به ذمیان سخت می گرفتند و آنها ناچار مسلمان می شدند. به گفته عبدالعزیز الدوری: «بدترین بدعت امویان و تاثیر گذارترین آن در تاریخ آن دوره، همانا جزیه و خراج گرفتن از تازه مسلمانان بود.»

حجاج بن یوسف برای نخستین بار از تازه مسلمانان جزیه گرفت و سایرین نیز به او اقتدا کردند و در خراسان و ماوراءالنهر و افریقیه و غیره از مسلمانان جزیه گرفتند، یکی از علل اشتیاق به تقرب به حاکمان جدید، سهم شدن در امتیازاتی بود که از آن برخوردار بودند که در این میان یکی هم مالیاتهای نه چندان سنگین بود.^۲ مالیاتهایی که موالی مجبور بودند به دولت پیشین بدهند، به صورت نظام مالی که از به کارگیری این اصل ناشی می شد، از یک کشور مغلوب به کشور دیگر تفاوت می کرد. چرا که در بسیاری از موارد، قراردادهای ویژه ای میان مهاجمان و رهبران جوامع و ملل مغلوب به امضاء می رسید. این

^۱ - زیدان، جرجی، ۱۳۶۹، تاریخ تمدن اسلام، تهران، انتشارات امیر کبیر، ص ۶۹۹

^۲ - هولت پی ام، لمبتون س ک ان، لوئیس رنارد، ۱۳۸۳، تاریخ اسلام، کمبریج، ج ۱، ترجمه تیمور قادری، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل و انتشارات امیر کبیر، ص ۱۴۱

امر در سوریه و مصر نمودی ویژه داشت. در جاهای دیگر تصمیمات دیگری اتخاذ می گردید، و یا اینکه حاکمان جدید به سادگی به حفظ نظام موجود رضایت می دادند.^۱ در صدر اسلام نیز مالیات بر املاک و مالیات سرانه وجود داشته است که مؤرخان و نویسندگان متقدم با بی توجهی و با بکارگیری واژه های جزیه و خراج این دو صورت از مالیات را با هم خلط کرده اند. تنها در دوران متأخر بود که میان این دو صورت، تمایزی برقرار شد، یعنی خراج به مالیات بر ملک اطلاق می گردید و جزیه به عنوان مالیات سرانه به کار می رفت. دولت مرکزی و یا دیگر دُول محلی، در حوزه تحت نفوذ خود تصمیمات و تمهیدات متفاوتی اتخاذ می کردند که به هر صورت تمامی آنها یک هدف اصلی را دنبال می کردند و آن وادار ساختن تازه مسلمانها به پرداخت مالیات بود.^۲

مالیات زمین و مالیات خراج، مانند حرکت گسترده گرایش به اسلام، بیت المال را تهدید می کرد؛ زیرا مسلمانان زمینهای خراجی را که ذمیان در آن زراعت می کردند، تصاحب کرده به جای خراج، عُشریه می پرداختند و این به معنای کم شدن مقدار خراج بود، همانگونه که مقدار جزیه کاهش می یافت حکومت تصمیم گرفت مشکل خراج را حل کند. بنابراین مالیات خراج را بر خراج دهندگان سابق مقرر کرد، همانگونه که درباره جزیه چنین کرد و این باعث ابراز ناراحتی شدید موالی شد.^۳

در تمام دوره امویان داستان خراج، مشکل عمده زندگی موالی بود. خراج نوعی مالیات ارضی بود که اهل ذمه گذشته از جزیه خویش و همچنین موالی از بابت اراضی خود در شهرهایی که به جنگ گشوده می شد می پرداختند. میزان آن نیز مبتنی بود بر آنچه در عهد ساسانیان از اینگونه اراضی خراجی وصول می شد. اما عمر بن خطاب که پایبندی اعراب را به زمین و زراعت سبب انصراف آنها از مجاهده در راه نشر اسلام

^۱ - هولت پی ام، لمبتون س ک ان، لوئیس رنارد، ۱۳۸۳، تاریخ اسلام، کمبریج، ج ۱، ترجمه تیمور قادری، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل و انتشارات امیرکبیر، ص ۱۴۳

^۲ - همان ص ۲۴۳

^۳ - طقوش، محمد سهیل، ۱۳۸۷، دولت امویان، ترجمه حجت اله جودکی، قم، انتشارات حوزه و دانشگاه، ص ۲۴۳

می شمرد، این اراضی را ملک عام و متعلق به همه مسلمین جهان و نه فقط فاتحان آنها دانست و مقرر داشت که آن اراضی را جزو غنیمت جنگ نشمرند و بین فاتحان تقسیم نکنند بلکه آنها را هم چنان در دست کشاورزان و دهقانان سواد باقی گذارند و فقط مالیات آنها را به همان میزان که در دوره خسروان از آنها وصول می شد بگیرند. این مالیات بود که خراج و حتی گاه از باب نوعی توسع جزیه نیز خوانده می شد و البته چون مالیات زمین بود عرضه کسر و نقصان نمی شد و اگر صاحب زمین نیز مسلمان می گشت باز پرداخت خراج تا وقتی زمین را در تصرف داشت، هم چنان بر عهده او بود. غیر از اینگونه زمینها نوعی دیگر ارضی نیز بود که تمام آن به خلیفه تعلق داشت و آنها (صوفی) می خواندند.^۱ صوفی زمینهایی بود که صاحبان آنها در جنگ کشته یا ناپدید گشته بودند و یا خود از املاک خاصه کسری و خاندان سلطنت باز مانده بود و به هر حال اینگونه اراضی را خلیفه هر نوعی که می خواست اداره می کرد و چون عواید آن از عواید خراج جدا بود، خلفاء خاصه امویان آن را به میل خویش به هر کس می خواستند به «اقطاع» می گذاردند.

امویان علاوه بر مالیاتی که از ایرانیان مسلمان و غیرمسلمان ذمی می گرفت و خراج ویژه برگزاری جشن روز نوروز و مهرگان همچنین پول کاغذ مکاتبات و حقوق کارگزاران خود را نیز از ایرانیان می گرفت. ایرانیان مسلمان بدون دریافت حقوق و مزایا در لشکر کشی های امویان می جنگیدند. ^۲ به عقیده گستاو لوبون خلفای اسلام مخصوصاً از نظر حسن سیاست هیچ وقت در این صدد بر نمی آمدند که مذهب را با سر نیزه اشاعه دهند بلکه به عوض آنکه در انتشار دیانت اعمال قوه و نفوذ کنند چنانکه می گویند صریحاً اظهار می کردند که تمام رسوم و عادات و مذاهب اقوام مغلوبه را محترم خواهند شمرد و در مقابل این آزادی که به آنها داده شده، خراج خیلی کمی به عنوان جزیه از آنها گرفته می شود که مقدار آن نسبت به اجحافات حکام سابق خیلی کم بود.^۳

^۱ - زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۳، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، ص ۳۸۰

^۲ - افتخار زاده، محمود، ۱۳۷۵، نهضت مختار تقفی، دفتر نشر معارف اسلامی، ص ۸۸

^۳ - لوبون، گوستاو، ۱۳۷۸، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی انتشارات افراسیاب، ص ۱۵۵

دو نوع مسلمان عرب و غیرعرب که تحت نام موالی به عضویت قبائل مختلف درآمدند، رسماً پذیرفته شده بود. همانطور که گمان می رفت شکافهای قومی و بی عدالتیهای مالیاتی چنان در هم آمیخته بود که باعث بروز اعتراضات و شورش هایی به نام اسلام عدالتخواه و در نتیجه، خمیرمایه مؤثری برای جنبش های ضد اموی گردید.^۱

اگر فردی از ساکنان اصلی سرزمینهای اشغالی می خواست زمینش را بکارد، باید مالیات ویژه و حق المالک میداد، زیرا فتح و غلبه چنین قاعده و حقی را مقرر کرده بود و این باج در مقابل خراج بود. از طرف دیگر، هر فردی از افراد مغلوب باید مالیات می پرداخت که مبین ذلت و بردگی و بندگی او بود؛ این باج مساوی جزیه بود فتوالتهای ساسانی با مهاجمان همدست شدند و کار جمع آوری مالیات، باج، خراج و جزیه از ایرانیان را برعهده گرفتند و کار عربها را آسان کردند.^۲ زیرا اشراف عرب با همه زورشان نمی توانستند بر توده ها و دارائی ها و اموال و اراضی آنان مسلط شوند و نقدینه های شاهان ساسانی را به چنگ آورند. تنها راه، همدستی با فتوالتها و کدخدایان محلی و منطقه ای بود.^۳ بیشترین چیزی که خشم و نارضایتی مردم را برانگیخت بیکاری و باج و خراج و مالیاتهای سنگین بود. مخصوصاً مالیاتهایی جدید که رژیم بر صنایع دستی بسته بود و یا مالیاتهای دیگر و باج های عید نوروز و جشن مهرگان که از نظر رژیم، انجام آن مراسم غیرقانونی بود. این مالیاتهای جدید مردم را به مراتب بیش از مالیاتهای قدیم مانند خراج و جزیه، در سختی و تنگنا قرار می داد چرا که جزیه و خراج مقدار آن معین و مشخص بود، در حالیکه این مالیاتها غیرقانونی بود و ثانیاً حد و مرزی نداشت و عوامل رژیم هر چه می خواستند و نیاز داشتند می گرفتند.^۴ عربها راضی نبودند که موالی با آنها در غنایم سهیم

^۱ - میکال، آندره، ۱۳۸۱، اسلام و تمدن اسلامی، ج ۱، ترجمه دکتر حسین فروغی، تهران، انتشارات سمت، ص ۱۳۰

^۲ - خطیب، عبدالله، ۱۳۷۸، ایران در روزگار اموی، ترجمه محمود افتخارزاده، تهران، انتشارات رسالت قلم، ص ۶۴

^۳ - خوارزمی، ۱۳۶۲، مفاتیح العلوم خوارزمی، مترجم حسین خدیوچم، وزارت فرهنگ و آموزش اسلامی، تهران،

انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۲۵۴

^۴ - کریستن سن، آرتور، ۱۳۷۸، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات صدای معاصر، ص ۱۰۰

^۵ - خطیب، عبدالله، ۱۳۷۸، ایران در روزگار اموی، ترجمه محمود افتخارزاده، تهران، انتشارات رسالت قلم، ص ۷۵

باشند، ولی موالی برعکس می پنداشتند که غنایم حق همه مسلمانان است و در تمام دوره امویان داستان خراج مشکل عمده زندگی موالی بود.^۱

ب: ازدواج موالی با زنان عرب

ازدواج فاتحان با زنان نژادهای مغلوب سبب خویشاوندی و قرابت می شد.^۲ موالی به طور کلی دشمنان بنی امیه بودند، بنی امیه زناشوئی زنان عرب را با موالی ممنوع کردند وقتی شخصی از موالی با زنی عرب ازدواج می نمود، احتمال فسخ ازدواج و طلاق وجود داشت.^۳ همانطور که ایرانیان هم پیش از اسلام به عربها دختر نمیدادند، اگر مولائی جرأت می کرد و زن عرب میگرفت حاکم محل آن زن را طلاق می داد، چنانکه برای اعراب بنی سلیم در «روحاء» این اتفاق واقع شد، به این قسم یکی از موالی دختری از بنی سلیم خواست. آنان با این ازدواج موافقت کردند، اما تا والی مدینه «ابولولید» از این جریان خبر یافت سر و ریش و سیل و ابروان داماد را تراشید و او را دوپست تازیانه زد و طلاق دختر را از او گرفت. اگر مولی مرد دانشمند عالی مقامی هم بود، در صورت ازدواج با زن عربی از این مجازات معاف نمیشد.^۴ در راستای توجیه این تعصب، روایتی به پیامبر نسبت داده اند که: «ای گروه موالی بدترین شما آن کسی است که با عرب ازدواج کند و ای گروه عرب بدترین شما آن کسی است که با موالی ازدواج کند.»^۵ عربها پیش از اسلام نیز به موالی غیر عرب دختر نمی دادند و با اینکه پیغمبر اسلام آنرا نهی میکرد باز هم به همان عادت سابق خویش باقی ماندند. امویان که مردمان متعصب خود و در این باره بیش از دیگران سخت

^۱ - مدرس طباطبایی، حسن، ۱۳۶۲، زمین در فقه اسلامی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۸۶

^۲ - هولت پی ام، لمبتون س ک ان، لوئیس رنارد، ۱۳۸۳، تاریخ اسلام، کمبریج، ج ۱، ترجمه تیمور قادری، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل و انتشارات امیرکبیر، ص ۱۴۰

^۳ - اصفهانی، ابوالفرج، ۱۳۴۷، الاغانی، ج ۱۶، بیروت، ص ۱۰۶ و زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۳، تاریخ ایران بعد از اسلام، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ هفتم

^۴ - زیدان، جرجی، ۱۳۶۹، تاریخ تمدن اسلام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۷۳۰

^۵ - ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن، اسدالغابه فی المعرفه الصحابه، تهران، اسماعیلیان، ص ۳۶۱

می گرفتند و حتی از اینکه عربها زن غیر عرب میگرفتند تا حدی ممانعت داشتند، اما دختر دادن غیر عرب را هر چه تمامتر منع میکردند. در صورتی که مطابق مقررات دین اسلام هیچ مانعی برای آن کار نبود و مردم پرهیز گار از اجرای آن ابا نداشتند. دیانت اسلام بنده آزاد کرده موالی را با سایر آزادگان از هر جهت برابر شناخته ولی امویان او را به گناه عرب نبودن از هر مزیتی محروم میساختند و همسری موالی را عیب میشمردند.

ازدواج برخی از موالی با زنان عرب که موالی به آن رغبت داشتند موجب ارتقای جایگاه اجتماعی آنان میشد و پیوندشان با عرب مستحکم می شد.^۱ تا نیمه اول قرن دوم هجری تعداد موالی که با عرب ازدواج میکردند چنان کم بود که هیشم بن عدی کتابی تألیف کرد و آنرا «تزوج من الموالی فی العرب» نامید.^۲ بسیاری از موالی معتقد بودند که برای ازدواج با زنان عرب یا برای اینکه دختران خود را به همسری عرب در آورند کفایت ندارند.^۳ به گفته الخطیب هر گاه موالی قصد ازدواج داشتند باید حتماً از ارباب خود اجازه می گرفتند زیرا اعراب حق مخالفت و فسخ عقد ازدواج موالی را داشتند.^۴ به گفته این نویسنده در قوانین باستانی ایران زن در کنار بردگان قرار داشت و از کلیه حقوق اجتماعی و مدنی خویش محروم بود.^۵ در مورد جلوگیری از ازدواج با موالی روایاتی از شیعه و سنی وجود دارد که گویا این رسم از دوران خلیفه دوم پایه گذاری شده است.^۶

^۱ - عبدربه، ابن عمر احمد بن محمد، ۱۳۸۵، عقدالفرید، ج ۲، تألیف ترجمه و نشر قاهره، انتشارات لجنه، ص ۹۱

^۲ - ابن ندیم، محمد بن اسحاق، ۱۳۴۶، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، انتشارات چاپخانه، ص ۱۴۶

^۳ - جوده، جمال، ۱۳۸۳، موالی در صدر اسلام، ترجمه مصطفی جبّاری و مسلم زمانی، تهران، نشر نی، ص ۲۰۰

^۴ - خطیب، عبدالله، ۱۳۷۸، ایران در روزگار اموی، ترجمه محمود افتخارزاده، تهران، انتشارات رسالت قلم، ص ۷۵

^۵ - همان، ص ۷۰

^۶ - فضل بن شاذان، ۱۳۵۱، الايضاح، تحقیق سید جلال الدین ارموی، تهران انتشارات دانشگاه تهران، ص ۲۸۰

ج: وراثت

ترکیب جامعه موالی، کار بررسی وراثت و دیه را بسیار دشوار کرد. فروش ولاء و هبه، کناره گیری موالی از ولاء موالی خود، هجرت موالی به شهرهای دیگری که از موالی یا خانواده های آنان دور بود، اختلاف ولای افراد یک خانواده، اختلاف موقعیت فرد در خانواده موالی از این جهت که آزاد است یا نه، تعداد اشکال ولاء و گسترده شدن اشکال آن همراه با پیدایش موالی موالی، همگی لغزشگاههایی است که پیش پای پژوهشگر و مولی قرار دارد.^۱

بیشتر روایات اجماع دارند که مولی اعلی از مولی اسفل در ولای عتاقه ارث می برده است.^۲ البته چنین چیزی در صدر اسلام وجود داشت، یعنی آن هنگام که برخی از افراد، اسلام می آوردند و خانواده های خود را ترک می کردند و با عرب، ولاء می بستند. ما وقتی کسی با خانواده اسلام می آورد و با عرب، ولاء می بایست فرصتی برای مولای اعلی وجود نداشت تا از مولای اسفل ارث ببرد. با گذشت زمان، گسترش اسلام، گرویدن خانواده هایی به اسلام چه در شهرها و چه در روستاها و انعقاد عقد ولاء میان آنان و عرب، این فرصت را فراهم نیاورد تا مولای اعلی از مولای اسفل و در کنار خویشاوندان مسلمان وی، از او ارث ببرد.^۳ اختلاف در تعهدات نسبت به دیه میان طرفین، در ولاء عتاقه و ولاء مواله نیز ملاحظه می شود. چنین که پیداست مولای اعلی در ولای اسلام دیه جنایت مولای اسفل را می پرداخت یا در جرم و جنایتی که مولای اسفل انجام می داد او را مساعدت می کرد. ولی مولای اسفل، در پرداخت دیه به مولای اعلی کمک نمی کرد.^۴

^۱ - جوده، جمال، ۱۳۸۳، موالی در صدر اسلام، ترجمه مصطفی جباری و مسلم زمانی، تهران، نشر نی، ص ۲۰۴

^۲ - طبری، محمد بن جریر، ۱۳۶۸، تاریخ طبری، ج ۵، ترجمه ابوالقاسم پاینده، نشر اساطیر، ص ۵۱

^۳ - جوده، جمال، ۱۳۸۳، موالی در صدر اسلام، ترجمه مصطفی جباری و مسلم زمانی، تهران، نشر نی، ص ۲۰۶

^۴ - همان ۲۰۷

در دوران امویان، آن هنگام که موالی اسلام و اسیران در سپاه راه یافتند و دیوان خاص خود را داشتند و نامشان در دیوان قبائل آنان ثبت می شد، عرب ملزم شد تا دیه موالی خود را، که موالی اسلام بودند بپردازد. اما در مورد موالی عتاقه که به تجارت و کارهای یدی مشغول بودند بیشتر آنان آزادانه از جایی به جایی می رفتند و نامشان در دیوان قبایلشان ثبت نمی شد بعید بود که قبایل آنان دیه یا تاوان خسارتشان را بپردازند.^۱ به دنبال این سخت گیریها و بدرفتاریها گروه بسیاری از موالی و مسلمانان واقعی به استشهادهای قرآن و احادیث پیامبر و سیره صحابه پرهیزگار برای برپایی عدالت و مساوات اجتماعی قیام کردند.^۲

تعصب عربی بر ضد موالی در صدر اسلام:

پس از ظهور اسلام، در زمان حکومت بنی امیه، برخی از اعراب و از جمله زمامداران و وابستگان آنها، تعصبی ابراز داشتند، که عبارت بود از تعصب عربی در مقابل ملل دیگر.^۳ عمر بن خطاب به حفظ جامعه عربی علاقمند بود و در عربستان جز عرب کسی را راه نمی داد. هنگامی که عربهای عراق از بدرفتاری ایرانیان به جان آمده بودند و از ایرانیان کینه داشتند، عربهای عراق و شام گرچه مسیحی بودند اما زبان و نژادشان عرب بود و چون مسلمانان عرب به عراق و شام آمدند، عربهای مسیحی از دین چشم پوشیده، به کمک همزبانان و هم نژادان خود برخاستند، بخصوص عربهای عراق که دوش به دوش عربهای مسلمان با ایرانیان جنگیدند و آنان را به پناهگاه های ایران راهنمایی کردند.^۴ اعراب آیات: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۵ و «مَنْ يَبْتَغِ الْإِسْلَامَ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ، وَهُوَ فِي

^۱ - بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۴۱۶، الانساب، ترجمه شیخ محمدباقر محمودی، ص ۶۲

^۲ - صدیقی، غلامحسین، ۱۳۷۵، جنبش های دینی ایرانی، انتشارات پازنگ، ص ۷۱

^۳ - ممتحن، حسینعلی، ۱۳۶۸، شعوبیه، جنبش ملی ایران در برابر خلافت اموی و عباسی، قم، انتشارات باورداران، ص ۱۴۱

^۴ - زیدان، جرجی، ۱۳۶۹، تاریخ تمدن اسلام، تهران، انتشارات امیر کبیر، ص ۶۷۰

^۵ - یعنی: دین در نزد خداوند اسلام است. سوره ۳ آغاز آیه ۱۹

الآخره من الخاسرین»^۱ را شنیده و اسلام را بهترین ادیان عالم و هر مذهبی را جز اسلام، خلاف حق و حقیقت، ارباب مذاهب را عموماً گمراه و هالک و خود را پشتیبان و نگهبان دین حق می دانستند. دعوت مردم و جهاد در راه دین را بر خویش واجب و لازم شمردند. سیادت و سروری را که هیچگاه به خواب نمی دیدند، ناگاه در کف خود دیدند. غلبه بر امپراتوری ایران و روم سبب غرور و خودبینی بی اندازه در وجود اعراب شد. به طوری که تصور کردند نژاد آنها، نژادی ممتاز است و خود دارای خونی پاکتر و بهتر از خون ایرانی و رومی هستند. خود را آقا و سرور حقیقی و مردم غیرعرب را بندگان و موالی خواندند.^۲ تعصب عربی و ضدیت با نژاد غیرعرب، بر تعصب جاهلی و قبیله ای افزوده شد و این دو عصبیت، دوش به دوش یکدیگر جاری و برقرار شد. سیاست بنی امیه و طرز رفتار آنها با موالی عقیده آنها را تأیید می کند. به طوری که بنی امیه اگر والی نصب می کرد از نژاد خالص عرب انتخاب می نمود. در قبال تعصب عربی یک تعصب دیگر در کار بود و آن عبارت از موالی بود خصوصاً ایرانیان. زیرا ایرانیان از پیش آمد شگفت انگیز که عرب را بر آنها مسلط کرده بود، بسیار تعجب می کردند؛ برخی از ایرانیان آن اتفاق عجیب را یک نحو اشتباه قضا و قدر الهی می دانستند، به این معنی که قضا و قدر برای تمسخر اعراب را بر ملت متحدند ایرانی مسلط کرده نسبت به اعراب چنین تفاخر و مباحات می کردند: که «ما دارای عظمت دیرین و تمدن قدیم و صاحب جاه و جلال و واجد عزت و قدرت بودیم، جهانگیری و کشورداری و فرمانروایی و رعیت پروری از صفات ما بوده و هست؛ وقتی که ما حکومت می کردیم احتیاج به اعراب نداشتیم، ولی هنگامی که عرب به حکومت نشستند بدون کمک و سیاست ما نتوانستند کشورداری کنند.»^۳ ایرانیان تعصب برای قبیله و عشیره نداشتند، به نسب طایفه هم مانند عرب توجه نمی کردند، تفاخر و

^۱ - یعنی هر کس جز اسلام، دینی بجوید، هیچ از او پذیرفته نشود و او در سرای دیگر از زیانکاران باشد.

^۲ - امین، احمد، ۱۳۵۸، پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی تهران، انتشارات، اقبال، ص ۳۹

^۳ - همان صص ۴۴-۴۵

تفضیل ایرانی بر عرب در زمان بنی امیه شروع شد.^۱ به گفته جرجی زیدان، بنی امیه قدرت و شوکت را فقط برای خود می خواستند و هیچ کس را شریک و سهیم نمی دانستند. عبدالملک بن مروان، خلیفه اموی مکرر می گفت: دو شیر در یک بیشه نمی توانند زیست کنند، و کسی جز ما نباید در قلمروی اسلام مقتدر بماند. این جاه طلبی بی حد و حصر بنی امیه در مقابل مدعیانی که حق با آنان بود، بنی امیه را برای رسیدن به مقصود وادار به کارهایی می کرد که مورد همه نوع ملامت می باشد؛ در هر حال دولت بنی امیه با همان وسایل بر دشمنان خود فائق آمد و مهمترین عامل مؤثر در موفقیت آنان یکی تعصب عمومی قریش، و دیگری دسته بندیهای سیاسی بود.^۲

سرانجام قانون طبیعت و پیشرفت تمدن کار خود را کرد و تعصب بنی امیه در حفظ نژاد از میان رفت تا آنجا که در اواخر، کنیززادگان اموی هم به خلافت رسیدند، نخستین خلیفه کنیززاده اموی «یزید بن ولید بن عبدالملک» می باشد که مادرش از فرزندان «یزدگرد ساسانی» است و قتیبه او را از سغد اسیر گرفته برای حجاج فرستاد. حجاج هم او را برای ولید فرستاد و بالاخره مادر یزید شد، که در سال ۱۲۶ هجری به خلافت رسید؛ می گویند امویان بیشتر از آن رو کنیززادگان را ولیعهد نمی ساختند که زوال دولت خود را به دست کنیززادگان می دیدند و اتفاقاً هم همانطور شد.^۳

^۱ - امین، پرتو اسلام، ص ۴۸

^۲ - زیدان، جرجی، ۱۳۶۹، تاریخ تمدن اسلام، تهران، انتشارات امیر کبیر، ص ۶۹۳

^۳ - یزید که به خلافت رسید امویان سقوط خود را پیش بینی کردند. وی هفت ماه خلافت کرد و پس از مروان بن محمد فرزند یک کنیز بود به خلافت رسید و او آخرین خلیفه خاندان اموی می باشد رجوع کنید به

زیدان، جرجی، ۱۳۶۹، تاریخ تمدن اسلام، تهران، انتشارات امیر کبیر، ص ۸

واکنش ایرانیان در برابر رفتار اعراب با موالی ایرانی:

هنوز دو سالی از شکست ایرانیان از سپاه عرب در جنگ سپری نگذشته بود که عمر بن خطاب خلیفه دوم در مسجد مدینه ترور شد و از دنیا رفت (ذی الحجه، سال ۲۳ هجری). عامل آن فردی به نام فیروز و معروف به ابولؤلؤ بود که گویا در نبرد جلولا اسیر دست اعراب گشته بود.^۱ البته می توان قتل خلیفه توسط فردی از تبار ایرانیان را نشانه و نمادی از خشم و کینه ایرانیان نسبت به اعراب شمرد و از سوی دیگر در شهرها و مناطق مختلف ایران هرگاه فرصتی مهیا می گشت مردم سر به شورش و طغیان بر می داشتند. به عنوان نمونه می توان به شورش مردم «کوه شاپور خواست» و «کازرون» پس از مرگ عمر بن خطاب اشاره داشت.^۲ بعد از قتل عثمان نیز همزمان در شهرهای بصره و کوفه تعویض در نقاط مختلف ایران نهضت ها و قیام های محلی رخ می داد. به عنوان نمونه می توان شورش مردمان شهر استخر را پس از مرگ عثمان گواه آورد.^۳ حتی به عهد خلافت علی (ع) خراسان صحنه قیام و شورش بود و مردمان شهرهایی چون نیشابور از پرداخت جزیه و خراج به اعراب خودداری می نمودند^۴ در واقع به تعداد افزایش مسلمانان غیر عرب در جامعه اسلامی شورش ها نیز افزایش می یافت. از جمله شورشهایی که موالی در آن نقش مهمی ایفا نمودند یکی قیام مختار ثقفی بود^۵ و دیگری قیام بربرها در بصره بود. همچنین جنبش عباسیان در خراسان^۶ به هر حال می توان قاطعانه بیان داشت که ایران و ایرانیان تا مدتها پس از شکست نهاوند، به ایام خلافت عثمان و علی (ع)، روزگار را به رخوت و سستی سپری نکردند و همواره به مبارزه و جدال با اعراب مهاجم مشغول بودند. سبب اصلی ناراضیاتی ها و شورش تنها برای دستیابی به عدالت اجتماعی بود.

۱- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۰، تاریخ مردم ایران، از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، انتشارات امیرکبیر، ص ۳۴۱

۲- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۳، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، ص ۳۴۸

۳- همان منبع ص ۳۴۶

۴- همان منبع ص ۳۵۱

۵- دینوری ابوحنیفه احمد بن داود، ۱۳۶۴، اخبار الطوال، ترجمه محمد مهدی دامغانی، نشرنی تهران، ص ۲۹۴

۶- بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۴۱۶، الانساب، ترجمه شیخ محمد باقر محمودی، ص ۳۹۳

نتیجه گیری:

غلبه تازیان مسلمان بر سرزمینی که ایرانیان در آن مسکن گزیده بودند در چارچوب وقایع تاریخی ایران به هیچ وجه مسأله تازه و غیر قابل تصویری نبود؛ چرا که در گذشته نیز اقوامی به عنوان بیگانه ایران را تسخیر نموده بودند. اما هجوم اعراب به ایران مصایبی را به دنبال داشت که حایز اهمیت است. فاتحان ایران بدنبال آن بودند که مردم سرزمین های مسخر شده را به دین اسلام در آورند و مردمان ساکن سرزمین های فتح شده به دست مسلمانان با کمال شادی دین اسلام را می پذیرفتند، از دین قدیم خود دست برداشتند. توجیه آنان یک دلیل داشت: آنان خواستار این بودند که هر چه بیشتر به فاتحان نزدیک شوند تا از مزایایی که اینان داشتند برخوردار شوند و لاقلاً از پرداخت باج و خراج بیشتر رها شوند. اما حمله اعراب سبب شکل گیری قشر جدیدی از نو مسلمانان موسوم به موالی شد. موالی در حقیقت شهروندان درجه دوم جامعه اسلامی آن روز بودند که اگر چه تحقیر آنان از دوران پیش از بنی امیه آغاز شده بود اما در دوره امویان شدت یافت. چرا که اعراب نسبت به غیر عرب خصوصاً ایرانیان تعصب زیادی نشان میدادند و قوانین خاصی برای آنان تدوین نمودند که نتایج نحوه برخورد با موالی در قرون متاخرتر در قالب نهضت های ادبی اجتماعی بروز کرد.

فهرست منابع

قرآن

ابراهیم حسن، حسن، ۱۳۸۶، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بدرقه جاویدان

ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن، اسدالغابه فی المعرفه الصحابه، تهران، اسماعیلیان، بی تا
ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن سعید، ابن هلال، ۱۳۷۱، العارات، ترجمه عبدالمحمد آیتی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول

اصفهانى، ابوالفرج، ۱۳۴۷، الاغانى، ج ۱۶، بیروت
اشپولر، برتولد، ۱۳۴۹، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه دکتر جواد فلاطوری، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران

افتخار زاده، محمود، ۱۳۷۵، نهضت مختار ثقفی، دفتر نشر معارف اسلامی

افتخار زاده، محمود، ۱۳۷۶، شعوبیه ناسیونالیسم ایرانی، دفتر نشر معارف اسلامی

امین، احمد، ۱۳۵۸، پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی انتشارات، اقبال، تهران

بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۴۱۶، الانساب، ترجمه شیخ محمدباقر محمودی

جوده، جمال، ۱۳۸۳، موالی در صدر اسلام، ترجمه مصطفی جباری، نشر نی

جاحظ، ۱۹۶۸ م، الحیوان، تحقیق یحی الشامی، بیروت، مکتبه الهلال، ج ۱

حقیقت، عبدالرفیع، ۱۳۸۰، خدمات ایرانیان به اسلام، انتشارات کومش

خطیب، عبدالله، ۱۳۷۸، ایران در روزگار اموی، ترجمه محمود افتخارزاده، انتشارات رسالت قلم، تهران

خوارزمی، ۱۳۶۲، مفاتیح العلوم خوارزمی، مترجم حسین خدیو جم، وزارت فرهنگ و آموزش اسلامی، انتشارات علمی و فرهنگی تهران

رجبی محمد حسین، ۱۳۷۲، ایرانیان در سپیده دم تاریخ، فصل نامه مصباح، شماره ۷
دینوری ابوحنیفه احمد بن داود، ۱۳۶۴، اخبار الطوال، ترجمه محمد مهدی دامغانی،
نشرنی تهران

رضائی، عبدالعظیم، ۱۳۷۸، گنجینه تاریخ ایران، ج ۹، انتشارات اطلس
زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۳، تاریخ ایران بعد از اسلام، انتشارات امیر کبیر، تهران،
چاپ هفتم

زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۰، تاریخ مردم ایران، از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه،
انتشارات امیر کبیر

زیدان، جرجی، ۱۳۶۹، تاریخ تمدن اسلام، انتشارات امیر کبیر، تهران
سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری، قم، موسسه
انتشارات الهادی، ۱۴۲۰ق

شعبانی، رضا، ۱۳۸۶، ایران و هویت ملی، انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی

صدیقی، غلامحسین، ۱۳۷۵، جنبش های دینی ایرانی، انتشارات پازنگ

صابری، حسین، ۱۳۹۱، انتشارات سمت، تهران

طبری، محمد بن جریر، ۱۳۶۸، تاریخ طبری، ج ۵، ترجمه ابوالقاسم پاینده، نشر اساطیر
طقوش، محمد سهیل، ۱۳۸۷، دولت امویان، ترجمه حجت اله جودکی، انتشارات حوزه
و دانشگاه

- طیبا جورج، یارشاطر احسان، شیمل آن ماری، باورینگ گرهارد، گرایار الک، آل موند باسورث کلیفورد، ۱۳۸۱، ترجمه دکتر فریدون بدره ای، حضور ایرانیان در جهان اسلام، انتشارات بار
- عبدربه، ابن عمر احمد بن محمد، ۱۳۸۵، عقد الفرید، ج ۲، انتشارات لجنه، تألیفه ترجمه و نشر قاهره
- فرای، ریچارد نلسون، ۱۳۴۱، بخارا، (دستاورد قرون وسطی)، ترجمه محمد سعیدی، انتشارات ترجمه و نشر کتاب، تهران
- فضل بن شاذان، ۱۳۵۱، الایضاح، تحقیق سید جلال الدین ارموی، تهران انتشارات دانشگاه تهران
- قدیانی، عباس، ۱۳۸۴، تاریخ فرهنگ و تمدن ایران از ظهور اسلام تا پایان سامانیان، انتشارات فرهنگ مکتوب، تهران
- کریستن سن، آرتور، ۱۳۷۸، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات صدای معاصر تهران
- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۸، تحقیقعلی اکبر غفاری، تهران دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق
- لوبون، گوستاو، ۱۳۷۸، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی انتشارات افراسیاب
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۹، خدمات متقابل اسلام و ایران، انتشارات صدرا، چاپ ۲۸
- متز، آدام، ۱۳۶۲، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، انتشارات امیرکبیر

مفتخری حسین، زمانی حسین، ۱۳۸۱، تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، تهران، انتشارات سمت

ممتحن، حسینعلی، ۱۳۶۸، شعوبیه، جنبش ملی ایران در برابر خلافت اموی و عباسی، قم، انتشارات باورداران

میکل، آندره، ۱۳۸۱، اسلام و تمدن اسلامی، ج ۱، ترجمه دکتر حسین فروغی، انتشارات سمت، تهران

مناوی، ۱۴۱۵ ق، محمد عبدالرووف، فیض القدير، تحقیق احمدالسلام، بیروت، دارالکتاب العلمیه

مروزی، نعیم الدین بن حماد ۱۴۱۴ق، الفتن، بیروت دارالفکر

مدرسی طباطبایی، حسن، ۱۳۶۲، زمین در فقه اسلامی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی

محمود آبادی سید اصغر، چلونگر محمد اکبر، ۱۳۸۷، بررسی جایگاه موالی در دوره امویان، فصل نامه علمی پژوهشی تاریخ، سال سوم، شماره هشتم

هولت پی ام، لمبتون س ک ان، لوئیس رنارد، ۱۳۸۳، تاریخ اسلام، کمبریج، ج ۱، ترجمه تیمور قادری، شرکت چاپ و نشر بین الملل و انتشارات امیرکبیر، تهران،

همایی، جلال الدین، ۱۳۴۰، تاریخ ادبیات ایران

هلالی، سلیم بن قیس، ۱۴۲۰ق، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری، قم، موسسه انتشارات الهادی